



۳  
زاد

کتاب ماه  
مرداد ماه هزار و سیصد و نود و شش

ذی القعدة ۱۴۳۸ هجری قمری



جمعیت هلال احمر ایران

حوزه نمایندگی ولی فقیه





- ۸ سیره قرآنی امام رضا (ع)  
۱۷ بازتاب و تأثیرات حضور امام رضا (ع) در ایران  
۳۳ مقامات معنوی حضرت فاطمه (س)  
۵۲ مناظرات حضرت جواد الائمه (ع)



معارف

- ۶۸ شیخ فضل الله نوری  
۸۶ سید محمد سلطان الواعظین شیرازی



معارف

- ۹۸-۱۳۱ پرسش و پاسخ



تأمل

# زاد

کتاب ماه  
مردادماه هزار و سیصد و نود و شش

ذی القعدة ۱۴۳۸ هجری قمری

لطفاً برای بیان نقطه نظرات خود درباره زاد با شماره ۰۲۱۸۸۳۴۶۲۱۱ تماس بگیرید.  
زاد از مطالب تبلیغی در حوزه دین و فرهنگ استقبال می‌کند.



۱۳۴

بحارالانوار



- ۱۴۶ شرح سفر امام رضا (ع) از مدینه به مرو
- ۱۶۲ روحانیت پیشتاز در نهضت مشروطه
- ۱۷۲ ۱۴ مرداد فرمان مشروطیت صادر شد
- ۱۷۶ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش





# ابتدا

سومین شماره کتاب ماه زاد پیش روی شماست. هدف از تدوین این مجموعه کمک به آشنایی بیشتر با مباحثی است که در ارتباط با جامعه علمی و مذهبی نیاز پیدا می‌کند.

این شماره از کتاب ماه (زاد) مصادف با ماه ذی القعدة است. در این ماه به مناسبت ولادت حضرت امام رضا (ع) و حضرت معصومه (س) دهه کرامت را گرامی می‌داریم. کرامت و بزرگ‌منشی در پرتو نگاه ژرف و دقیق به داشته‌های بشری و اتصال به منبع فیض و بازتوانی قدرت فهم و ارتباط مقدس است. حضرات اهل بیت (ع) واسطه‌های این اتصال مقدس تلاش کرده‌اند که انسان را به جایگاه واقعی کرامت بشری رهنمون کنند.

توسعه اندیشه و بهره از عقل ممتاز بشری راهکاری برای گرامی داشته شدن است، آن کرامت استوار بشر که در مقام مخلوق برتر تلاش برای کسب مقام جانشینی خالق کند.

حضرات اهل بیت راه‌های استوار اتصال انسان با باری تعالی هستند، کسانی که در قامت بشر آزمون داده و استقامت کرده‌اند. صاحبان عقول تلاشگران و مجاهدانی هستند که انگیزه‌های کرامت را پررنگ تر و زیباتر جلوه می‌دهند. در این ماه پیش رو مواجه با سالروز تلاش مجاهدان ایران در پهنه تاریخ برای کسب حق رأی در عرصه سیاست در برابر تفکر خودکامگی استبداد هستیم. پیروزی نهضت مشروطه در ایران نشان از تمدن خواهی حقیقی ایرانیان است.

این حرکت مقتدرانه به رهبری روحانیت پیشتاز عدالتخواه در تاریخ ایران پرگهر فراموش ناشدنی است.

اما ما در برابر این تحركات تاریخی دارای مسئولیت هستیم، مسئول بازخوانی، نشر و ترویج، بازنشاط و طراوت بخشی این قدم‌ها و مسئول کمک به توسعه عدالت و عقل و عدل خواهی هستیم.

امتیاز روحانیت ارتباط مستمر و تنگاتنگ با آحاد جامعه، شناخت ضعف و قوت‌ها و همراهی با نسل‌های پرش‌گرو تلاشمند است، و روحانیت در هر عصری باید همراه و پاسخگو باشد.

**باسپاس**

**گروه تدوین کتاب ماه تبلیغ**







معارف

## سیره قرآنی امام رضا علیه السلام

نویسنده: محمد جواد طبسی

### برخورد کریمانه

نویسنده تفسیر عیاشی در تفسیر خود از صفوان نقل می کند: از امام رضا (ع) اجازه گرفتم تا محمد بن خالد به محضر او شرفیاب شود. ضمناً به آن حضرت گفتم که او دست از گفته های قبلی خود برداشته و اظهار می دارد که منظورم از این ملاقات پیروی از امام است.

امام رضا (ع) فرمود: او را بیاور. وقتی که فرزند خالد بر امام وارد شد، اظهار داشت: فدایت شوم! برگزیده پشیمانم و بر نفس خود ظلم کردم.

او به امام عرض کرد: من از گذشته خود استغفار می کنم و دوست دارم عذر مرا بپذیری و گذشته مرا عفو کنی. امام فرمود: آری، می پذیرم؛ زیرا اگر نپذیرم، این کار به معنای از بین بردن زحمات این و یارانش است (و سپس به صفوان اشاره کرد) و همچنین این کار مصداق گفته مخالفین است و خداوند به پیامبرش فرمود:

(فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ)؛<sup>۱</sup> به برکت رحمت الهی نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند.

سپس از حال پدرش پرسید. پاسخ داد که پدرم از دنیا رفته است. حضرت برای او نیز استغفار کرد.

منظور حضرت امام رضا (ع) این بود که اگر عذر تو را نپذیریم، گفته های صفوان درباره ما از بین خواهد رفت و این دستاویزی برای مخالفین ما نیز خواهد بود و خواهند گفت که چرا امام شما عذر یک نفر را نپذیرفت

## گمانت را به خدا نیکو کن

محدث قمی در منتهی الامال می نویسد: احمد بن عمر بن ابی شعبه جبلی و حسین بن یزید معروف به نوفلی گویند که بر حضرت امام رضا وارد شدیم و به او عرض کردیم: ما در گذشته در وسعت رزق و فراخی زندگی بودیم، لیک حال ما دگرگون گشت (یعنی فقیر شدیم). دعا کن که خداوند حالت قبل را به ما برگرداند.

امام در پاسخ فرمود: می خواهید چگونه باشید؟ آیا می خواهید همانند پادشاهان باشید؟ آیا خوشحال خواهید بود که حالتان همانند طاهر و هرثمه<sup>۲</sup> باشد؛ اما از نظر عقیده بر خلاف آن باشید که هم اکنون هستید؟ عرض کردیم: نه به خدا سوگند هرگز چنین حالتی ما را خوشحال نخواهد کرد، گر چه دنیا و آنچه طلا و نقره در آن است، برای ما باشد.

حضرت فرمود: حق تعالی می فرماید: (اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ)؛<sup>۳</sup> آن گاه فرمود: ظن و گمانت را به خدا نیکو کن، و هر که گمانش به خدا نیکو باشد، خداوند نزد گمانش است. و آنکه به روزی کم راضی شد، خدا از او عمل کم را قبول می فرماید، و کسی که از حلال به کم راضی شد مثونه اش هم سبک خواهد شد، و اهل بیت او با نشاط و باطراوت خواهند بود، و خداوند او را به درد و درمان دنیا بینا می کند او را از دنیا به سلامت به سوی دارالسلام بیرون می برد.<sup>۴</sup>

## استدلال های فقهی

ابوالصلت گوید: محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر از پدرش نقل کرده که می گفت پدرم موسی بن جعفر به پسران خود می فرمود: ای فرزندان من، برادر شما علی بن موسی عالم آل محمد است، از او معالم دین خود را سؤال کنید و سخنان او را حفظ کنید. همانا من بارها از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که به من می گفت: عالم آل محمد در صلب تو است و ای کاش او را درک می کردم.<sup>۵</sup>

آری، امام رضاع) در همه ابعاد، عالم آل محمد بودند؛ چرا که او بزرگ ترین مرجع و پناه علمی تمام علما و فقهای زمان خود بود و همان گونه که گفته شد، تکیه گاه امام رضاع) قرآن کریم بوده، بدین معنی که به هر حکمی از احکام فقهی که اشاره می فرمود به دلیل آن یعنی کتاب خدا استناد و استدلال می کرد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در کتاب شریف وسائل الشیعه به این موارد اشاره کرده که به بخشی از این استدلال ها بسنده می کنیم:

۱. درباره تحریم آواز، به این آیه استدلال می فرمود: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ).<sup>۶</sup>

۲. درباره حرمت استفاده از اموال ایتام، به آیه شریفه: (وَلِيَحْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضَعُفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ).<sup>۷</sup>

۳. درباره جواز استفاده پدر از اموال فرزند بدون اذن او، به آیه شریفه (يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاءًا وَ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكُورَ).<sup>۸</sup>

۴. درباره جواز قبول ولایت از سوی حاکم جائز در حالت ضرورت، به آیه (اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ).<sup>۹</sup>

۵. درباره علت تحریم تعلیم سحر و اجرت گرفتن در برابر آن به آیه شریفه (وَ مَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ).<sup>۱۰</sup>

۶. به وجوب یقین به خدا در رساندن روزی، به آیه شریفه (وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا).<sup>۱۱</sup>

۷. درباره استحباب عفو و بخشش از دیگری به آیه شریفه (فَاصْفَحْ

الصَّفْحَ الْجَمِيلَ).<sup>۱۲</sup>

۸. در وجوب حج فقط برای یک مرتبه به آیه شریفه (فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ).<sup>۱۳</sup>

۹. درباره استحباب گرفتن سه روز روزه در هر ماه به آیه شریفه (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا).<sup>۱۴</sup>

۱۰. در استحباب دادن صدقه از سوی طفل که او به دست خود صدقه بدهد، به آیه شریفه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ).<sup>۱۵</sup>

۱۱. در عدم جواز مشارکت دادن دیگری در وضو گرفتن در صورت عدم ضرورت، به آیه شریفه (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا).<sup>۱۶</sup>

۱۲. درباره علت وجوب قضا و کفاره روزه اگر بیمار در بین دو رمضان خوب شد و روزه نگیرد، به آیه شریفه (فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتِمَّ آسَاءُ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاذْطَعَامِ سِتِّينَ مَشْكِينًا...).<sup>۱۷</sup>

۱۳. درباره علت اینکه خمس پیامبر به امامان می رسد، به آیه شریفه (وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى).<sup>۱۸</sup>

۱۴. در بیان علت وجوب تکبیر در نماز عید، به آیه شریفه (وَ لِيُكَبِّرُوا لِلَّهِ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).<sup>۱۹</sup>

۱۵. درباره علت وجوب تحریم صدقه واجب بر اهل بیت به آیه شریفه (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ).<sup>۲۰</sup>

۱۶. در بیان علت وجوب زکات به آیه شریفه (تُبَلَّغُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ).<sup>۲۱</sup>

البته ما در اینجا برای اختصار به وجه استدلال امام رضا اشاره نکردیم و خواننده در صورت تمایل می تواند به منبع استفاده مراجعه بفرماید.

## پاسخ‌های قرآنی

امام رضاع) در طول زندگی پربرکتش با افراد و چهره‌های منفی و مثبتی رو به رو شده و با هر یک به فراخورحالش سخن گفته، و در برابر اظهار علاقه یا جسارت و بی‌ادبی آنها با رعایت آداب الهی و رهنمودهای قرآنی، کریمانه برخورد می‌کرد.  
در نمونه‌های زیر دقت فرمایید:

### ۱. روشن کردن ابهامات برای بزنی

حمیری در قرب الاسناد از فرزند عیسی از بزنی نقل کرده که به امام رضاع) نوشتم: من فردی از اهل کوفه هستم و خود و خانواده‌ام؛ با اطاعت شما به خدای متعال تقرب می‌جویم، بسیار اشتیاق دارم به ملاقات شما بیایم تا برخی از مسائل دین را از محضرتان بی‌رسم. ضمناً برخی شنیده‌ها وجود دارد که گروهی آنها را از شما برای ما نقل کرده‌اند؛ همان افرادی که گمان کرده‌اند پدرت هنوز زنده است و نیز گمان کرده‌اند که برخی از پاسخ‌های شما به آنها، برخلاف گفته پدرانت بوده است.

امام در پاسخ نامه‌اش چنین نوشت: به نام خدا. نامه‌ات را به من رساندند، در نامه نوشته بودی که دوست داری به ملاقات من بیایی تا برخی از مسائل برایت روشن گردد. آری باید خودت بیایی تا پاره‌ای از مسائل را از نزدیک با تو در میان بگذارم. اما اینکه که گفته شده: چیزهایی از من برایت نقل کرده‌اند که برخلاف آن است که از پدرانم رسیده، قسم به جانم که جز خدا، کران و کوران را نخواهند شنوند و هدایت نخواهد کرد. خدای می‌فرماید: ( مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ صَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ. )<sup>۲۲</sup> (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ).<sup>۲۳</sup> آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده می‌سازد و آن کس را که به سبب اعمال خلافش بخواهد گمراه سازد، سینه‌اش را آن چنان تنگ می‌کند که گویا می‌خواهد به آسمان بالا برود. این‌گونه خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی‌آوردند، قرار

می دهد. و فرمود: تو نمی توانی کسی را که دوست داری، هدایت کنی، ولی خداوند هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او به هدایت یافتگان آگاه تر است.

آن‌گاه امام رضا(ع) در نامه خود، به برخی اتهامات که مخالفان امام یعنی واقفیان بر او وارد کرده بودند، اشاره فرمود و به علت مخالفت برخی افراد همچون ابن السراج و ابن ابی حمزه و دیگران اشاره کرد.<sup>۲۴</sup>

## ۲. پاسخ به اتهامات

صدوق در عیون و امالی از ریان نقل می کند که بر علی بن موسی الرضا(ع) وارد شدم و به او عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، مردم می گویند: تو وارد این امر شدی، با اینکه به دنیا زهد پیشه بودی.

امام(ع) فرمود: خدا می داند که از پذیرش این امر کراهت داشتیم، اما هنگامی که خود را بین کشته شدن یا قبول کردن ولایتعهدی مخیر دیدم، این امر را اختیار کردم. وای بر آنها! آیا نمی دانند وقتی که ضرورت ایجاب کرد که یوسف خزائن عزیز مصر را سرپرستی کند، به او گفت: (اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم).<sup>۲۵</sup>؛ مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگه دارنده و آگاهم. من نیز به حکم ضرورت این امر را از روی اکره و اجبار قبول کردم. گذشته از این من در این امر داخل نشدم، مگر مانند داخل شدن کسی که می خواهد از آن خارج شود. پس به خدا شکایت می کنم که اوست یار من.

همچنین از حسن بن موسی روایت کرده که اصحاب ما از امام رضا(ع) روایت کرده اند که مردی به آن حضرت گفت: اصلحک الله! چرا به سوی این امر رفتی؟ گویا بر حضرت ایراد گرفته بود.

امام رضا(ع) به او فرمود: ای مرد، بگو بدانم کدام افضل است: پیامبر یا وصی پیامبر؟ در پاسخ گفت: پیامبر افضل است.

امام فرمود: کدام بدتر است آیا مسلمان یا مشرک؟  
گفت البته مشرک بدتر است.

امام فرمود: بدان که عزیز مصر مشرک بود و حضرت یوسف پیامبر خدا، و اما مأمون مسلمان و من وصی و جانشین پیامبر، و در عین حال یوسف(ع) از عزیز مصر خواست که وی را سرپرست قرار دهد، زمانی که به

وی گفت: (اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ)؛ و مرا مجبور کردند بر پذیرش ولایتعهدی.<sup>۲۶</sup>

### ۳. پاسخ به برخی از صوفیان

محقق اربلی در کشف الغمه از آبی در نثر الدرر نقل کرده که گروهی از صوفیان در خراسان بر آن حضرت وارد شدند. آنان اظهار داشتند که امیرمؤمنان مأمون نظر کرد در آنان که خداوند آنها را ولی امر قرار داده. از این رو، به شما اهل بیت نظر کرد و تو را سزاوارتر از دیگری بر مردم دانست و سپس چنین دید که خلافت را به تو واگذار کند. اما امت به فردی نیاز دارد که از غذاهای سخت استفاده کند و لباس زبر و پشمینه بپوشد و بر الاغ سوار شود و به عیادت بیماران برود.

راوی می گوید: امام رضا(ع) که در آن هنگام تکیه داده بود، با شنیدن این سخنان از جای جست و فرمود: حضرت یوسف پیامبر خدا بود، اما قبایی از دیباج که به طلا مزین بود، به تن می کرد و بر تکیه گاه های فرعونیان تکیه می زد و حکم و داوری می کرد.

(وای بر شما) مردم از امام قسط و عدل می خواهند و اینکه اگر سخنی گفت راستگو باشد و اگر حکم و داوری کرد، به عدالت رفتار نماید، اگر وعده دهد، وفا کند؛ چرا که هرگز خداوند لباس یا غذایی را بر آنان حرام نکرده. سپس این آیه کریمه را تلاوت فرمود: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)<sup>۲۷</sup>؛ بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است.<sup>۲۸</sup>

### ۴. استدلال بر فضیلت امیرمؤمنان

از جمله آیاتی که امام رضا(ع) به آنها استدلال فرموده است، آیه شریفه مباحله است. در گفتگویی که مأمون با آن حضرت درباره بزرگ ترین فضیلت امیرمؤمنان داشت، امام(ع) به همین آیه استدلال کرد.

صدوق در عیون اخبار الرضا آورده که روزی مأمون عباسی به امام رضا گفت: مرا به بزرگ ترین فضیلت امیرمؤمنان که قرآن بر آن دلالت دارد، آگاه کن.

امام(ع) فرمود: همانا آیه مباحله است. خدای جل جلاله فرمود: (فَمَنْ



حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...<sup>۹۹</sup>؛ پس رسول خدا(ص) امام حسن(ع) و امام حسین(ع) را برای مباحله دعوت کرد که هر دوی آنها فرزندانش بودند و همچنین فاطمه را دعوت کرد که در آن هنگام وی جزء زنان مورد اشاره آیه بود، و نیز امیرمؤمنان را فرا خواند که به حکم آیه شریفه، نفس رسول خدا به شمار می رفت.

پس ثابت شد که هیچ یک از بندگان خدا والاتر از رسول خدا و افضل از او نبوده اند و همچنین لازم آمده که احدی افضل از نفس رسول خدا که علی بود، به دلالت آیه شریفه وجود نداشته باشد.

مأمون گفت: این استدلال درباره امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و فاطمه<sup>۳</sup> صحیح است، اما درباره علی(ع) درست نیست؛ چون ممکن است رسول خدا شخص خود را در حقیقت گفته باشد، نه فرد دیگری را. پس آیه فضیلتی برای امیرمؤمنان نخواهد بود.

امام رضا(ع) در پاسخ فرمود: این سخن صحیح نیست؛ چرا که شخص دعوت کننده همواره غیر از خود را دعوت می کند، نه خود را. همان طور که فرد دستور دهنده، همیشه به دیگری امر می کند نه به خود. [پس این که حضرت فرمود: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا...)؛ به این معنی نیست که خودمان را دعوت کنیم] و وقتی که رسول خدا فردی غیر از امیرمؤمنان را در مباحله فرانخواند، ثابت می شود که علی همان نفس پیامبر است که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است. مأمون که از پاسخ امام رضا(ع) شگفت زده شده بود، گفت وقتی که جواب آمد، سؤال جایگاه خود را از دست می دهد.<sup>۳۰</sup>

## پی نوشت

- [۱]. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۳.
- [۲]. دو نفر از کارگزاران مأمون عباسی بودند.
- [۳]. سیا / ۱۳.
- [۴]. منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸۰.
- [۵]. منتهی الامال ج ۲، ص ۲۶۰؛ اعلام الهدی، ص ۳۲۸.
- [۶]. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳۰.
- [۷]. همان، ص ۱۸۱.
- [۸]. همان، ص ۱۹۷.
- [۹]. همان، ص ۱۵۰ و ۱۴۷.
- [۱۰]. همان، ص ۱۰۷.
- [۱۱]. همان، ج ۱۱، ص ۱۵۹.
- [۱۲]. همان، ج ۸، ص ۵۱۹.
- [۱۳]. همان، ص ۷.
- [۱۴]. همان، ج ۷، ص ۳۰۶.
- [۱۵]. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۶۱.
- [۱۶]. همان، ج ۱، ص ۳۳۵.
- [۱۷]. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۶.
- [۱۸]. همان، ج ۶، ص ۳۵۹.
- [۱۹]. همان، ج ۵، ص ۱۰۵.
- [۲۰]. همان، ج ۶، ص ۳۵۹ و ۳۶۰.
- [۲۱]. همان، ج ۶، ص ۵.
- [۲۲]. انعام / ۱۲۵.
- [۲۳]. قصص / ۵۶.
- [۲۴]. قرب الاسناد، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۵.
- [۲۵]. عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۲۷.
- [۲۶]. عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۸.
- [۲۷]. سوره اعراف، آیه ۳۲.
- [۲۸]. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۰.
- [۲۹]. آل عمران / ۶۱.
- [۳۰]. الفصول المختاره، ص ۲۸؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۸.

## بازتاب و تأثیرات حضور امام رضا علیه السلام در ایران



نویسنده: سیدحسین خر

از جمله رویدادها و جریان‌های مهمی که در تاریخ ایران از جایگاه و منزلت والایی برخوردار است، سفر امام رضا (ع) به ایران و استقرار ایشان در مرکز خلافت، یعنی مرو (خراسان) در جایگاه ولایتعهدی می‌باشد. هر چند این سفر با اصرارهای مأمون، خلیفه وقت عباسی، صورت پذیرفت؛ اما در عمل دارای آثار و

پیامدهای درخشانی است. پرواضح است که سیاست امام در این سفر تنها به افشای سیاست های خائنانه مأمون محدود نمی شد، بلکه در این هجرت اهداف عالی دیگری نیز مورد توجه امام رضا(ع) قرار گرفت که از جمله آنها تلاش برای برقراری پیوند با ایرانیان متمایل به تشیع و تبدیل خراسان بزرگ به کانون تشیع و تلاش برای تحکیم مبانی عقیدتی و کلامی شیعه با استفاده از فرصت ولیعهدی بوده است. در این مقاله برآنیم تا با اشاره به برخی تأثیرات از جمله رشد حوزه های علمی و گسترش تشیع، ایجاد فضاهای زیارتی و عبادی، ایجاد موقوفات، شفاخانه یا دارالشفاء، مهاجرت سادات به ایران و قیام محمد بن قاسم، جایگاه هر مورد را مشخص و تبیین نماییم.

از جمله پیامدها و تأثیرات حضور امام رضا(ع) در ایران را می توان به شرح زیر برشمرد:

## ۱. رشد حوزه های علمی و گسترش تشیع

از جمله مسئولیت های مهم ائمه اطهار(ع) به ویژه امام رضا(ع)، از یک سو، ارشاد و هدایت آحاد مردم و سوق دادن آنها به قرآن و سیره پیامبر اعظم(ص) و از دیگر سو، تعلیم و تربیت مردم و توجه دادن آنان به علم و دانش و مبارزه با انواع نادانی ها، جهالت ها و شبهات و سرانجام تربیت شاگردان، عالمان و اندیشمندان بوده است، کسانی که هر یک در اعتلا و گسترش فرهنگ و مبانی تفکرات شیعی سهم بسزایی داشته اند.

امام رضا(ع) هم در مدینه منوره و هم زمانی که به مرو هجرت نمود، همواره پاسخگوی تشنگان و جویندگان دانش و معرفت بود. در این خصوص، آن حضرت فرمود: «دانش های ما را فراگیرید و به مردم یاد دهید، زیرا اگر مردم زیبایی سخن ما را بدانند، از ما پیروی می کنند.»<sup>۱</sup> همچنین ایشان می فرمود: «من در روضه منوره نبوی می نشستم، در حالی که علمای بسیاری در مدینه حضور داشتند، هنگامی که یکی از آنان در پاسخ سئوالی در می ماند، همگی آنان، افراد را به نزد من می فرستادند و من پاسخگوی سئوالات آنان بودم.»<sup>۲</sup>

علی بن موسی الرضاع(ع) طی دوران اقامت خود در مرو، برای ترقی اندیشه و اعتقادات مردم خراسان بسیار تلاش نمود و با مناظره های علمی با اهل

کتاب و نحله های فکری گوناگون، موجبات اعتلای معرفت و بینش دینی این منطقه را فراهم آورد. آن حضرت، با تشکیل محافل علمی، کلامی و حدیثی به دفاع از اصول اسلام و فرهنگ اهل بیت پرداخت و به شبهات و ایرادات فِرَق مختلف پاسخ داد.<sup>۳</sup> شمار مناظرات امام (رضاع) با اهل کتاب و نمایندگان مسیحیان، یهودیان، مانویان، زرتشتیان، صابئین و فرق اسلامی بسیار است.<sup>۴</sup> مباحث این مناظرات علمی درباره آفرینش جهان، توحید، صفات خداوند، انبیای الهی و عصمت آنان، جبر، اختیار و امامت، تفسیر آیات گوناگون قرآن، فضایل اهل بیت (ع)، احادیث، دعا و احکام دین بود.<sup>۵</sup>

این مناظرات از یک سو موجبات عظمت علمی امام (رضاع) و از سوی دیگر زمینه رسوایی و سرافکنندگی مأمون در مقابل علمای ادیان و از سوم سو، حقانیت و شایستگی امام (ع) و غاصبانه بودن خلافت مأمون و از سوی چهارم زمینه پی بردن علمای ادیان نسبت به جایگاه رفیع شریعت، و احکام اسلام و کامل بودن آن را فراهم نمود.

گفتنی است که امام (رضاع) جریان پشیمانی و رسوایی مأمون را قبل از برگزاری مناظرات با علمای ادیان، به «نوفلی» چنین فرموده بودند: «ای نوفلی! می خواهی بدانی چه زمانی مأمون پشیمان می شود؟ گفتم: بله، فرمود: زمانی که ببیند با اهل تورات با توراتشان و با اهل انجیل با انجیلشان و با اهل زبور با زبورشان و با صابئین به عبری و با زردشتیان به فارسی و با رومیان به رومی و با هر فرقه ای از علما به زبان خودشان بحث می کنم، و آنگاه که همه را مجاب کردم و در بحث برهمگی پیروز شدم و همه آنان سخنان مرا پذیرفتند، مأمون پشیمان خواهد شد. و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.»<sup>۶</sup>

با توجه به جو عقل گرایی که در زمان مأمون اوج گرفته بود و درگیری معتزله<sup>۷</sup> و اشاعره<sup>۸</sup> و انشعابات این دو و سربرآوردن فرقه های گوناگون در آن دوره که منشأ آن رواج و توسعه کاربرد عقل در مسائل کلامی و دینی

علی بن موسی الرضا (ع)  
طی دوران اقامت خود  
در مرو، برای ترقی  
اندیشه و اعتقادات  
مردم خراسان بسیار  
تلاش نمود و با  
مناظره های علمی با اهل  
کتاب و نحله های فکری  
گوناگون، موجبات  
اعتلای معرفت و بینش  
دینی این منطقه را  
فراهم آورد

بود، حضور امام رضاع) برای تبیین و تحکیم مواضع شیعه و رفع شبهات از آن و رهنمون شیعیان بسیار ضروری و مفید می نمود.<sup>۹</sup> علی بن موسی الرضاع) افزون بر شرکت در مناظرات عمومی و مجالس علمی که مأمون آنها را تدارک می دید، در منزل خود و مسجد مرو نیز حوزه علمی تشکیل داد و پذیرای شیعیان و پیروان خویش شد، شیعیانی که از شهرها و روستاهای دور و نزدیک و از طبقات گوناگون برای زیارت آن حضرت و گرفتن راهنمایی و کسب معارف علمی و دینی و حل شبهات و مسائل گوناگون می آمدند تعداد ایشان هر روز بیشتر می شد، تا جایی که مأمون احساس خطر کرد و به محمدبن عمرو طوسی دستور داد مانع ورود و اجتماع آنها در خانه حضرت شود. حضرت پس از شنیدن این خبر فرمود: «... خدایا! از کسی که به من ظلم کرده، مرا خوار نموده و شیعیان را از درب خانه من دور کرده است، انتقام مرا بگیر، تلخی خواری و خفت را بدو بچشان چونانکه او به من چشانیده است، و وی را از درگاه رحمت و گَرمَت دور ساز...»<sup>۱۰</sup>

این خبر از یک سو نشانه عظمت علمی امام و تلاش های وافر ایشان در انتقال دانش و معارف علمی و دینی به شیعیان بود و از دوم سو، گسترش حوزه های علمی و کانون های شیعی را در برداشت و از سوی سوم، نشان دهنده ازدیاد مشتاقان، علاقمندان و شیعیان به حضرت بود، تا از سرچشمه معارف ولایی سیراب گردند، و در آخر نیز بیانگر سازش ناپذیری حضرت در مقابل دستگاه ظالمانه مأمون بود، چنانکه بلافاصله پس از راندن شیعیان از منزل ایشان، آن امام اعتراض و شکایت خود را به صراحت اعلام کرد.

شایان ذکر است که اسوه عملی بودن و مقام معنوی و عظمت علمی علی بن موسی الرضاع) از زمینه های مهم در جذب مردم به سوی ایشان بود. امام(ع) از هر فرصتی در جهت اعتلای اسلام و گسترش فرهنگ ناب شیعی استفاده نموده و در صدد بود به شیوه خالصانه امر به معروف و نهی از منکر نماید و جلوی انحرافات را مسدود کند.

از جمله روزی مأمون از امام رضاع) خواست که نماز عید را اقامه کند، اما امام ابتدا نپذیرفتن تا اینکه مأمون اصرار کرد، حضرت فرمود: «... من آنگونه که رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) (برای نماز عید) بیرون می رفتند، بیرون خواهم رفت.»<sup>۱۱</sup> مأمون پذیرفت، آن حضرت با پای برهنه به راه افتاد، پس از اندکی راه را رفت و آنگاه سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت همراهان و موالیان او نیز تکبیر گفتند، گویی آسمان و در و دیوار نیز با او

تکبیر می گفتند، مردم که حضرت رضاع) را با آن حال دیدند، صدای تکبیرش را که شنیدند، چنان صداها را به گریه بلند کردند که شهر مرو به لرزه درآمد. خبر به مأمون رسید، فضل بن سهل به مأمون گفت: اگر علی بن موسی الرضا(ع) بدین حال به مصلی برود، مردم شیفته او خواهند شد و همه ما بر خون خود بیمناک هستیم. مأمون نیز دستور بازگشت حضرت را داد و امام(ع) نیز بازگشت.<sup>۱۲</sup>

با توجه به آنچه گفته شد، درمی یابیم که امام(ع) در برنامه های عبادی خویش نیز بر آن بود تا سنت رسول الله(ص) و امیرالمؤمنین را زنده نگهداشته و تحقق بخشد، مسئله ای که در تبیین جایگاه شیعه و معارف اسلامی نقش برجسته ای دارد.

از دیگر نتایج پربار دوران اقامت علی بن موسی(ع) در مرو، فراهم شدن زمینه رشد و گسترش تشیع در خراسان بود. مردم خراسان که از پیش دوستدار خاندان رسالت بودند، پس از حضور آن حضرت محبت و ارادتشان به اهل بیت(ع) و علویان بیشتر شد، به گونه ای که مدفن امام رضاع) یکی از پایگاه های مهم تشیع در طول تاریخ درآمد و بر تاریخ فرهنگ و هنر و اقتصاد ایران و تشیع تأثیر عمیقی نهاد.<sup>۱۳</sup> بی شک زیارت قبور ائمه به ویژه امام رضاع) یکی از بهترین شعایر مذهبی شیعه بود که در طول تاریخ، مشتاقان و شیعیان از آن بهره مند گردیدند.<sup>۱۴</sup>

یکی از حوادث مهمی که باعث محبوبیت بیشتر امام رضاع) در میان مردم خراسان و شیعیان گردید، نزول باران رحمت بر اثر دعای حضرت بود. هنگامی که حضرت به ولایتعهدی مأمون منصوب شد، منطقه خراسان دچار کم آبی شد و مزارع و باغات در معرض خطر قرار گرفت. مأمون از امام(ع) خواست که دعا کند و از خداوند بخواهد تا باران رحمت خود را نازل نماید. امام(ع) به خواسته مأمون پاسخ مثبت داد و پذیرفت که در پیشگاه الهی دعا کند. سرانجام در موعد مقرر به بیابان رفت و مردم زیادی نیز گرد آمده بودند. حضرت بر فراز منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای پروردگار عرض کرد: «بارالها! تو قدر و منزلت اهل بیت(ع) را بالا بردی و به آنان بزرگی و عظمت بخشیدی، مردم به امید فضل و رحمت تو به ما متوسل شده اند، از تو درخواست دارم حاجت آنها را برآوری و باران رحمت را نازل نمایی، بارانی که ویرانی و زیان به بار نیآورد، بارانی که شروع آن موقعی باشد که مردم از صحرا برگشته و به منازل و قرارگاه های خود رسیده باشند.»

سرانجام دعای حضرت مستجاب شد و همانطور که از پیشگاه الهی درخواست نموده بود عملی گردید.<sup>۱۵</sup>

نزول باران رحمت بر اثر دعای حضرت (ع) موجب قدرشناسی مردم گردید و همه یک زبان می گفتند: بزرگواری ها و کرامات حضرت باری تعالی بر فرزند پیامبر اسلام (ص) گوارا باد.

محتمل است که هدف مأمون از فرستادن حضرت برای دعای باران، این بود که ایشان پس از حضور در بیابان به اتفاق انبوهی از مردم و دعا در پیشگاه الهی، دعایشان مستجاب نشود و ایشان را در میان عامه مردم تحقیر نماید. اما با استجاب دعای حضرت، موقعیت مأمون نیز تضعیف و این حادثه برای وی گران تمام شد.

استجاب دعای حضرت و نزول باران رحمت، از یک سو موجب فزونی محبوبیت و علاقه مندی به امام رضاع) در افکار عمومی شد و از دیگر سو، زمینه نفوذ تشیع و گرایش به آن را مخصوصاً در افرادی که معرفت و علاقه مندی آنها به امام (ع) ریشه دار و عمیق بود، فراهم کرد.

گذشته از مناظرات<sup>۱۶</sup> که پیش تر گفته شد، احادیث و روایات بسیاری از امام رضاع) در زمینه های مختلف علوم و معارف اسلامی شیعه چون فقه، اصول عقاید، اخلاق و... برای ما به یادگار مانده که گنجینه ای بس گرانبه است.

در مجموع دوران پربر امامت امام رضاع) به ویژه دهه دوم آن، دوران آزادی و آسایش نسبی شیعیان است؛ در این دوران، شیعیان و سادات از اطراف برای دیدن و بهره بردن از محضر علی بن موسی الرضاع) به خراسان روی آوردند. بی شک عقاید، فقه و اندیشه شیعه در این دوران گسترش در خور توجهی داشت.<sup>۱۷</sup>

## ۲. ایجاد فضاهای زیارتی و عبادی

پس از شهادت مظلومانه علی بن موسی الرضاع) دوستان و شیعیان متوجه زیارت آن حضرت شدند. بقعه رضویه، نخست محوطه کوچکی بود که در میان باغ بزرگی قرار داشت. روضه مطهره رضویه از همان روز نخست خادم داشته و شخصی کلیددار حرم مطهر بوده است. پس از مدتی در کنار قبر آن حضرت مسجدی ساخته و در اختیار زائران قرار می گیرد. به موازات ساختن مساجد



رباط‌هایی نیز جهت سکونت زائران امام(ع) ساخته و متصدیان در آنجا فعالیت می‌پرداختند و برای رفاه و آسایش زائران کوشش می‌کردند.<sup>۱۸</sup> ظاهراً نخستین گروهی که در کنار قبر مطهر سکونت اختیار می‌کنند، خادمان روضه مبارکه، کسبه و اصناف بوده‌اند، از این تاریخ که زمان آن مشخص نیست، مشهد امام علی بن موسی الرضا(ع) محل مسکونی می‌شود و اندک‌اندک در آنجا سکونت می‌یابند و بعد از مدتی حالت یک قصبه را به خود می‌گیرد و به «مشهدرضا» معروف می‌گردد.<sup>۱۹</sup>

در قرن سوم و چهارم هجری سه گروه در مشهد اقامت داشتند: نخست خادمان و کارگزاران روضه مبارکه، دوم علما و سادات که برای قرب جوار، تبلیغ احکام و اقامه شعائر دینی در آنجا سکونت داشتند و سوم افرادی که برای کسب و کار به آنجا رفته بودند و حوائج ساکنان و زائران را برآورده می‌کردند.<sup>۲۰</sup>

سلاطین آل بویه به مشهد مقدس رضوی توجه داشته‌اند تا آنجا که رکن الدوله یکی از امیران این سلسله برای زیارت حضرت رضا به مشهد مشرف می‌گردد.<sup>۲۱</sup>

صاحب بن عباد که در ری حکومت و وزارت داشته نیز به مشهد مقدس عنایت داشته است.<sup>۲۲</sup>

در قرن نهم هجری که مصادف با سلطنت تیموریان است، مشهد مقدس رضوی به صورت مرکزی دینی، فرهنگی، هنری و اقتصادی درآمد و مردم از اطراف و اکناف به آنجا می‌آمدند. شاهرخ امیر تیمور که در هرات حکومت می‌کرد، به مشهد مقدس عنایتی بسیار داشت. در این ایام به دلیل وجود امنیت، مردم از گوشه و کنار، برای زیارت به مشهد مشرف می‌شدند. در این دوره فضاهای جدیدی برای عبادت و زیارت

ساخته می‌شد و در اختیار زائران حضرت رضا(ع) قرار می‌گرفت. گوهرشادآغا رواق بزرگ دارالسیاده، رواق دارالحفاظ و رواق دارالسلام را ساخت و در همین زمان، مسجد مجلل و باشکوه گوهرشاد نیز بنا گردید.<sup>۲۳</sup>

**استجابت دعای حضرت  
و نزول باران رحمت، از  
یک سو موجب فزونی  
محبوبیت و علاقه مندی  
به امام رضا(ع) در افکار  
عمومی شد و  
از دیگر سو، زمینه نفوذ  
تشیع و گرایش به آن را  
مخصوصاً در افرادی که  
معرفت و علاقه مندی  
آنها به امام(ع) ریشه دار و  
عمیق بود، فراهم کرد**

مسجد جامع گوهرشاد یکی از مهم ترین و زیباترین مساجد تاریخی در بلاد و اماکن اسلامی به شمار می رود. این مسجد باشکوه یادگاری از قرون گذشته و نمونه ای از معماری های سنتی اسلامی است که در جوار بارگاه ملکوتی علی بن موسی الرضا(ع) قرار گرفته و متصل به آن است. این مسجد در سال ۸۲۱ هجری بنا گردید و بانی آن گوهرشاد آغا فرزند امیر غیاث الدین ترخان و همسر شاخرخ، فرزند امیر تیمور گورکانی است که از خاندان مشهور و معروف در عهد تیموریان بودند. گوهرشاد آغا از بانوان بزرگ و نیکوکار عصر خود به شمار می رفت و یادگارهای بسیاری در مشهد رضوی و هرات از خود بر جای نهاد.<sup>۲۴</sup>

خواندمیر در این باره می نویسد: «گوهرشاد آغا به صفت عفت و نَصَفَت اتصاف داشت و همواره همت عالی فهمت بر تعمیر بقاع خیر و اشاعه مبرات می گماشت از آثار او در شمال دارالسلطنه هرات، مدرسه و مسجد جامعیت در غایت زیب و زینت و در مشهد مقدسه رضویه نیز مسجد جمعه در کمال تکلف ساخته و مستقلات خوب و اسباب مرغوب بر این بقاع وقف نموده.»<sup>۲۵</sup> اماکن زیارتی در قرن دهم و یازدهم مصادف با حکومت صفویه در ایران است. اعلام تشیع اثنی عشری یا «دوازده امامی» در سال ۹۰۷ هجری به عنوان مذهب رسمی کشور در دوران حکومت تازه تأسیس صفویه، که هنوز پایه های خود را تحکیم نکرده بود، از سوی شاه اسماعیل در تبریز، مهم ترین تصمیم وی بود.<sup>۲۶</sup>

آنان مذهب تشیع را در سرزمین های تحت قلمرو خود گسترش دادند و بدین رو شیعیان و محبان اهل بیت(ع) نیز از فضای تقیه بیرون آمدند. در این زمان مشهد مقدس رضوی رونق زیادی یافت و مردم، گروه گروه از شهرها و ولایات به این سرزمین روی آوردند به دلیل امنیت راه ها و سرکوب شدن مخالفان و معاندان، زائران خود را از اقصی نقاط آذربایجان و قفقاز و از صغد خوارزم، از بدخشان و طخارستان و هند و سند و جنوب و شمال کشور پهناور به مشهد مقدس می رساندند.<sup>۲۷</sup>

با شهادت علی بن موسی الرضا(ع) از یک سو علاقمندان به مکتب اهل بیت (ع) به ویژه امام رضا(ع) بیشتر می شدند و مشتاقان آن حضرت با تحمل زحمات بسیار به زیارت ایشان همت می گماشتند. از دوم سو، با گذشت زمان، فضاهای زیارتی همراه با معماری اسلامی و سنتی رونق و فزونی یافت. و از سوم سو تلاش برای ایجاد رفاه حال زائران آن حضرت در طول دوران

مختلف به عنوان یکی از محورهای مهم فعالیت های متصدیان مشهدالرضاع) محسوب گردید. و سرانجام اسکان علما و سادات در جوار مرقد امام رضاع) در جهت تبلیغ دین و توسعه و ترویج تشیع نیز اهمیت بسزایی یافت.

### ۳. ایجاد موقوفات

آستان قدس رضوی یکی از مؤسسات مذهبی است که دارای موقوفات بسیار است. در ادوار تاریخ و قرون، از میان دوستان و شیعیان و شیفتگان علی بن موسی الرضاع) هر کس به قدر استعداد و توانایی خود مقداری از مایملک خود را برای آن بارگاه ملکوتی وقف کرده است تا زائران و نیازمندان از حاصل آن بهره مند گردند.

بر طبق اسناد موجود، قدیمی ترین سندهای وقفی مربوط به قرن دهم هستند. قدیمی ترین سند وقف غیرمنقول نیز مربوط به وقف نامه «عتیق علی طوسی» است که سال ۹۳۱ هجری تنظیم شد. و پس از آن وقفنامه سیدعلی حسینی گنابادی است که در سال ۹۵۷ هجری ملکی را در قریه زبید گناباد وقف آستان قدس کرده است.<sup>۲۸</sup>

موقوفات حضرت رضاع) در گذشته بسیار گسترده تر از امروز بوده و اکنون رقبات زیادی در افغانستان و یا در مناطق خوارزم و ماوراءالنهر که جزو منطقه خراسان بوده اند، واقع شده که با تغییر مرزهای سیاسی در آن طرف مرزها مانده اند. گفتنی است در قفقاز و آذربایجان شوروی و در هند و پاکستان نیز در سابق موقوفه‌هایی وجود داشته است. تعدادی مؤسسه دینی به نام امام رضاع) در هند و پاکستان نیز اکنون وجود دارند که مورد توجه شیعیان آنجاست و مردم در روزهایی خاص در آن اماکن گرد هم می‌آیند و از فضائل و مناقب آن حضرت سخن می‌گویند و به

#### موقوفات حضرت

#### رضاع) در گذشته

#### بسیار گسترده تر از امروز

#### بوده و اکنون رقبات

#### زیادی در افغانستان

#### و یا در مناطق خوارزم

#### و ماوراءالنهر که جزو

#### منطقه خراسان بوده اند،

#### واقع شده که با تغییر

#### مرزهای سیاسی در آن

#### طرف مرزها مانده اند

نام آن امام نذر و نیاز می کنند.<sup>۲۹</sup>

در میان موقوفات از یک ده ششدانگ، یا یک مزرعه، یا یک باغ بزرگ، یا وقف خانه ای کوچک و یا سرای تجاری، مغازه و... وجود دارند که هر کدام به منظوری از طرف واقفان و دوستان حضرت رضاع) وقف شده اند. بیشتر املاک آستان قدس در حومه مشهد و بلوکات تابعه مشهد و سایر شهرستان های خراسان و معدودی نیز در تهران، قزوین، رشت، مازندران، آذربایجان، کرمان، اصفهان و شیراز است. برخی از املاک مزبور شش دانگ و پاره ای سهام، معدودی از آن وقف است.<sup>۳۰</sup> با توجه به آنچه در مورد موقوفات گفتیم، این نکته آشکار می شود که سنت پسندیده وقف با نیت خیر و عام المنفعه از سوی بانیان آن معمول گردیده و تا کنون ادامه دارد.

#### ۴. شفاخانه یا دارالشفاء

با استناد به برخی از متون تاریخی در می یابیم که در جوار بارگاه ملکوتی حضرت علی بن موسی الرضاع) از قدیم شفاخانه و یا دارالشفاء وجود داشته و مردمانی مستضعف از آن بهره می برده اند. در کنار قبر مطهر آن امام بزرگ حکیمان و طبیبانی بوده اند که در شفاخانه مبارکه، بیماران را معالجه می کرده اند. از عصر صفوی نام طبیب و حکیمی که در آستان قدس رضوی بیماران را معالجه می کرده است. اسکندر بیک ترکمان در کتاب «تاریخ عالم آرای عباسی» می نویسد: «حکیم عمادالدین محمود که در علم و حکمت و دانشوری و حذاقت مشهور آفاق بوده، رسالات مرغوب و نسخه های غریب از او در علم طب و تربیت معاجین و معالجه امراض مزمنه و مواد حاره خصوصاً جرب صغیر و کبیر، که بین الجمهور به آشک مشهور است، معتمد علیه اطباست.» تا آنجا که می گوید: «چون شاه جنت مکان در رواج و رونق آستانه مقدسه حضرت امام الجن و الانس به اقصی الغایه توجه مرعی داشته، از هر طبقه آنچه بهتر بود به خدمات آن سرکار تعیین می فرمودند، او نیز به طبابت سرکار فیض آثار مأمور گشته، مدت ها در مشهد مقدس معلی به معالجه مرضی مشغولی داشت و الحق جامع صفات و کمال و زبده اصحاب گزیده و ارباب افضال بود.»<sup>۳۱</sup>

## ۵. مهاجرت سادات به ایران در آستانه ورود امام رضا(ع) به خراسان

یکی از دلایل عمده نفوذ تشیع در ایران، ورود سادات علوی به این منطقه بوده است. دلایل ورود سادات به ایران عبارت است از:

۱. **امن بودن مناطق ایران:** ایران دور از دسترس حکومت‌هایی بود که مرکز آنها در شام و یا عراق قرار داشت. فشارهای عباسیان و پیش از آنها امویان، باعث شد که آنها بدین مناطق مهاجرت کنند.

۲. **مرفه بودن شهرهای ایران.**

۳. **محبوب بودن آنان نزد مردم این سامان، چه آنکه آنها فرزندان رسول خدا(ص) بودند.**<sup>۳۲</sup> این مهاجرت‌ها بیشتر از قرن دوم به بعد بوده است، به ویژه با آمدن حضرت علی بن موسی(ع) به ایران. تسامح مأمون در مقابل سخت‌گیری پدرش رشید نسب به سادات، در رشد و گسترش علویان تأثیر بسزایی داشت. او گرچه باقیام‌های آنها به شدت برخورد کرد، به علت اعتقادی که به برتری علی(ع) بر سایر خلفا داشت، نسبت به علویان نیز احترام زیادی قائل بود، اما با این همه، سیاست او در اواخر نسبت به این افراد، که در هر حال حکومت عباسیان را تهدید می‌کردند، کاملاً عوض شد. آمدن حضرت فاطمه معصومه(س) به ایران از جمله مهاجرت‌هایی بود که همزمان با آمدن علی بن موسی(ع) به ایران صورت گرفت.<sup>۳۳</sup> حضور این بانوی گرامی سبب گسترش بیشتر تشیع در قم گردید. آنسان که پس از رحلت و به خاک سپردن ایشان در این شهر نیز تربت مطهرش مورد زیارت خاص و عام قرار گرفت، حتی بعد از وفات ایشان عده‌ای از سادات نیز به قم مهاجرت کردند.

حضرت احمد بن موسی کاظم(ع) نیز در دوره مأمون با گروهی عازم شیراز شد تا سرانجام به برادرش امام رضا(ع) بپیوندد. چون قتلغ خان، فرماندار مأمون در شیراز از آمدن احمد آگاه شد، در بیرون شهر در محلی روی به احمد آورد که به آن نقطه خان زینال، می‌گفتند. هر دو گروه با هم برخورد کردند و میانشان جنگ در گرفت، پس مردی از یاران قتلغ فریاد زد: اگر می‌خواهید به امام رضا(ع) برسید، او شهید شد. هنگامی که یاران احمد بن موسی این سخن را شنیدند، از اطرافش پراکنده شدند و جز بعضی از قبایله و برادرانش کسی با او نماند. پس به طرف شیراز روی آورد و مخالفان در پی او آمدند و در همین نقطه که اکنون آرامگاه اوست

و به شاه چراغ معروف است، وی را به شهادت رساندند.<sup>۳۴</sup>  
 مرعشی درباره آمدن سادات به ایران چنین می نویسد: «سادات از آوازه ولایت و عهدنامه مأمون که بر حضرت امام پناهی داده بود، روی بدین طرف نهادند و او را بیست و یک برادر بودند. این مجموع برادران و بنو اعمام از سادات حسینی و حسنی، به ولایت ری و عراق رسیدند...»<sup>۳۵</sup>

پس از اقدام مأمون در به شهادت رساندن حضرت امام رضا(ع) سادات به دیلمستان و طبرستان پناه بردند. مرعشی در این باره می نویسد: «... چون سادات خبر غدر مأمون، که با حضرت رضا کرد، شنیدند پناه به کوهستان دیلمستان و طبرستان بردند و بعضی بدانجا شهید گشتند و مزار و مرقدشان مشهور و معروف است و بعضی در همان جا توطن نمودند و اولاد و اتباع ایشان باقیست و چون اصفهیدان مازندران در اوایل که اسلام قبول کردند، شیعه بودند و با اولاد رسول الله(ص) حسن اعتقاد داشتند، سادات را در این ملک مقام آسان

**اهمیت نفوذ تشیع و گسترده‌گی آن پس از ورود امام رضا(ع) در خراسان به گونه‌ای بود که زمینه قیام محمد بن قاسم علوی در طالقان فراهم شد**

تر بود...»<sup>۳۶</sup>

این مزارهای متبرک در ایران، نمودی است از آرمان های راستین تشیع که از اسلام ریشه گرفته بود و در حقیقت پشتوانه عظیمی برای معیارها و ارزش های والای مکتب تشیع محسوب می گردید. این مکان ها افزون بر اینکه محلی برای زیارت مشتاقان خاندان اهل بیت(ع) بود، مدرسه بزرگی نیز برای زائران تلقی می گردید که از معرفت امامزادگان و فضایل اخلاقی آن بزرگواران بهره مند گردند و از سویی به مظلومیت و حقانیت آنان پی برند که این خود در گسترش مذهب شیعه نیز مؤثر بود. به بیان دیگر، این آرامگاه ها هر کدام به کانونی برای گسترش فرهنگ تشیع تبدیل گردید.

## ۶. قیام محمد بن قاسم

یکی از نتایج زودرس تأثیر امام رضا(ع) در خراسان، قیام محمد بن قاسم می باشد. اهمیت نفوذ تشیع و گسترده‌گی آن پس از ورود امام رضا(ع) در خراسان

به گونه ای بود که زمینه قیام محمد بن قاسم علوی در طالقان فراهم شد. هر چند این قیام در سال ۲۱۹ هجری و چند سال بعد از شهادت امام رضاع (ع) رخ داد، از آن روی که باعث گسترش تشیع در بخشی از خطه ایران گردید، در خور توجه است. محمد بن قاسم در زمان معتصم در طالقان خروج کرد و پس از جنگ هایی که میان او و عبدالله بن طاهر روی داد، سرانجام عبدالله او را دستگیر کرد و به نزد معتصم فرستاد.<sup>۳۷</sup> وی پیش از آن مدتی در جوزجان تلاش کرد و طولی نکشید که چهل هزار نفر از مردم آنجا با وی بیعت کردند.<sup>۳۸</sup> که این خود بیانگر وسعت گرایش های شیعی در خراسان است.

### سخن پایانی

۱. حضور امام رضاع (ع) در ایران موجب رشد و گسترش تشیع گردید. مناظرات علمی ایشان از یک سو و تشکیل کلاس های درس در منزل خود و همچنین مسجد مرو از سوی دوم، و احادیث و سخنان ارزنده ایشان در زمینه های مختلف علوم و معارف اسلامی، از سوی دیگر موجب رشد و گسترش تشیع گردید. ایرانیان، به ویژه خراسانیان، در اظهار مهر و محبت به ائمه اطهار (ع) و به خصوص به امام رضاع (ع) کوشش فراوان کردند.
۲. پس از شهادت امام رضاع (ع) دوستان و شیعیان آن حضرت متوجه زیارت آن حضرت شدند و تدریجاً فضاهای زیارتی و عبادی در مشهدالرضا پدیدار گردید و اصناف و اقشار مختلف مردم به ویژه علمای شیعه در آن سکنی گزیدند.
۳. با توجه به شخصیت همه جانبه و والای امام رضاع (ع) بانیان خیر علاقمند به سنت حسنه خیررسانی بوده و قسمتی از مایملک و دارایی خود را وقف آستان مقدس رضوی می نمودند. و حتی در کنار بارگاه ملکوتی امام (ع) دارالشفاء برای معالجه بیماران احداث گردید.
۴. در قرن دوم هجری به دلیل فشارهای امویان و عباسیان، سادات به ایران مهاجرت کردند و در هنگام ورود امام رضاع (ع) به ایران نیز عده ای از آنها به این سرزمین آمدند که بعدها تحت تعقیب عباسیان قرار گرفتند و عده زیادی از آنها در شهرهای مختلف به شهادت رسیدند و مزارهای هریک به کانونی برای فرهنگ تشیع تبدیل گردید و موجبات گسترش شعائر و معارف شیعه را فراهم کرد.

## پی نوشت

- [۱]. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۰.
- [۲]. طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۲، ص ۶۴.
- [۳]. منتظرالقائم، تاریخ امامت، ص ۲۱۶.
- [۴]. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۳۱۳ تا ۳۸۸.
- [۵]. تاریخ امامت، ص ۲۱۶.
- [۶]. شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۳۱۶.
- [۷]. واصل بن عطا در پاسخ به شخصی که در مجلس درس حسن بصری پرسیده بود «موقعیت کسی که گناه کبیره ای مرتکب شود، چیست»، گفت: که صاحب گناه کبیره نه کافر است مطلقاً، و نه مؤمن است مطلقاً، بلکه او در منزلی میان این دو منزل است. پس برخاست و پای ستونی از ستون های مسجد بصره عزلت گزید. حسن با یاران خود گفت: واصل از ما عزلت گزید، از این رو آنان را معتزله نامیده اند. بنگرید به: علی محمد ولوی، تاریخ علم کلام و مذاهب اسلامی، ج ۲، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.
- [۸]. ابوالحسن اشعری اعتماد و اتکای مطلق به عقل را جایز ندانسته و معتزله را در این مورد سرزنش کرده است، او علت بسیاری از انحرافات معتزله را اعتماد به عقل دانسته است. وی در زمینه عقل جانب میانه را گرفته و مذهب اوسط را اختیار کرده و می گفت خدا به عقل حاصل شود و به شرع واجب گردد. (همان، ص ۴۶۷)
- [۹]. ناصری داودی، تشیع در خراسان در عهد تیموریان، ص ۶۶.
- [۱۰]. عیون اخبارالرضا(ع)، ج ۲، ص ۴۰۱ و ۴۰۰.
- [۱۱]. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.
- [۱۲]. همان.
- [۱۳]. منتظرالقائم، تاریخ امامت، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.
- [۱۴]. آل بویه از شیعیانی بودند که علاقمندی خود را به زیارت ائمه اطهار(ص) به ویژه امام رضا(ع) در عمل نشان دادند. از جمله رکن الدوله نیز پیش از سال ۳۵۲ هجری که شیخ صدوق را به ری دعوت کرد، برای زیارت مرقد امام رضا(ع) به خراسان رفت و آنگونه که به شیخ صدوق گفته بود، از آن امام همام حاجت گرفته است. بنگرید به: شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا(ع)، ج ۲، ص ۳۱۲.
- [۱۵]. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۱۷۹ - ۱۸۳.
- [۱۶]. برای اطلاعات بیشتر در خصوص مناظرات امام رضا(ع) با فرق مختلف بنگرید به: طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۷۱-۲۲۴.
- [۱۷]. حیدری آقایی، تاریخ تشیع(۱)، ص ۲۷۶.
- [۱۸]. عطاردی، تاریخ آستان قدس، ج ۲، ص ۶۲۸.
- [۱۹]. همان، ۶۲۹.
- [۲۰]. همان.
- [۲۱]. شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا(ع)، ج ۲، ص ۳۱۲.



- [۲۲]. شیخ صدوق کتاب عیون اخبارالرضا را به صاحب بن عباد تقدیم کرده و دلیل آن را علاقه وی به اهل بیت(ع)، تمسک به ولایت آنان و اعتقاد به وجوب اطاعت و قول به امامت آنها و احسان به شیعیان آنان می داند. بنگرید به: جعفریان، تاریخ تشیع درری، ص ۳۸.
- [۲۳]. عطاردی، تاریخ آستان قدس، ج ۲، ص ۶۳۰ و ۶۳۱.
- [۲۴]. همان، ص ۷۱۵.
- [۲۵]. خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۸.
- [۲۶]. سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۲۴.
- [۲۷]. عطاردی، تاریخ آستان قدس، ج ۲، ص ۶۳۲ و ۶۳۳.
- [۲۸]. همان، ص ۵۵۴.
- [۲۹]. همان، ص ۵۵۵.
- [۳۰]. همان، ص ۵۵۷ و ۵۵۸.
- [۳۱]. اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۶۵.
- [۳۲]. جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۵۹ و ۱۶۰.
- [۳۳]. همان، ۱۶۲.
- [۳۴]. کمونه حسینی، آرامگاه های خاندان پاک پیامبر(ص) و بزرگان صحابه و تابعین، ص ۱۶۰.
- [۳۵]. مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۷۷.
- [۳۶]. همان، ص ۲۷۸.
- [۳۷]. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۵۳۷.
- [۳۸]. همان، ص ۵۳۷. برای آگاهی بیشتر در خصوص این قیام بنگرید به همین کتاب، ص ۵۳۶-۵۴۸.

## مقامات معنوی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام

نویسنده: علی محامد یزدی

بدون تردید از عوامل مهمّ قرب به خدای متعال محبّت و دوستی پیامبر اکرم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام و فرزندان و ذراری آن بزرگواران است. این موضوع مستفاد از قرآن و سنّت است؛ اما از قرآن، آیات زیادی بر آن دلالت دارد و روشن ترین آیات، این آیه شریفه است که می فرماید: «قُلْ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛<sup>۱</sup> «ای پیامبر به مردم بگو من از شما درخواست هیچ اجر و مزدی برای رسالتم نمی کنم جز محبت و دوستی با خویشانم» روایات زیادی هم در این زمینه وارد شده است که مضمون آنها این است که پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام از مردم خواسته اند که به فرزندان آنان دوستی نمایند. ما یک روایت را در اینجا ذکر می کنیم.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: «احبّوا الله لما یغذوکم من نعمته و احبّونی لحبّ الله و احبّوا ذریتی لحبّی ایاهم»؛<sup>۲</sup> خدا را دوست بدارید! به خاطر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته است و مرا هم دوست بدارید! به جهت دوستی با خدا (چون من پیامبر الهی هستم)

و با فرزندان من دوستی نمایید! چون من آنها را دوست دارم» از متون بسیاری از زیارات امامان و فرزندان آنها نیز همین مطلب استفاده می‌شود؛ مثلاً در زیارت عاشورا آمده است: «اتقرب الی الله بحبکم و البرائه من اعدائکم»<sup>۳</sup> تقرب می‌جویم به خداوند، به واسطه دوستی با شما و بی‌زاری جستن از دشمنان شما». زیرا پیامبر عظیم الشان و امامان معصوم علیهم السلام و فرزندان بزرگوار آنان وسایط فیض الهی هستند و خداوند متعال به واسطه آنان بر تمام انسانها و کل عالم هستی فیض بخشی می‌کند و هر اندازه‌ای که انسان به خدا ایمان داشته باشد و به خداوند عشق بورزد، باید به همان نسبت اولیای الهی را دوست بدارد.

این محبت و دوستی که از مطالبات خدا و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام است، نصیب کسی می‌شود که عظمت خدا و پیامبران و سایر اولیای خدا را درک کند و آنان را بیشتر بشناسد؛ زیرا محبت فرع بر معرفت است. اگر معرفت نباشد و یا از انسان سلب شود، محبت هم از بین می‌رود؛ چنان که در زیارت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام آمده است: «وان لا یسلبنا معرفتکم انّه ولی قدیر»<sup>۴</sup> از خدای ولی و قدیر می‌خواهم که معرفت شما خانواده را از من سلب نکند»

معرفت و شناخت مقامات معنوی و بلندی شأن اولیای الهی، عطیه و اکرامی است از جانب خداوند متعال؛ چنان که در زیارت شریف عاشورا می‌خوانیم: «فاسئل الله الذی اکرمنی بمعرفتکم و معرفه اولیائکم و ارزقنی البرائه من اعدائکم ان یجعلنی معکم فی الدنیا و الاخره»<sup>۵</sup> از آن خدایی که مرا به شناخت و اعتقاد به شما خانواده اکرام کرده و بی‌زاری از دشمنانتان را به من روزی کرده است مسألت می‌کنم که مرا در این دنیا و آخرت با شما قرار دهد» به طور مسلم یکی از راههای تحصیل معرفت نسبت به اولیا، تأمل و مطالعه در شرح حال و سیره و زندگانی آنان است و نیز توجه به مقامات معنوی و فضایل اخلاقی و مناقبی، مانند: معجزات و کرامات آنان است.

این نوع از معرفت، علاوه بر اینکه در اصل محبت و ازدیاد آن اثری مهم دارد، موجب تربیت و الگو گرفتن از آنان نیز می‌گردد؛ زیرا هیچ کس نمی‌تواند به تربیت صحیح و سعادت و کمال برسد، مگر از راه الگو پذیری از کسانی که خود به مقام قرب الهی نایل آمده باشند و از طریق اصلاح خود به هدف نهایی رسیده باشند. یکی از بزرگان درباره معرفت اولیای بزرگ الهی و مراتب آن، مطلبی دارد که ذکر آن در اینجا مناسب است: «معرفت

ائمه عليهم السلام مراتبی دارد: اول، احاطه به مقام ایشان است، کما هو حقه و این مرتبه در حیز افهام ما نیست. مرتبه ثانیه، اطلاع بر اسرار و سرایر و وقوف بر بواطن و ضمائر ایشان است؛ به حدی که طاقت بشری اقتضا کند. این هم مراتبی دارد و مقول بالتشکک است و این درجه ظاهراً صحیح است. خصصین شیعه و صدیقین اولیاست. مرتبه ثالثه، اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیه ایشان است؛ چنان که از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر می شود، از علم و حلم و تقوا و شجاعت و سماحت و احتیاج خلق در جمیع امور به ایشان و وساطت ایشان، در صدور فیوض الهیه و مراتب ربانیه و اینکه امامت بر جمیع ما فی الوجود دارند»<sup>۶</sup>

اگر چه مرتبه اعلائی معرفت به پیامبر و امامان معصوم عليهم السلام و سایر اولیای الهی از قدرت ما خارج است، اما با کوشش و مجاهده می توان بر مقامات بلند معنوی و کرامت و وساطت آنان در فیض الهی رسید؛ زیرا بسیاری از ابزارهای معرفت، به واسطه روایات خود ایشان در اختیار ما شیعیان قرار دارد که با مطالعه می توان به این هدف رسید و از این راه محبت بیشتر آنها را تحصیل کرد. از جمله این بزرگان، سیده جلیله فاطمه معصومه علیها السلام دختر بزرگوار حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام است که این مقاله در صدد برآمده است تا گوشه ای از مقامات معنوی و فضایل و مکارم روحانی آن بانوی بزرگ اسلام را که فرزند امام و خواهر امام و عمه امام است، بیان نماید.

این بانوی بزرگ در عظمت و بلندای معنویت در حد بانوان بزرگ اسلام است و لقب او (معصومه) نشان دهنده اوج عظمت و بزرگی اوست و اخبار و روایات و نیز قراین و شواهد موجود در زندگی ایشان بیان کننده کمالات و فضایل نفسانی و مقامات معنوی برای ایشان است که در بدنه اصلی این مقاله به آنها پرداخته شده است.

### ذکر نسب فاطمه معصومه (س)

نام آن حضرت، فاطمه و ملقب به معصومه است و پدر آن بزرگوار، امام موسی کاظم علیه السلام و مادر آن حضرت، نجمه خاتون که قبر شریفش در مدینه طیبه است، می باشد. ایشان و برادرشان، حضرت امام علی بن موسی الرضا

از یک مادر بودند، چنان که از کتاب «دلائل الامامه» طبری مازندرانی استفاده می شود. وقتی که فرزندان امام موسی علیه السلام را ذکر می کند، می گوید: «علی الرضا علیه السلام و فاطمه لام».<sup>۷</sup>

ولادت با سعادت آن حضرت به نقل کتاب «نزهه الابرار فی نسب اولاد الائمه الاطهار» روز دوشنبه اول ماه ذی قعدة سال یکصد و هفتاد و سه واقع شده است. بنابراین، عمر شریفش ۲۷ سال بوده که در سال دویست و یک از هجرت، روز دهم ربیع الثانی در قم از دنیا رفته است. امام کاظم علیه السلام اختیار ازدواج دخترهای خود را به فرزندش، علی بن موسی الرضا علیه السلام داده بود؛ چنان که در کافی مذکور است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وصیت نامه خود نوشته بود که شوهر ندهد احدی دخترهای مرا نه عموهای آنها و نه برادرهای آنها، مگر با مشورت فرزندم علی و اگر برادری بخواهد خواهر خود را که از مادر یکی باشند، شوهر دهد باید با مشورت و رأی و امر فرزندم علی باشد؛ زیرا که او ابصر و بینا است به مناکح قوم خود و او به هر کس صلاح دانست، شوهر دهد و اگر نه، شوهر ندهد و به دخترهای خود همین گونه که نوشته ام به آنها نیز وصیت نموده ام. پس معلوم می شود که از برای آن مخدّره کفوی و همسری پیدا نشده، لهذا حضرت امام رضا علیه السلام او را شوهر نداد.<sup>۸</sup> نه تنها سیده جلیله، فاطمه دختر امام موسی علیه السلام ازدواج نکرده است، بلکه سایر دختران امام موسی علیه السلام ازدواج نکرده بودند. صاحب تاریخ قم نیز به این مطلب اشاره نموده است و درباره دختران رضائیه فرموده است: «چنین رسیده که رضائیه دختران خود را شوهر نمی دادند؛ زیرا که هم کفوی برای ایشان نمی یافتند و موسی بن جعفر علیه السلام را بیست و یک دختر بوده، از این جهت هیچ یک را به شوهر ندادند»<sup>۹</sup>

روشن است که خود این مطلب دلیل و شاهی است قوی بر عظمت و جلالت بی بی فاطمه معصومه علیها السلام که همتایی برای ایشان در ازدواج نبوده است.

## مساوات زنان و مردان برای رسیدن به کمال

از آنجایی که بدنه اصلی این نوشتار تبیین و روشن کردن مقامات معنوی علیا مخدّره فاطمه معصومه علیها السلام است، لازم است به این مطلب توجه

کنیم که دیدگاه اسلام درباره کمال نهایی زنان چیست؟ آیا در مسأله رسیدن به کمال بین مردان و زنان فرقی وجود دارد؟ اگر چه بین مرد و زن از لحاظ جسمی و روحی تفاوت‌هایی وجود دارد و بر اساس این تفاوتها از لحاظ حقوقی نیز تفاوت‌هایی بین آنان هست، مانند اینکه زنان ولایت بر فرزندان ندارند، ولی مرد دارای ولایت است؛ امامت و رهبری جامعه و قضاوت بین مردم با مردان است، نه زنان و... و این تفاوت مقتضای نظام احسن و اتم است که بر جهان آفرینش حاکم است و دست قدرت الهی در خلقت و ساختمان وجودی و جسم و جان مردان و زنان قرار داده است؛ اما آنچه مسلم است و متون دینی، مانند: قرآن و روایات به آن تصریح نموده اند، این است که از لحاظ معنوی و امکان رسیدن به کمال و سعادت نهایی که قرب الهی است و نیز برخورداری از نعم الهی، زنان و مردان مانند یکدیگرند؛ یعنی هم زن می تواند با ایمان به خدای متعال و روز قیامت و اطاعت خالص از خداوند متعال به مقام قرب الهی برسد و هم برای مردان راه کمال و سعادت حقیقی هموار است. قرب الهی که کمال نهایی انسان است،

هدف اصلی آفرینش انسانیت انسان است و اختصاصی به هیچ یک از مردان و زنان ندارد؛ زیرا انسانیت حقیقت مشترک بین آنان است و قرآن کریم بر این مطلب تصریح کرده است. به بعضی از آیات در این بحث اشاره می کنیم. «انّ المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»؛<sup>۱</sup> به درستی که پرهیزکاران (کمال یافتگان) در بهشتها و جویبارهای بهشت اند، در جایگاه راستی در نزد پادشاهی مقتدر و توانا»

«من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مؤمن فلنحییته حیاة طیبه ولنجزینهم اجرهم باحسن ما كانوا یعملون»؛<sup>۲</sup> هر کس عمل صالح و شایسته ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می داریم و حتماً آنان را به بهترین جزاها در مقابل عملشان پاداش خواهیم داد»

### نمونه‌هایی از زنان کامل

و در این راستا، در طول تاریخ، زنان بسیاری به مرحله بالایی از علم و دانش و معرفت و ایمان به خدای متعال رسیدند و در راه فضیلت و کمال گام‌های استواری برداشتند و با کوشش و مجاهدت به مقام قرب الهی نایل آمدند که

بعضی از نمونه‌های آن را خداوند در قرآن بیان کرده است تا الگویی برای انسان‌های بعدی قرار گیرند، مانند: حضرت مریم، مادر عیسی مسیح علیهما السلام که خداوند شهادت به طهارت و عصمت او داده است، آنجا که می‌فرماید: «یا مریم انّ الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین»؛<sup>۱۲</sup> «ای مریم! محققاً خداوند تو را برگزیده و پاکیزه نموده و تو را بر زنان همه عالم اختیار کرده است». نمونه دیگر آسیه دختر مزاحم، همسر فرعون است که با مریم علیها السلام به عنوان دو مثال و الگوی کامل برای مؤمنان در قرآن با هم ذکر شده اند و خداوند از این دو زن تعریف و تمجید کرده است و می‌فرماید: «و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظالمین»؛<sup>۱۳</sup> «خداوند مثالی برای مؤمنان زده به همسر فرعون در آن هنگام که گفت: پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و عملش نجات بده و مرا از قوم ظالم رهایی بخش».

این بانو در خانه یکی از جبارترین ستمکاران تاریخ است. هنگامی که معجزه موسی علیه السلام را در مقابله با ساحران مشاهده کرد، اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد و از همان لحظه به موسی علیه السلام ایمان آورد. او پیوسته ایمان خود را مکتوم کرد، ولی فرعون از ایمان او باخبر شد. بارها او را نپی کرد و اصرار داشت که دست از دامن موسی علیه السلام بردارد، ولی این زن با استقامت تسلیم خواسته‌های او نشد و سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بستند و زیر آفتاب سوزان قرار دادند و سنگ عظیمی بر سینه او نهادند. هنگامی که آخرین لحظه‌های عمرش را می‌گذرانید، دعایش این بود که پروردگارا! برای من در بهشت خانه بساز و من را از دست فرعون و عملش نجات بده.<sup>۱۴</sup>

خداوند دعای او را مستجاب کرد و او را در ردیف بهترین زنان جهان، مانند: مریم علیها السلام قرار داد؛ چنان که در همین آیات در ردیف وی قرار گرفته و به عنوان الگو معرفی شده است. از نمونه‌های بارز زنان به کمال رسیده، دو بانوی بزرگ اسلام: حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مادر بزرگوار آن حضرت، خدیجه کبری علیها السلام دختر خویلد است که روایات زیادی درباره آنها وارد شده است.

سیوطی در «دّر المنثور» از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «افضل نساء اهل الجنّه خدیجه بنت خویلد و فاطمه

بنت محمد صلی الله علیه و آله و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم امرأه فرعون مع ما نصّ الله علينا من خبرهما فی القرآن و قال ربّ ابن لی بیتا فی الجنّه» ۱۵ طبرسی در «مجمع البیان» از ابی موسی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربعه آسیه بنت مزاحم امرأه فرعون و مریم بنت عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله»<sup>۱۶</sup> مردان زیادی در طول تاریخ به کمال رسیدند و از زنان به مرتبه عالیّه کمال نرسیدند، مگر چهار زن: آسیه همسر فرعون و مریم دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله» حصری که در این روایت آمده، منافاتی با مطلب ما ندارد؛ زیرا ممکن است مراد این باشد که این چهار زن به عالی ترین مقام قرب الهی رسیده اند و به مقام بلند عصمت نایل آمده اند. بنابراین، منافاتی با اینکه همه زنان عالم می توانند به کمال برسند ندارد.

قطعاً افضل و اشرف از این چهار بانوی بزرگ و همه زنان عالم از اولین و آخرین، فاطمه زهرا علیها السلام دختر بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و این مطلب نزد ما شیعیان جای هیچ گونه تردیدی ندارد و اخبار و روایات بر این مطلب دلالت می کند؛ علاوه بر اینکه خداوند سوره مبارکه هل اتی و سوره شریفه کوثر را در شأن ایشان نازل کرده و به عنوان خیر کثیر معرفی فرموده است و در زیارات و روایات به عنوان «سیده نساء العالمین» معرفی شده اند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ایشان فرموده است: «و اما ابنتی فاطمه فهی سیده نساء العالمین من الاولین و الاخرین»<sup>۱۷</sup> و اما دخترم فاطمه پس اوست سیده تمام زنان عالمیان از اولین و آخرین»

## نمونه های دیگر

اگر از این بانوان بزرگ و معروف که به سر حد نهایی کمال رسیدند، صرف نظر کنیم، زنان دیگری وجود دارند که به علم و فقاها و فضیلت رسیده اند و تاریخ نام آنان را ثبت نموده و کتابهایی هم نظیر «ریاحین الشریعه» درباره آنان تألیف شده است، مانند: همسران و مادران امامان معصوم علیهم السلام، مثل: امّ فروه مادر امام صادق علیه السلام، امّ حمیده مادر امام موسی علیه السلام و نجمه خاتون مادر امام رضا علیه السلام و نرجس خاتون مادر امام زمان



ارواحنا فداه که این بزرگواران صاحب مقام معنوی و مقرب نزد خداوند و حاملان اولیای الهی بودند.

و یادختران ائمه علیهم السلام، مانند: علیا مکرمه حضرت زینب کبری علیها السلام که عقیده بنی هاشم است و خواهر مکرمه اش علیا مخدره ام کلثوم. در عظمت و جلالت شأن حضرت زینب علیها السلام جمله معروف امام سجاد علیه السلام در کوفه بعد از خطبه معروف آن بانو کافی است که فرمود: «یا عمه!... انت بحمدلله عالمه غیر معلمه و فهمه غیر مفهمه؛<sup>۱۸</sup> ای عمه! تو بحمدلله دانشمندی هستی که هیچ استادی ندیده ای و انسان فهمیده ای هستی که کسی چیزی به تو تفهیم نکرده است». از این کلام نورانی استفاده می شود که حضرت زینب علیها السلام مقام بسیار والایی نزد خدا دارد؛ چون کسی که عالمه غیر معلمه است باید یا معصوم باشد و یا هم ردیف او که علمش علم خدایی و بدون استاد باشد و همین گونه کسی می تواند فهمه غیر مفهمه باشد که حقیقت جهان هستی و رمز و راز آفرینش را درک کرده باشد و از این جمله است سرّ شهادت حضرت امام حسین علیه السلام؛ ولی شدت مصیبت و سوز شهادت امام او را وادار کرده است که خطبه بخواند و ظالم را رسوا کند و بر مقتضای اتمام حجت نماید و در همین رتبه است خواهر مکرمه اش ام کلثوم که همکار و معین امام زین العابدین علیه السلام و خواهرش حضرت زینب علیها السلام بوده است و در جای خودش داد سخن داده است و ستمکاران بنی امیه و اتباع آنان را رسوا نموده است.

## مقامات معنوی فاطمه (س)

نمونه بسیار مهم از سلسله زنان به کمال رسیده، سیده جلیله فاطمه معصومه علیها السلام دختر امام موسی کاظم علیه السلام است که قبر شریفش مزار و مطاف میلیونها مسلمان شیعه است که از اطراف بلاد اسلامی و کشورهای مختلف به زیارت آن حضرت نایل می شوند و از برکات قبر شریفش استفاده می کنند. باید گفت قلم و بیان و زبان عاجز است که مقام والای آن حضرت را بیان کند. ما در این نوشتار کوتاه بر آن شدیم تا گوشه ای از مقامات معنوی و کمالات روحانی و فضایل نفسانی آن بانوی بزرگ را بنویسیم تا شاید بتوانیم اندکی از حق بسیاری که آن حضرت بر عهده ما دارند، ادا کنیم؛ چون تمام

مسلمانان و شیعیان خصوصاً ملت ایران و به خصوص اهل قم و مجاورین بازگاهش از وجود مبارک او و قبر مطهرش فیض می برند و خدای متعال به برکت قبر منورش بلاها را از ملت مسلمان و شیعیان مرتفع کرده و می کند، ان شاء الله. صاحب «ناسخ التواریخ» درباره ایشان می گوید: حضرت فاطمه معصومه علیها السلام حضرت ولیه الله تعالی و صقیه خاتون خلق جهان و ناموس خداوند عالمیان، عابده زاهده متقیه عارفه کامله مستوره مخدیره معصومه فاطمه دختر حضرت موسی بن جعفر کاظم علیهما السلام را مقامی و منزلتی متعالی و شأنی رفیع و مکانی عظیم است که خداوند عطایش فرموده است.» سپس می گوید: «موسی بن جعفر علیهما السلام را به قولی چهار دختر فاطمه نام داشت: کبری و وسطی و صغری و اخری؛ اما مشخص نیست که صاحب ترجمه کبری است یا صغری و یا وسطی، اما از حیث شأن و مقام جلیل، البته کبری است و مخدیره عظمی است؛ چنان که لقب شریف این مخدیره، معصومه بر این معنی دلالت دارد».<sup>۱۹</sup>

شهرت عظمت و جلالت قدر این مکرمه معظمه، علاوه در نزد محدثان و مورخان و سیره نویسان، تمام جهان اسلام را پر کرده و مطلبی است که جملگی بر آن اتفاق نظر دارند، خود این جانب در مکه مکرمه و مدینه منوره دیدم مسلمانان عرب زبان وقتی نام مقدس قم را می شنیدند، می گفتند: در آن شهر قبر مطهر حضرت معصومه علیها السلام است و آرزوی زیارتش می کردند و شگفت این بود که نام اصلی ایشان که فاطمه است رانی بردند، بلکه ایشان را به نام معصومه می شناختند که خود این دلالت بر عظمت این بانو دارد. بیان دلایل مقامات معنوی فاطمه معصومه علیها السلام

## ۱. محدثه بودن آن حضرت

شکی نیست که اولین عامل سعادت و کمال انسان و موجب قرب او به خداوند متعال، علم و معرفت است، به خصوص علم و معرفت به خدای متعال؛ زیرا علم و معرفت شرط لازم برای ایمان به خداوند است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اول الدین معرفته»<sup>۲۰</sup> اولین مرتبه در دین شناخت خداوند است.» این مقام بزرگ به طور کامل در انبیای الهی و بعد در وجود امام و فرزندان آنان و از آن جمله در وجود فرزندان ائمه علیهم السلام موجود است. سیده جلیله کریمه اهل بیت فاطمه معصومه علیها السلام است که در دامان پدر بزرگواری، مانند امام موسی بن جعفر علیهما السلام تربیت شده و در سایه برادری،

مانند امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام ادامه زندگی داده و قطعاً معرفت در وجود آن حضرت در حد بسیار بالایی وجود داشته است. علاوه بر مسأله خانوادگی، موضوع محدثه بودن ایشان است که دلیل بر بزرگی مقام معرفت آن حضرت است؛ زیرا محدثه بودن علامت عالم بودن است. اگرچه احادیث زیادی در این زمینه در دست نیست، ولی خوشبختانه نمونه ای برای شناخت مقام علم و فضیلت آن حضرت در دست است.

قاضی نور الله شوشتری شهید رضوان الله علیه در کتاب نفیس «احقاق الحق» از کتاب ارجح المطالب از بکر بن احمد القصری نقل می‌کند که: «قال: حدثنا فاطمه بنت علی بن موسی الرضا، قالت: حدثتني فاطمه و زينب و ام كلثوم بنات موسی الكاظم، قلن: حدثتنا فاطمه بنت جعفر بن محمد الصادق، قالت: حدثتني فاطمه و سکینه ابنتا الحسين بن علی عن ام كلثوم بنت فاطمه بنت النبی صلی الله علیه و آله عن النبی صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم، قال: من كنت مولاة فعلى مولاة. اخرجہ الحافظ ابو موسی المدینی فی کتابه المسلسل بالاسماء و نیز گفته است این حدیث مسلسل است چون هر یک از این فواطم از عمه خودشان روایت کرده‌اند».<sup>۲۱</sup>

و نیز حافظ شمس الدین محمد بن جزری شافعی متوفای ۸۱۳ ه. ق. به همین سند نقل کرده است و اضافه ای دارد: «... انسیتم قول رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم من كنت مولاة فعلى مولاة و قوله انت منى بمنزله هارون من موسی علیهما السلام»<sup>۲۲</sup> در حدیث دیگر، شیخ صدوق با سند متصل از حسن بن یزید نقل کرده: «عن فاطمه بنت موسی جعفر علیه السلام عن عمر بن علی بن الحسین عن فاطمه بنت الحسین علیه السلام عن اسماء بنت ابی بکر عن صفیه بنت عبد المطلب قالت لما سقط الحسین علیه السلام عن بطن فاطمه امه و كنت ولیتها قال النبی صلی الله علیه و آله یا عمه هلمی الی ابنی فقلت یا رسول الله انال لم نظفه بعد فقال صلی الله علیه و آله یا عمه أنت تنظفه ان الله تبارک و تعالی قد نظفه و طهره»<sup>۲۳</sup>

شیخ صدوق از فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام از یکی از فرزندان امام سجاد علیه السلام به نام عمر از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام از اسماء دختر ابی بکر از صفیه دختر عبدالمطلب عمه پیامبر که گفت من قابلگی امام حسین را برعهده داشتم. وقتی امام حسین علیه السلام از مادر متولد شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمه جان! فرزندم را بیاور! در جواب گفتم: هنوز او را پاکیزه نکردم. پیامبر فرمودند: ای عمه! آیا تو او را پاکیزه می

کنی؟ نه خداوند او را پاکیزه کرده است. از این چند روایت، مقام بلند علمی و فضیلت و معرفت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به طور روشن استفاده می شود؛ زیرا عنوان محدثه بودن و مخصوصاً شهرت آن بین اصحاب حدیث، عالمه بودن ایشان را ثابت می کند.

بدون مناسبت نخواهد بود که شهر مقدس قم در طول تاریخ همیشه مأوا و مسکن عالمان و فقیهان و محدثان بسیار بزرگی همانند اشعریان و ابن قولویه و صدوقین و دیگران بوده است و خصوصاً این زمان که حوزه با برکت و با عظمت علمی قم در کنار قبر مقدس آن حضرت برقرار گشته و باغبان اخیر آن مرحوم آیه الله العظمی حائری یزدی و آیه الله العظمی بروجردی و امام خمینی و دیگران بوده اند و هم اکنون دنیای اسلام، بلکه دیگران از فیض و نورانیت این حوزه استفاده می کنند و علم و دانش از قم بر سایر بلاد می رود و تمام اینها از برکات قبر مطهر کریمه اهل بیت علیهم السلام است و این مکانت فرهنگی قم در این زمان و سایر اعصار گذشته از این بانوی بزرگ توان می گیرد.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) می گوید: «بدان که چنان که از بعضی از مشایخ خود شنیدم مرحوم ملا صدرا به واسطه بعضی از ابتلائات از مقام خود به شیراز مهاجرت کرد به دارالایمان قم که عش آل محمد و حرم اهل بیت علیهم السلام است و به حکم «اذا عمت الفتن و البلیا فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها فان البلیا مدفوع عنها» التجا برد به قریه ای از قرای قم که در چهار فرسخی قم واقع است موسوم به کهک کفرس و گاه گاهی که بعضی از مطالب علمی به او مشکل می شد، از کهک به زیارت سید جلیله فاطمه معصومه بنت موسی بن جعفر علیهم السلام مشرف می شده و از آن حرم مطهر فیض آثار بر او افاضه می شده است».<sup>۲۴</sup>

## ۲. ایمان و عمل صالح

بدون شک اصلی ترین عامل سعادت و کمال انسان و قرب او به خدای متعال ایمان محکم به ذات مقدس الهی و عمل خالص و شایسته به دستورات اوست و همان گونه که گفته شد در این جهت بین مردان و زنان فرقی وجود ندارد. خداوند حیات طیبه را مرهون ایمان و عمل صالح کرده است و در سوره نحل فرموده است: «من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنجینیه حیاه طیبه و لنجزینهم باحسن ما کانو یعملون»<sup>۲۵</sup> فاطمه معصومه علیها السلام از جمله زنانی است که در این جهت، گوی سبقت را از دیگران ربوده است؛ چرا

چنین نباشد که با استعداد ذاتی در تحت تعلیم و تربیت دو امام بزرگوار، یعنی پدر آن حضرت، امام موسی بن جعفر علیهما السلام و برادرش عالم آل محمد امام رضا علیه السلام بوده است و از خاندانی است که اصل شجره طیبه هستند و جمله بلندی که در زیارت آن حضرت آمده است: «فانَّ لک عند الله شأنًا من الشَّأن» شاهد این مدعاست و این شأن و مرتبت عظیم مرهون ایمان و عمل صالح است. کسی که خود به مقام قرب الی الله و ایمان و عمل صالح نرسیده باشد، دیگری نمی تواند از راه دوستی او به خدا تقرب حاصل کند. در زیارت آن بزرگوار می خوانیم: «اتقرب الی الله بحبکم و البرائه من اعدائکم و التسلیم الی الله راضیاً غیر منکر و لا مستکبر؛<sup>۲۶</sup> تقرب می جویم به درگاه خداوند به واسطه دوستی با شما و بیزاری از دشمنان شما و تسلیم شدن در برابر او امر الهی، در حالی که راضی به رضای الهی و بدون انکار و استکبار هستیم». و این اوصاف اوصاف بندگان خالص خدای متعال است.

### ۳. فضیلت زیارت آن حضرت

از دلایل روشن بر مقامات بلند معنوی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام روایاتی است که در فضیلت و اهمیت زیارت آن حضرت رسیده است.

۱. روایتی است که شیخ صدوق در کتاب «ثواب الاعمال» و «عیون اخبار الرضا علیه السلام» با سند معتبر از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که «سعد بن سعد اشعری می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره فاطمه دختر امام موسی علیه السلام سؤال کردم. فرمودند: هر کس او را زیارت کند، برای او بهشت است».<sup>۲۷</sup> و همین روایت را ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» روایت کرده است.<sup>۲۸</sup>

۲. امام جواد علیه السلام فرمودند: «من زار عمتی بقم فله الجنة»<sup>۲۹</sup> هر کس عمه ام را در شهر قم زیارت کند، برای او بهشت است.

۳. سعد قمی از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ای سعد، نزد شماست برای ما خانواده قبر بزرگی. گفتم: فدایت شوم! قبر فاطمه دختر امام موسی را می فرمایید؟ فرمود: آری، هر کس او را زیارت کند و عارف به حق او باشد، برای اوست بهشت. هر گاه به قبر او برسی، بالای سرش، رو به قبله بایست و سی و چهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله بگو! آن گاه او را به این نحو زیارت کن: السلام علی آدم صفوه الله تا آخر زیارت».<sup>۳۰</sup>

۴. علامه مجلسی از تاریخ قم نقل کرده است از امام صادق علیه السلام که فرمودند: «انَّ لله حرما و هو مکه و لرسوله حرما و هو المدینه و لامیرالمؤمنین حرما و هو الکوفه و لنا حرما و هو قم و ستدفن فیہ امرأه من ولدی تسمی فاطمه من زارها و جبت له الجنه قال علیه السلام ذلک و لم تحمل بموسی امه؛<sup>۳۱</sup> برای خدا حرمی است و آن مکه است و برای پیامبر صلی الله علیه و آله حرمی است و آن مدینه است و برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است و برای ما اهل بیت حرمی است و آن قم است و زود باشد دفن شود در آن زنی از فرزندان من که اسم او فاطمه است. هر کس او را زیارت کند و در حق او عارف باشد، بهشت برای او واجب است.

و این خبر را زمانی امام صادق علیه السلام فرموده که هنوز مادرش به او حامله نشده بود». قطعاً برای زیارت انسانهای عادی بهشت واجب نمی شود و آن هم از سه امام معصوم به همین مضمون باشد. از این روایات صحیح و معتبر که در فضیلت زیارت آن جناب رسیده، به روشنی استفاده می شود که مقامات معنوی فاطمه معصومه علیها السلام همان مقامات بندگان حقیقی و خالص خداوند است نظیر مقاماتی که اولیای معصوم الهی دارند.

#### ۴. مقام عظمای شفاعت

از اموری که دلالت می کند بر علو مقام و مرتبت بسیار بلند آن حضرت نزد خداوند متعال و اینکه ایشان در مرتبه معصومین علیهم السلام است، این است که خداوند مقام شفاعت را به آن حضرت کرامت کرده است که تمام شیعیان به شفاعت ایشان وارد بهشت و کرامت الهی می شوند. محدث قمی رحمه الله در شرح حال آن حضرت به نقل از کتاب «مجالس المؤمنین» قاضی نورالله شوشتری شهید روایت کرده که امام صادق فرمودند: «از برای خدا حرمی است و آن مکه مکرمه است و از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حرمی است و آن مدینه است و از برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است. آگاه باش که حرم من و حرم اولاد من در قم است.

آگاه باش قم کوفه صغیره است و همانا برای بهشت هشت در است که سه در آنها به سوی قم باز می شود و وفات کند در قم زنی که از اولاد من است. نام او فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام است که داخل بهشت می شوند به سبب شفاعت او جمیع شیعیان من در بهشت».<sup>۳۲</sup> و نیز بر مقام شفاعت آن حضرت دلالت می کند آن جمله شریفه ای که در زیارت نامه آن حضرت

رسیده است که زائر از ایشان درخواست می کند: «یا فاطمه اشغعی لی فی الجثّه فانّ لک عند الله شأناً من الشأن»<sup>۳۳</sup> ای فاطمه! برای من شفاعت کن در بهشت؛ زیرا برای توست در نزد خداوند مقام بسیار بزرگ و با عظمت» کلمه شأن برای تفخیم و عظمت آن حضرت آمده است.

باید گفت مقام منیع شفاعت خصوصاً شفاعت گسترده ای که تمام شیعیان از اولین و آخرین از آن بهره مند شوند، مقامی نیست که به همه کس جز معصومین علیهم السلام داده شود. بلکه این مقام که خداوند منان به این بانوی بزرگ عنایت کرده است، مقام ویژه ای است و غیر از شفاعتی است که ممکن است بعضی از مؤمنان راستین دارای شفاعت محدودی باشند. دلیل بر این مطلب این است که در روایت سابق آمده است که تمام شیعیان به شفاعت او وارد بهشت می شوند، نه یک عده خاصی از آنها و نیز دلالت بر این مطلب دارد جمله ای که در زیارت آن حضرت رسیده است.

## ۵. وجود فضایل نفسانی و ملکات فاضله

از دیگر دلایل عظمت روحی و مقامات معنوی و اینکه آن بزرگوار از جمله مقربین است، وجود اخلاق حسنه و صفات جمیله، مانند: صبر و تحمل و استقامت در راه خدا و رضا به رضای الهی و تسلیم در مقابل قضا و قدر الهی است که ایشان در طول عمر کوتاه خود به این صفات و نظائر آنها مشهور بوده اند. در ابتدا، همه فرزندان شریف امام موسی علیه السلام به ظلمها و فشارهایی مبتلا شدند که از ناحیه دشمنان، مانند: خلفای بنی عباس بر آنان وارد شد و مهم تر از همه زندانی شدن امام موسی علیه السلام توسط هارون در مدت طولانی است که همه فرزندان آن حضرت از فراق و دوری و مصیبت پدرشان در رنج شدید بودند. و از همه بالاتر مصیبت شهادت آن حضرت در زندان بغداد توسط عمال هارون الرشید است و بعد از آن، حکومت فرزندش مأمون است که بسیار شخص زبیرک و شیطانی بوده است و در زمان او فرزندان موسی بن جعفر علیهما السلام تبعید و در بلاد اسلامی منتشر شدند و عده زیادی به شهادت رسیدند، مانند: احمد بن موسی شاه چراغ علیه السلام و برادران و برادرزادگان آن حضرت که هر کدام داستان غم انگیزی دارند.

و از مصایب مهم، هجرت اجباری بزرگ این خاندان، امام رضا علیه السلام بوده است که هر یک از این امور برای حضرت معصومه علیها السلام و فرزندان موسی بن جعفر علیهم السلام طاقت فرسا بوده است که آن بزرگواران به جان

خریدند و برای رضای خدا صبرپیشه کردند و با این کار عظمت روحی و جلالت قدر اولاد امام کاظم علیه السلام برای همگان روشن گردید. و با تلاشهای خود و مجاهدتهای طاقت فرسا حقیقت اسلام و مذهب شیعه امامیه را حفظ و حراست کردند و شاهد آن هجرت مهم و غریبانه و ارتحال حضرت معصومه علیها السلام در شهر مقدس قم است که نشان دهنده فضایل نفسانی و صبر و استقامت آن مخدره جلیله است که به اختصار یادآوری می کنیم .

گرچه بر حسب ظاهر این هجرت به منظور دیدار با برادرش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام که حتماً با عده ای از برادران و محارم صورت گرفته است، اما می تواند جنبه های سیاسی هم بر این هجرت مترتب بوده باشد و می تواند از یک جهت، به منظور پشتیبانی از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام باشد و از جهت دیگر، افشای مکر و خدعه مأمون باشد؛ ولی قضا و قدر الهی بر این تعلق گرفته بود که آن بزرگوار در بین راه به عالم ملکوت ارتحال کند و به دیدار برادر نایل نیاید؛ چنان که نقل شده از امام رضا علیه السلام که به حضرت فاطمه معصومه علیها السلام خبر داده بودند که «تو قصد خراسان می کنی، لکن در ساوه که می رسی مریض خواهی شد و در قم وفات خواهی کرد».<sup>۳۴</sup>

### سبب آمدن حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به قم

علامه مجلسی از تاریخ قم نقل کرده است و او از مشایخ اهل قم روایت کرده است که «چون مأمون حضرت امام رضا علیه السلام را در سال دویست هجری از مدینه به مرو طلبید، یک سال بعد از آن خواهرش حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به جهت اشتیاق ملاقات برادرش از مدینه به جانب مرو حرکت کرد. وقتی که به ساوه رسید، مریضه شد. پرسید که از اینجا تا قم چه مقدار مسافت است؟ گفتند: ده فرسخ است. پس به خادم خود دستور داد: مرا به جانب قم ببر! پس آن حضرت را به قم آوردند و در خانه موسی بن خزرج بن سعد فرود آوردند و قول صحیح آن است که چون خبر آمدن آن مخدره به آل سعد رسید، همگی متفق شدند که به قصد آن حضرت بیرون روند و از آن حضرت درخواست نمایند تا به قم بیایند. پس در میان همه موسی بن خزرج بر این امر تقدم جست.

همین که به خدمت آن مکرمه رسید، مهار ناچه آن حضرت را گرفت و کشید تا وارد قم ساخت و در خانه خود آن سیده جلیله را منزل داد. پس آن حضرت



مدت هفده روز در دنیا مکث نمود و به رحمت ایزدی پیوست. پس او را غسل دادند و کفن نمودند و در ارض بابلان که امروز روضه مقدسه آن جناب است و ملک موسی بن خزرج بوده، به خاک سپردند.<sup>۳۵</sup> نتیجه این تلاشها و مجاهدتها و ملکات فاضله صاحب تاریخ قم گوید که «حدیث کرد مرا حسین بن علی بن بابویه از محمد بن الولید که چون فاطمه معصومه علیها السلام وفات کرد، او را غسل دادند و کفن کردند و حرکت دادند او را و بردند به بابلان و گذاشتند او را نزدیک سردابی که برای او کنده بودند. پس آل سعد با هم گفتگو کردند که کیست داخل سرداب شود و جنازه بی بی را دفن نماید. بعد از گفتگو رأی ایشان بر آن قرار گرفت که خادمی بود برای ایشان که در نهایت پیروی، و نامش قادر بود و مرد صالحی بوده، او متصدی دفن شود. چون فرستادند عقب آن شیخ صالح، دیدند دو نفر سوار که دهان خود را بسته بودند به لثام به تعجیل تمام از جانب رمله یعنی ریگزار پیدا شدند و نماز بر آن مخدره خواندند و داخل سرداب شدند و او را دفن کردند و بیرون آمدند و سوار شدند و رفتند و کسی نفهمید که اینان چه کسی بودند».<sup>۳۶</sup>

این جریان نشان دهنده اوج کمال و تقرب آن حضرت به خداوند متعال است؛ چون این سیده جلیله که در شهر غربت از دنیا رفته و محرمی نداشته است که او را به خاک بسپارد، خداوند متعال کسانی که محرم بوده اند، فرستاد تا او را با این جلالت و عظمت دفن کنند و بر او نماز بخوانند و لذا احتمال قوی دارد حضرت رضا و حضرت جواد الائمه علیهما السلام با طی الارض آمدند و ایشان را دفن کردند. و نیز این جریان که صاحب تاریخ قم از طریق صحیح نقل کرده است، از نوادر تاریخ است. باید گفت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام نمونه ای از صاحبان عصمت است، مانند امامان معصوم که متکفل دفن و نماز آنان حجت‌های الهی بوده اند. آن سیده جلیله هم این گونه بوده است و جای تعجب نیست؛ زیرا آن حضرت، فاطمه دوم است و نمونه کاملی از جده اش فاطمه زهرا علیها السلام دختر بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که عالی ترین مقام عصمت را داراست و لذا ملقب شده به فاطمه معصومه علیها السلام؛ چنان که درباره ایشان روایت شده است که امام رضا علیه السلام فرموده است: «من زار المعصومه بقم کمن زارنی»<sup>۳۷</sup> هر کس معصومه را در قم زیارت کند، مرا زیارت کرده است

شهرت آن سیده جلیله به لقب معصومه در میان مسلمانان و اهل تاریخ و حدیث بی جهت نیست، بلکه متناسب با مقام بلند عصمت است که آن

بانوی بزرگ تاریخ دارا بوده است و هیچ گونه تعجبی در مطلب نیست؛ چون در جای خودش ثابت شده است که مقام عصمت اختصاصی به پیامبر و امام ندارد، بلکه مردان و زنان دیگری هم به این مقام بلند نایل آمده اند، مانند: حضرت مریم علیها السلام که خداوند شهادت به طهارت او داده است؛ چون همان گونه که گذشت، ملاک تقرب انسان است به مقام قرب الهی و رعایت تمام احکام و دستورات خدای متعال که از راه ریاضت و مجاهدت در راه خدا به دست می آید.

و این بانوی بزرگ اسلام نمونه کامل زهد و تقوی و عفاف و عبادت و دعا و راز و نیاز با خداوند متعال بوده است. حتی دوران کوتاهی که در قم در حال حیات بوده اند، عبادت او زبان زد عام و خاص است و محراب عبادت ایشان در خانه موسی بن خزرج که در محله میدان میر واقع است، شاهدهی است بر این مدعی که بعد از چند قرن مورد طواف و زیارت ارادتمندان اهل بیت علیهم السلام است، در حالی که مدت اقامت ایشان در قم هفده روز یا شانزده روز بیشتر نبوده است و در این مدت علیله و مریضه بودند و مشغول معالجه و مداوا بودند و گفته اند مرد مؤمن عطاری داروهای حضرت فاطمه معصومه علیها السلام را مجاناً می داده است.

یکی از علمای قم حکایت نمود از «عمده العلماء» شیخ محمد حسن قمی که «در محله چهارمردان بوده است که او نقل نموده که در قبرستان علی بن جعفر سنگ تاریخی پیدا شده بود و بر روی آن سنگ نوشته شده بود: این سنگ تاریخ آن عطاری است که داروهای دختر موسی بن جعفر را مجاناً داده است».<sup>۳۸</sup> خلاصه با وجود آنکه آن مخدره علیله و بیمار بوده، مشغول عبادت پروردگار عالم بوده و محراب عبادتش در قم تا امروز موجود است و به همین حالت مشغول عبادت بود تا آن وقتی که ندای «یا ایتها النفس المطمئنه» را اجابت نمود و دارفانی را وداع گفت و آخرالامر امید آن مظلومه معصومه مبدل به ناامیدی شد و به وصال برادر نرسید و در شهر غربت با دلی پر از غم و غصه وفات نمود.<sup>۳۹</sup>

### علت ازدواج نکردن حضرت معصومه علیها السلام

اگر چه امر ازدواج در اسلام امری مهم و مستحب مؤکد است و یا واجب، اما در ازدواج مراعات کفایت هم شرط است. اگر در شرح حال آن مخدره آمده است که ایشان شوهر اختیار نکردند، علت آن این است که در میان شیعیان و

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سادات کفوی و همتایی برای آن بزرگوار به هم نرسیده است. در تاریخ قم آمده است که «چنین رسیده است که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی دادند؛ زیرا کسی را که همسر و کفو ایشان بود، نمی یافتند و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دارای بیست و یک دختر بوده است هیچ یک شوهر نکرده اند و این مطلب در میان ایشان عادت شده بود و محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام در شهر مدینه ده ده وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند و از ارتفاعات آن ده ها نصیب و قسط رضائیه ای که در قم ساکن بوده اند، از مدینه جهت ایشان می فرستادند»<sup>۴۰</sup>

## ۶. کرامات باهره آن حضرت

یکی دیگر از دلایل مقامات بلند معنوی حضرت فاطمه معصومه علیها السلام بروز کرامات باهره ای است که از سیده جلیله صادر شده است و این کرامات بسیار است و هر ساله از آن حضرت بروزی می کند و این امری است که جای انکار ندارد و به حدّ تواتر رسیده است. ما در اینجا به عنوان نمونه یک داستان را می آوریم. یکی از خدام آستانه مبارکه به نام آقای سید حسین فرزند مرحوم آقا سید صفی چنین نقل کرد که «عموی من میرزا اسد الله بعد از آنکه پای او شقاقلوس بود، به حدی که انگشت های او سیاه شده بود و اطبا از معالجه او عاجز شده بودند و جراحان اتفاق بر این مطلب کرده بودند که باید پای او را برید که مرض بالاتر نرود و بنا گذارده بودند فردا پای عموی مرا ببرند تا آنکه خود میرزا اسد الله گفته بود حالا که بنا شده فردا پای مرا ببرند، پس امشب مرا ببرید در حرم دختر موسی بن جعفر علیهما السلام بگذارید. غلامی بود مبارک نام داشت او را به دوش کشید.

او را برد وسط حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام گذارد و خدام درب حرم را بستند و در پای ضریح بنا کرد از درد نالیدن و فریاد زدن؛ به حدی که بعضی از خدام که پشت در بودند، خواب نرفتند. آنها از درد و ناله او تا نزدیک صبح صادق متأثر بودند. خدای که پشت درب حرم بودند، دیدند که میرزا اسد الله صدا می زند و می گوید: درب حرم را باز کنید که حضرت مرا شفا داده است. خدام برخاستند و در حرم را باز کردند، دیدند که میرزا اسد الله خوشحال و خندان است. او گفت: در عالم خواب دیدم زن مجلله ای آمد به نزد من و فرمود: چه می شود تو را؟ عرض کردم که این مرض پای مرا گرفته و مرا عاجز

کرده یا شفا و یا مرگ از خدا می خواهیم. آن زن مجلله گوشه مقنعه خود را بر روی پای من چندین دفعه مالید و فرمودند: شفا دادیم تو را. عرض کردم: شما کیستید؟ فرمود: مرا نمی شناسی و حال آنکه نوکری مرا می کنی! من فاطمه دختر موسی بن جعفر می باشم. بعد از بیدار شدن، قدری پنبه دیده بود در نزد خود. آن پنبه را برداشته بود و به هر مریضی ذره ای از آن پنبه می داد که بمالد به موضع درد، شفا می یافت و آن پنبه در خانه بود تا آن وقتی که سیلاب آمد آن را خراب کرد، آن پنبه از بین رفت و دیگر او را پیدا نکردیم»<sup>۴۱</sup>

روشن است که این یک نمونه ای است از صدها کرامات آن مخدیره که در هر زمان و در هر سال از آن بزرگ صادر می شود و هیچ کس در آن شکی ندارد و در مقام استقصای آنها نیستیم؛ چون خود یک مقاله مستقلی را می طلبد. فقط منظور ما این است که کسی که این معجزات و کرامات از او صادر شود، قطعاً از اولیای خدا و صاحب مقامات عالیه معنوی در حدّ معصومین است که در اثر قرب الهی دعای او مستجاب است و خدای متعال او را واسطه فیض خود قرار داده است؛ همان گونه ای که امامان ما علیهم السلام این چنین بودند و از جمله این بزرگان حضرت فاطمه معصومه علیها السلام دختر امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که تمام شیعیان عالم خاصه شیعیان ایران و بالخصوص ساکنین جوار قبرش از فیض او بهره های فراوانی برده و می برند. خداوند ما را قدردان زیارت آن حضرت قرار دهد و از شفاعت او و اجدادش محروم نفرماید! والحمدلله اولاً و آخراً.

## پی نوشت

- (۱) سوره شوری: ۴۲، آیه ۲۳.
- (۲) المحججه البيضاء « ملا محسن فیض کاشانی، ج ۸، ص ۵.
- (۳) مفاتیح الجنان « زیارت عاشورا.
- (۴) همان، زیارت حضرت معصومه علیها السلام.
- (۵) همان، زیارت عاشورا.
- (۶) شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشورا « میرزا ابوالفضل تهرانی، ص ۲۱۳.
- (۷) دلائل الامامه « محمد بن جریر الطبری، ص ۲۰۹.
- (۸) رک: «وسيله المعصوميه» مير ابوطالب حسيني، ص ۶۵.
- (۹) تاریخ قم، ص ۲۲۱.

- (١٠) سورة قمر: ٥٤، آيه ٥٤ و ٥٥.
- (١١) سورة نحل: ١٦، آيه ٩٧.
- (١٢) سورة آل عمران: ٣، آيه ٤٢.
- (١٣) سورة تحريم: ٦٦، آيه ١١.
- (١٤) رك: «مجمع البيان» فضل بن حسن طبرسي، ج ١٠، ص ٣١٩.
- (١٥) بحار الانوار، ج ٨، ص ١٧٨.
- (١٦) مجمع البيان، ج ١٠، ص ٣٢٠.
- (١٧) بحار الانوار، ج ٣٧، ص ٨٤.
- (١٨) همان، ج ٤٥، ص ١٦٤.
- (١٩) ناسخ التواريخ، ج ٧، ص ٣٣٦.
- (٢٠) نهج البلاغه «خطبه ١».
- (٢١) احقاق الحق، ج ٦، ص ٢٨٢.
- (٢٢) همان.
- (٢٣) الامالي، «شيخ صدوق، ص ٨٢».
- (٢٤) الفوائد الرضويه، «شيخ عباس قمي، ص ٣٧٩».
- (٢٥) سورة نحل: ١٦، آيه ٩٧.
- (٢٦) مفاتيح الجنان، «زيارت حضرت معصومه عليها السلام».
- (٢٧) بحار الانوار، ج ١٠٢، ص ٢٦٥: «عيون اخبار الرضا عليه السلام» ج ٢، ص ٢٦٧: «ثواب الاعمال» ص ٨٩.
- (٢٨) كامل الزيارات، ص ٣٢٤.
- (٢٩) همان مصادر.
- (٣٠) بحار الانوار، ج ١٠٢، ص ٢٦٦.
- (٣١) همان، ص ٢٦٧.
- (٣٢) منتهى الآمال، «شيخ عباس قمي، ج ٢، ص ٢٤٣».
- (٣٣) مفاتيح الجنان، «زيارت حضرت معصومه عليها السلام».
- (٣٤) انوار المشعشين، «شيخ حسين نائيني كچوني، ج ٢، ص ٢٧٦».
- (٣٥) منتهى الآمال، ج ٢، ص ٢٤٢.
- (٣٦) همان.
- (٣٧) رياحين الشريعه، «شيخ ذبيح الله محلاتي، ج ٥، ص ٣٥».
- (٣٨) انوار المشعشين، ج ٢، ص ٢٧٧.
- (٣٩) همان.
- (٤٠) منتهى الآمال، ج ٢، ص ٢٤٣، به نقل از «تاريخ قم» ص ٢٢١.
- (٤١) انوار المشعشين، ج ٢، ص ٥٠٣.

## مناظرات حضرت جواد الائمه ع

نویسنده: اسلامپور کریمی

### مقدمه

آزادی بحث و انتقاد در مسائل مذهبی، یکی از ویژگیهای بارز شریعت حیاتبخش اسلام است. در تاریخ زندگی پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و حتی رهبران تشیع، موارد فراوانی یافت می شود که مخالفان اسلام با آنان به مناظره، بحث و گفتگو می نشستند و اشکالات خویش را به اصول یا فروع اسلام، با کمال آزادی و صراحت، بیان می کردند و بدون این که مورد کوچکترین اهانتی قرار گیرند، ایرادهای آنان بررسی و پاسخ داده می شد. مطالعه تاریخ صدر اسلام و عصر حضرات ائمه معصوم (ع) گواهی روشن بر این مدعاست.

در میان حضرات ائمه معصوم (ع) سه امام در خردسالی به امامت رسیدند: امام جواد (ع) در هفت سالگی، امام هادی (ع) در نه سالگی و حضرت مهدی (عج) در پنج سالگی؛ از این رو، از همان عصر امامت امام رضا (ع) به بعد، این سؤال مطرح شد که: با توجه به مقام بسیار ارجمند امامت،

چگونه انسانی در خردسالی به امامت می‌رسد؟ زیرا دوران شکوفایی رشد و عقل در مردان، به طور معمول از پانزده سالگی شروع و در چهل سالگی به تکامل می‌رسد.

بر این اساس در عصر امامت حضرت جواد الائمه (ع) برخی این سؤال را مطرح می‌کردند: آیا می‌توان رهبری جامعه را به کودک هفت ساله سپرد؟ آیا یک کودک هفت ساله مدیریت، دوراندیشی و درایت یک مرد کامل را دارد؟ این مسائل در آن عصر، از جنجالی‌ترین مسائل روز بود.

هچنین برخی از مخالفان و معاندان، به ویژه عباسیان و در رأس آنها مأمون عباسی تلاشهای زیادی کردند با دستاویز قرار دادن این مسئله از آن در جهت مطامع شوم خود بهره‌جویند؛ آنان با ترتیب مناظرات مختلف سعی می‌کردند شخصیت علمی آن حضرت را خدشه دار سازند. اما پیروزی امام جواد (ع) در مناظرات با پاسخ‌های قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی او و نیز اصل امامت از بین برد، و همه نقشه‌های معاندان و مخالفان و خلیفه مکار عباسی را نقش بر آب نمود. در این نوشتار مختصر برآنیم با ارائه گوشه‌هایی از برخی از مناظرات آن امام همام، خوشه‌ای از خرمن علم و فضل و کمال عقل آن وجود گرامی برگزیریم، و فراروی اندیشه خویش قرار دهیم.

## علت پیدایش مناظرات در عصر امام جواد (ع)

خردسالی آن حضرت هنگام عهده‌داری این منصب الهی (امامت)، پدیده‌ای بی‌سابقه بود و پیامدها و واکنش‌هایی در پی داشت. برخی در جنبه خودی، در میان پیروان اهل بیت، این شبهه را مطرح کردند که آیا ممکن است کسی پیش از بلوغ به مقام امامت برسد؟ در پی بروز این شبهه در محافل علمی و کلامی، جامعه شیعی دچار اضطراب و پراکندگی شد. بنابراین علت اصلی پیدایش مناظرات در عصر آن امام همام این بود که از یک طرف، امامت حضرت به دلیل کمی سن برای بسیاری از افراد، حتی شیعیان کاملاً ثابت نشده بود (گرچه بزرگان و دانایان شیعه براساس عقیده شیعه هیچ شک و تردیدی در این زمینه نداشتند) از این رو، برای اطمینان خاطر و به عنوان آزمایش، سؤالات فراوانی از آن حضرت می‌کردند.

از طرف دیگر، در آن مقطع زمانی، قدرت معتزله افزایش یافته بود و مکتب اعتزال به مرحله رواج و رونق گام نهاده بود و حکومت عبّاسی در آن زمان از آنان حمایت و پشتیبانی می کرد و از سلطه و نفوذ خود و دیگر امکانات مادی و معنوی حکومتی، برای استواری و تثبیت خط فکری آنان و ضربه زدن به گروههای دیگر و تضعیف موقعیت و نفوذ آنان و خدشه دار کردن مقام امامت و ولایت، به هر شکلی بهره برداری می کرد. به طوری بسیاری از آن مناظرات با اقدام و نیرنگ مأمون عبّاسی برپا می شد، وی با گردآوری دانشمندان از فرقه های مختلف و ترتیب مجالس بحث و مناظره با امام جواد (ع)، کوشید آن حضرت را از نظر علمی شکست دهد.

فرقه افراطی معتزله دستورها و مطالب دینی را به عقل خود عرضه می کردند و آنچه را که عقلشان صریحا تأیید می کرد، می پذیرفتند و بقیه را رد و انکار می کردند و چون نیل به مقام امامت ائمت در سنین خردسالی با عقل ظاهر بین آنان قابل توجیه نبود، سؤالات دشوار و پیچیده ای را مطرح می کردند تا به پندار خود، آن حضرت را در میدان رقابت علمی شکست بدهند! ولی در همه این بحثها و مناظرات علمی، حضرت جواد (در پرتو علم امامت) با پاسخهای قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی خود از بین می برد و امامت خود و نیز اصل امامت را تثبیت می نمود. به همین دلیل بعد از آن حضرت در دوران امامت حضرت هادی(ع) این موضوع (تصدی امامت در خردسالی) مشکلی ایجاد نکرد، زیرا دیگر برای همه روشن شده بود که خردسالی تاثیری در برخورداری از این منصب الهی ندارد.

## مناظرات روشنگر امام خردسال

یکی از اصول پذیرفته شده تشیع این است که امام معصوم می تواند با علم الهی پرسشهای مردم را پاسخ دهد. شیعیان با توجه به سن کم امام جواد(ع) با انواع سؤالات و برپایی مجالس مناظره می خواستند علم الهی امام را دریابند. پس از شهادت امام رضا(ع) شیعیان گرد آمدند تا مسئله جانشینی را حل کنند. یونس عبد بن الرحمان که از شیعیان قابل اعتماد، نزد امام رضا(ع) بود گفت تا زمانی که این فرزند- امام جواد (ع) - بزرگ شود باید چه کنیم؟ ریّان بن صلت از جای برخاست و با اعتراض به او گفت: تو خود را در ظاهر مؤمن به



امام جواد(ع) نشان می دهی، ولی پیداست که در باطن در امامت او تردید داری. اگر امامت وی از جانب خداوند باشد حتی اگر طفل یک روزه هم باشد به منزله شیخ است و چنانچه از طرف خداوند نباشد حتی اگر هزار سال هم عمر کرده باشد مانند سایر مردم است. سرانجام در ایام حج تعداد بسیار زیادی به قصد دیدار امام جواد(ع) عازم زیارت خانه خدا شدند. زمانی که به مدینه رسیدند وارد محل اقامت امام جواد(ع) شدند. ابتدا نزد عبدا... بن موسی برادر امام رضا(ع) رفتند. مردم سؤالات خود را از وی پرسیدند، اما از پاسخ‌های بی پایه وی تعجب کردند در این هنگام امام جواد(ع) وارد مجلس شد.

آن حضرت به سؤالات حاضران پاسخ گفت و شیعیان از پاسخ‌های آن حضرت که نشان از امامت و علم الهی بود شادمان شدند. سپس مردم به امام جواد(ع) روی آوردند و آنچه از مسائل دینی بر آنها مبهم بود از حضرت سؤال کردند و امام در حالی که کودکی خردسال بیش نبود به دلیل الهی بودن علم امامت قادر بود تمام مسائل علمی و فقهی شیعیان را پاسخگو باشد.

از روش‌هایی که مأمون در مورد حضرت رضا(ع) به کار می بست، تشکیل مجالس بحث و مناظره بود. مأمون و بعد معتصم عباسی می خواستند از این راه - به گمان باطل خود - امام (ع) را در تنگنا قرار دهند. در مورد فرزندش حضرت جواد(ع) نیز چنین روشی را به کار بستند. به خصوص که در آغاز امامت هنوز سنی از عمر امام جواد(ع) نگذشته بود. مأمون نمی دانست که مقام ولایت و امامت که موهبتی است الهی، بستگی به کمی و زیادی سالهای عمر ندارد.

این خلیفه مکار کار زهر دادن به امام رضا(ع) را بسیار سزی و مخفیانه انجام داده بود و سعی داشت جامعه از این جنایت آگاهی نیابد. اما با همه پرده پوشی و ریاکاری، سرانجام بر علویان آشکار گردید که قاتل امام جز مأمون کسی نبوده است، وی برای پیشگیری از عواقب امر، توطئه دیگری آغاز کرد و با تظاهر به مهربانی و دوستی نسبت به امام جواد(ع) تصمیم گرفت دختر خود را به حضرت تزویج کند تا استفاده ای را که از تحمیل ولیعهدی بر امام رضا(ع) در نظر داشت از این وصلت به دست آورد. بر اساس همین طرح بود که امام جواد(ع) را در سال (۲۰۴ ه.ق) یعنی یک سال پس از شهادت امام رضا(ع) از مدینه به بغداد آورد. در نخستین مناظره علمی که در مجلس مأمون برپا شد عالم برجسته دربار، یحیی بن اکثم به فضل و مرتبت علمی امام اعتراف کرد و

سر خضوع و تسلیم در برابر او فرود آورد و مردم نیز دریافتند چهره ای دانشمندتر از امام جواد (ع) در میان مسلمانان نیست. این روند محبوبیت روزافزون امام را در پی داشت. مأمون به دنبال مذاکراتی که در جلسه مناظره امام با یحیی بن اکثم گذشت، دختر خود ام الفضل را به همسری حضرت در آورد!

(البته این، قصد ظاهری مأمون بوده و گرنه قصد اصلی وی کنترل امام بوده است) که با وجود مخالفت بنی عباس و اثبات فضیلت امام، جلسه مناظره امام با یحیی بن اکثم را ترتیب داده و در آنجا ثابت نمود که امام با وجود کودکی از نظر فضل و معرفت و حلم، سرآمد دیگران است. و ترتیب ازدواج امام با ام الفضل را مهیا نمود و چنین گفت: الحمد لله علی ما منّ به علی من السداد فی الامر والتوفیق فی الرأی و أقبل علی أبی جعفر و قال: إئی مزوّجک ابنتی أم الفضل و ان رغم أنوف قوم...<sup>۱</sup>

شبلنجی عالم اهل سنت می گوید: مأمون شیفته او شد، زیرا با وجود کمی سن، فضل و علم و کمال عقل خود را نشان داده، عظمت خود را آشکار ساخت.<sup>۲</sup>

این حجر هیثمی از علمای اهل سنت می نویسد: مأمون او را به دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت.<sup>۳</sup>

از امام جواد (ع) مناظرات متعددی نقل شده<sup>۴</sup> است که به عنوان نمونه به برخی از آنها اشاره می کنیم.

### مناظره با یحیی بن اکثم<sup>۵</sup>

وقتی مأمون از طوس به بغداد آمد، نامه ای برای حضرت جواد - علیه السلام - فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد. البته این دعوت نیز مثل دعوت امام رضا به طوس، دعوت ظاهری و در واقع سفر اجباری بود.

حضرت پذیرفت و بعد از چند روز که وارد بغداد شد، مأمون او را به کاخ خود دعوت کرد و پیشنهاد تزویج دختر خود ام الفضل را به ایشان کرد.

امام در برابر پیشنهاد او سکوت کرد. مأمون این سکوت را نشانه رضایت حضرت شمرد و تصمیم گرفت مقدمات این امر را فراهم سازد.

او در نظر داشت مجلس جشنی تشکیل دهد، ولی انتشار این خبر در بین بنی عباس انفجاری به وجود آورد: بنی عباس اجتماع کردند و بالحن اعتراض آمیزی به مأمون گفتند: این چه برنامه ای است؟

اکنون که علی بن موسی از دنیا رفته و خلافت به عباسیان رسیده باز می خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟! بدان که ما نخواهیم گذاشت این کار صورت بگیرد، آیا عداوتهای چند ساله بین ما را فراموش کرده ای؟!

### مأمون پرسید: نظر شما چیست؟

گفتند: این جوان خردسال است و از علم و دانش بهره ای ندارد. مأمون گفت: شما این خاندان را نمی شناسید، کوچک و بزرگ اینها بهره عظیمی از علم و دانش دارند و چنانچه سخن من مورد قبول شما نیست او را بیازمایید و مرد دانشمندی را که خود قبول دارید بیاورید تا با این جوان بحث کند و صدق گفتار من روشن گردد.

عباسیان از میان دانشمندان، یحیی بن اکثم را (به دلیل شهرت علمی وی) انتخاب کردند و مأمون جلسه ای برای سنجش میزان علم و آگاهی امام جواد (ع) ترتیب داد. در آن مجلس یحیی رو به مأمون کرد و گفت: اجازه می دهی سؤالی از این جوان بنمایم؟

### مأمون گفت: از خود او اجازه بگیر.

یحیی از امام جواد (ع) اجازه گرفت. امام فرمود: هر چه می خواهی بپرس. یحیی گفت: درباره شخصی که مُحرِم بوده و در آن حال حیوانی را شکار کرده است، چه می گوئید؟ (یکی از اعمالی که برای اشخاص در حال احرام، در جریان اعمال حج یا عمره حرام است شکار کردن است. در میان احکام فقهی، احکام حج، پیچیدگی خاصی دارد، ازینرو افرادی مثل یحیی بن اکثم، از میان مسائل مختلف، احکام حج را مطرح می کردند تا به پندار خود، امام را در بن بست علمی قرار دهند!)

امام جواد (ع) فرمود: آیا این شخص، شکار را در جَلّ (خارج از محدوده حرم) کشته است یا در حرم؟ عالم به حکم حرمت شکار در حال احرام بوده یا جاهل؟ عمدا کشته یا بخطا؟ آزاد بوده یا برده؟ برای اولین بار چنین کاری کرده یا برای چندمین بار؟ شکار او از پرندگان بوده یا غیر پرنده؟ از حیوانات کوچک بوده یا بزرگ؟ باز هم از انجام چنین کاری ابا ندارد یا از کرده خود پشیمان است؟ در شب شکار کرده یا در روز؟ در احرام عمره بوده یا احرام حج؟!

یحیی بن اکثم از این همه فروع که امام برای این مسئله مطرح نمود، متحیر شد و آثار ناتوانی در چهره اش آشکار گردید و زبانش به لُکنت افتاد.

به طوری که حضار مجلس ناتوانی او را در مقابل آن حضرت نیک دریافتند. در پی آن مأمون به بستگان و افراد خاندان خود نظر انداخت و گفت: آیا اکنون آنچه را که نمی پذیرفتید دانستید؟<sup>۶</sup>

حکم کلی شکار برای فرد مُحرَّم: آن گاه پس از مذاکراتی که در مجلس صورت گرفت، مردم پراکنده گشتند و جز نزدیکان خلیفه، کسی در مجلس نماند. مأمون رو به امام جواد(ع) کرد و گفت: قربانت گردم خوب است احکام هر یک از فروعی را که در مورد کشتن صید در حال احرام مطرح کردید، بیان کنید تا استفاده کنیم.

امام جواد(ع) فرمود: بلی، اگر شخص مُحرَّم در حِلّ (خارج از حرم) شکار کند و شکار از پرنده بزرگ باشد، کفاره اش یک گوسفند و اگر در حرم بکشد کفاره اش دو برابر است؛ اگر جوجه پرنده ای را در بیرون حرم بکشد کفاره اش یک بزه است که تازه از شیر گرفته شده باشد، و اگر آن را در حرم بکشد هم بزه و هم قیمت آن جوجه را باید بدهد؛ و اگر شکار از حیوانات وحشی باشد، چنانچه گورخر باشد کفاره اش یک گاو است و اگر شترمرغ باشد کفاره اش یک شتر است و اگر آهو باشد کفاره آن یک گوسفند است و اگر هر یک از اینها را در حرم بکشد کفاره اش دو برابر می شود.

اگر شخص مُحرَّم کاری بکند که قربانی بر او واجب شود، اگر در احرام حج باشد باید قربانی را در منی ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در مکه قربانی کند. کفاره شکار برای عالم و جاهل به حکم، یکسان است؛ ولی در صورت عمد، (علاوه بر وجوب کفاره) گناه نیز کرده است، اما در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است.

کفاره شخص آزاد بر عهده خود اوست و کفاره برده به عهده صاحب او است و بر صغیر کفاره نیست، ولی بر کبیر واجب است و عذاب آخرت از کسی که از کرده اش پشیمان است برداشته می شود، اما آن که پشیمان نیست، کیفر خواهد شد.<sup>(۷)</sup>

### سؤال امام جواد (ع) از یحیی بن اکثم

مأمون گفت: احسنت ای ابا جعفر! خدا به تونیکی کند! حال خوب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی بکنید همان طور که او از شما پرسید.  
در این هنگام امام(ع) به یحیی فرمود: بپرسم؟ یحیی گفت: اختیار با شماست فدایت شوم، اگر توانستم پاسخ می گویم و گرنه از شما بهره مند می شوم.

حضرت فرمود: به من بگو در مورد مردی که در بامداد به زنی نگاه می کند و آن نگاه حرام است، و چون روز بالا می آید آن زن بر او حلال می شود، و چون ظهر می شود باز بر او حرام می شود، و چون وقت عصر می رسد بر او حلال می گردد، و چون آفتاب غروب می کند بر او حرام می شود، و چون وقت عشاء می شود بر او حلال می گردد، و چون شب به نیمه می رسد بر او حرام می شود، و به هنگام طلوع فجر بروی حلال می گردد؟

### این چگونه زنی است و با چه چیز حلال و حرام می شود؟

یحیی گفت: نه، به خدا قسم من به پاسخ این پرسش راه نمی برم، و سبب حرام و حلال شدن آن زن را نمی دانم، اگر صلاح می دانید از جواب آن، ما را مطلع سازید.

### امام فرمود:

این زن، کنیز مردی بوده است. در بامدادان، مرد بیگانه ای به او نگاه می کند و آن نگاه حرام بود، چون روز بالا می آید، کنیز را از صاحبش می خرد و بر او حلال می شود، چون ظهر می شود او را آزاد می کند و بر او حرام می گردد، چون عصر فرامی رسد او را به حباله نکاح خود درمی آورد و بر او حلال می شود، به هنگام مغرب او را ظهار می کند.<sup>۸</sup> و بر او حرام می شود، موقع عشا کفاره ظهار می دهد و مجدداً بر او حلال می شود چون نیمه از شب می گذرد او را طلاق می دهد و بر او حرام می شود و هنگام طلوع فجر رجوع می کند و زن بر او حلال می گردد.<sup>۹</sup>

## جلوه‌هایی از اقیانوس بیکران علوم جوادی (ع)

### رسوایی حدیث‌سازان

نقل شده است که پس از آن که مأمون دخترش را به امام جواد تزویج کرد در مجلسی که مأمون و امام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آن حضور داشتند، یحیی عرض کرد: ای پسر رسول خدا! نظر شما درباره روایتی که (در مدارک اهل سنت) نقل شده است: که جبرئیل به حضور پیامبر رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می رساند و می گوید: من از ابوبکر راضی هستم، از او

پیرس که آیا او هم از من راضی است؟. نظر شما درباره این حدیث چیست؟<sup>۱۰</sup>

**امام فرمود:** من منکر فضیلت ابوبکر نیستم، ولی کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام در حجه الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: کسانی که بر من دروغ می بندند، بسیار شده اند و بعد از من نیز بسیار خواهند بود. هر کس بعمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بگیریید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید.

**امام جواد (ع) افزود:** این روایت (درباره ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَتَعَلَّمْ مَا تَوْسَّوْسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**<sup>۱۱</sup> ما انسان را آفریدیم و می دانیم در دلش چه چیزی می گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم.

آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر پیرسد؟! این عقلاً محال است.

**یحیی گفت:** روایت شده است که: ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل در آسمان هستند.

**حضرت فرمود:** درباره این حدیث نیز باید دقت شود، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب درگاه الهی اند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر دوران عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کرده اند، بنابراین محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند.

**یحیی گفت:** همچنین روایت شده است که: ابو بکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند درباره این حدیث چه می گوئید؟<sup>۱۲</sup>

**حضرت فرمود:** این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی شود (تا ابو بکر و عمر سرور آنان باشند!) این روایت را بنی امیه، در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام (ص) درباره امام حسن و حسین علیهما السلام نقل شده است که حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند، جعل کرده اند.

**یحیی گفت:** روایت شده است که عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.

**حضرت فرمود:** این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد (ص) و همه انبیاء و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی شود، ولی با نور عمر روشن می گردد؟!

**یحیی اظهار داشت:** روایت شده است که سکینه به زبان عمر سخن می گوید (عمر هر چه گوید، از جانب ملک و فرشته می گوید).

**حضرت فرمود:** من منکر فضیلت عمر نیستم؛ ولی ابوبکر، با آن که از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: من شیطانی دارم که مرا منحرف می کند، هرگاه دیدید از راه راست منحرف شدم، مرا به راه درست باز آورید.

**یحیی گفت:** روایت شده است که پیامبر فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتما عمر مبعوث می شد.<sup>۱۳</sup>

**امام فرمود:** کتاب خدا (قرآن) از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَأَمْرٌ نُّوحٍ...<sup>۱۴</sup>** به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح...

از این آیه صریحا برمی آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ یک از پیامبران به قدر چشم به هم زدن به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم.

**باز یحیی گفت:** روایت شده است که پیامبر فرمود: هیچگاه وحی از من قطع نشد، مگر آن که گمان بردم که به خاندان خطاب (پدر عمر) نازل شده است، یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است.

**حضرت فرمود:** این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می فرماید: **اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمَنْ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ<sup>۱۵</sup>** خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی برمی گزیند. (بنابراین، با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای پیامبر در باب پیامبری

خویش وجود ندارد).

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر(ص) فرمود: اگر عذاب نازل می شد، کسی جز عمر از آن نجات نمی یافت.

**حضرت فرمود:** این نیز محال است، زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده است: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ<sup>۱۶</sup> و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی کند و نیز مادام که استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.

می بینید که برای نزول عذاب دو مانع ذکر شده است و لا غیر؛

الف) وجود مبارک پیامبر(ص) در بین مردم.

ب) توبه و استغفار مردم.

بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند.<sup>۱۷</sup>

### اعتراف یحیی بن اکثم

یحیی بن اکثم(دشمن خاندان نبوت و امامت) که در مقاطع مختلف و در حضور خلیفه عباسی و سایر بزرگان بنی عباس، مغلوب امام جواد نه ساله شده است<sup>۱۸</sup> اعتراف می کند:

روزی نزدیک تربت پیامبر، امام جواد(ع) را دیدم، با او در مسائل مختلفی به مناظره پرداختم و همه را پاسخ داد. گفتم: به خدا سوگند! می خواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم. امام فرمود: من پاسخ را بدون آن که سؤال خود را به زبان بیاوری، به تو می گویم؛ تو می خواهی بپرسی امام کیست؟ گفتم: آری، به خدا سوگند! پرسشم همین است. فرمود: امام، منم. گفتم: نشانه ای برای آن دارم. در این هنگام، عصایی که در دست امام بود، به سخن آمد و گفت: او، مولای من و حجت خداست.<sup>۱۹</sup>

### فتوای قضائی امام و شکست فقهای درباری

امام جواد (ع) غیر از مناظرات، گاه از راههای دیگر نیز بی مایگی فقها و قضات درباری عباسیان را روشن نموده برتری خود بر آنان را در پرتو علم امامت ثابت می کرد و از این رهگذر اعتقاد به اصل امامت را در افکار عمومی تثبیت می نمود. از آن جمله فتوایی بود که امام در مورد چگونگی قطع دست دزد صادر کرد



که تفصیل آن بدین قرار است:

زرقان<sup>۲۰</sup> که با ابن ابی دؤاد<sup>۲۱</sup> دوستی و صمیمیت داشت، می گوید: یک روز ابن ابی دؤاد از مجلس معتصم بازگشت، در حالی که بشدت افسرده و غمگین بود. علت را جو یا شدم. گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم! پرسیدم: چرا؟

گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر (امام جواد) در مجلس معتصم بر سرم آمد! گفتم: جریان چه بود؟

گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه (معتصم) خواست که با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گرد آورد و محمد بن علی (حضرت جواد) را نیز فراخواند و از ما پرسید: دست دزد از کجا باید قطع شود؟ من گفتم: از مچ دست.

گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودند و می گفتند: دست دزد باید از مچ قطع شود، ولی گروهی دیگر گفتند: لازم است از آرنج قطع شود، و چون معتصم دلیل آن را پرسید، گفتند: منظور از دست در آیه وضو: *فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ*<sup>۲۲</sup> صورتها و دستهایتان را تا آرنج بشوید تا آرنج است.

آن گاه معتصم رو به محمد بن علی (امام جواد) کرد و پرسید: نظر شما در این مسئله چیست؟

گفت: اینها نظر دادند، مرا معاف بدار.

معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگوئید.

محمد بن علی گفت: چون قسم دادی نظرم را می گویم. اینها در اشتباهند، زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه دست باید باقی بماند.

معتصم گفت: به چه دلیل؟

امام جواد (ع) فرمودند:

زیرا رسول خدا(ص) فرمود: سجده بر هفت عضو بدن تحقق می پذیرد: صورت (پیشانی)، دو کف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو انگشت بزرگ پا). بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی ماند تا سجده نماز را به جا آورد، و نیز خدای متعال می فرماید: *وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا*<sup>۲۳</sup> سجده گاهها (هفت عضو) که سجده بر آنها انجام می گیرد) از آن خداست، پس، هیچ کس را همراه و همسنگ با خدا مخوانید (و عبادت نکنید)<sup>۲۴</sup> و آنچه برای خداست، قطع نمی شود.

این ابی دؤاد می گوید: معتصم جواد محمد بن علی را پسندید و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند (و ما نزد حضار، بی آبرو شدیم!) و من همانجا (از فرط شرمساری و اندوه) آرزوی مرگ کردم! (۲۵)

## نتیجه

انجام چنین مناظرات و پیروزی امام جواد (ع) آثار و برکات مثبتی داشت از جمله این که:

با توجه به این که امام جواد (ع) در خردسالی به امامت رسید، عباسیان و در رأس آنها خلیفه عباسی (مأمون) فکرمی کردند آن حضرت از نظر علمی ناتوان است و از این رو با ترتیب چنین مناظراتی سعی می کردند شخصیت آن امام همام را خورد کنند. پیروزی امام در مناظره با پاسخ های قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی او و نیز اصل امامت از بین برد.

این گونه مناظرات خط بطلانی بر بسیاری از احادیث جعلی کشید. احادیثی که به دستور حاکمان غاصب و برای تثبیت حکومت غصبی آنان توسط عده ای انسان خود فروخته جعل شده و موجب انحراف در امت اسلامی بود.

دستگاه خلافت عباسی در عصر دو امام بزرگوار (امام رضا و فرزند گرانقدرش امام جواد)، با اهدافی خاص، از اندیشه وران مذهب و فرقه های گوناگون دعوت می کرد و آنان را رو در روی آنان قرار می داد. با مطالعه در شخصیت، روحیات و افکار مأمون، آشکار می شود که او از تشکیل چنین جلسات و همایش هایی اهدافی سیاسی را دنبال می کرد. هرچند شخصا به مباحثات علمی علاقمند بود، ولی مأمون خلیفه شخصی نبود که بخواهد با این گونه مناظرات، عظمت و حقانیت خاندان پیامبر(ص) را به نمایش بگذارد و شخصیتی را که مورد توجه انقلابیون آل علی (ع) بود در جامعه مطرح کند و علم و شکوه و شایستگی و برتری آنان را به دیگران بنمایاند. بلکه در این تلاشها اهدافی سیاسی داشت و چه بسا بی میل نبود که در این نشستها، برای یکبار هم که شده آن بزرگواران از پاسخگویی به پرسشها عاجز بمانند. به هر حال گذشته از اهدافی که مأمون به دنبال داشت، ولی نتایج آن جلسات مایه شکوه و عظمت ائمه (ع) و بهره علمی و اعتقادی شیعه شد.

## پی نوشت

۱. مؤمن بن حسن شبلنجی، نورالابصار فی مناقب آل بیت النبئ المختار، ص ۱۶۰، قاهره، مکتبه المشهد الحسینی.
۲. همان، ص ۱۶۱.
۳. ابن حجر هیثمی، صواعق المحرقه، ص ۲۰۵، قاهره، مکتبه القاهره، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ق.
۴. احمد طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸۱، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۴۱۳.
۵. یحیی یکی از دانشمندان نامدار زمان مأمون، خلیفه عباسی، بود که شهرت علمی او در رشته های گوناگون علوم آن زمان زبانزد خاص و عام بود. او در علم فقه تبحر فوق العاده ای داشت و با آن که مأمون خود از نظر علمی وزنه بزرگی بود، ولی چنان شیفته مقام علمی یحیی بود که اداره امور مملکت را به عهده او گذاشت و با حفظ سمت، مقام قضاء را نیز به وی واگذار کرد. یحیی علاوه بر اینها دیوان محاسبات و رسیدگی به فقرا را نیز عهده دار بود. خلاصه آن که تمام کارهای کشور اسلامی پهناور آن روز زیر نظر او بود و چنان در دربار مأمون تقرب یافته بود که گویی نزدیکتر از او به مأمون کسی نبود. اما متاسفانه یحیی، با آن مقام بزرگ علمی، از شخصیت معنوی برخوردار نبود. او علم را برای رسیدن به مقام و شهرت و به منظور فخر فروشی و برتری جویی فرا گرفته بود. هر دانشمندی به دیدار او می رفت، آنقدر از علوم گوناگون از وی سؤال می کرد تا طرف به عجز خود در مقابل وی اقرار کند!
۶. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۶ ۷۷، چاپ سوم، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۵ق؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۲۱ ۳۱۹، قم، مکتبه بصیرتی؛ احمد طبرسی، الاحتجاج، ص ۲۴۵، نجف، المطبعه المرتضویه، ۳۵۰ ق.
۷. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۷؛ الارشاد شیخ مفید، ص ۳۲۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ص ۴۶۲.
۸. ظهار عبارت از این است که مردی به زن خود بگوید: پشت تو برای من یا سبت به من، مانند پشت مادرم یا خواهرم، یا دخترم هست، و در این صورت باید کفاره ظهار بدهد تا همسرش مجدداً بر او حلال گردد. ظهار پیش از اسلام در عهد جاهلیت نوعی طلاق حساب می شد و موجب حرمت ابدی می گشت، ولی حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب حرمت و کفاره (به شرحی که گفته شد) گردید.
۹. بحار الانوار، ج ۷۸، قزوینی، همان کتاب، ص ۱۷۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۳۲۲؛ طبرسی، همان کتاب، ص ۲۴۷.
۱۰. علامه امینی در کتاب الغدیر (ج ۵ ص ۳۲۱) می نویسد: این حدیث دروغ و از احادیث مجعول محمد بن باب شاذ است.
۱۱. سوره ق، آیه ۱۶.
۱۲. علامه امینی این حدیث را از بر ساخته های یحیی بن عنبسه شمرده و غیر قابل قبول می داند، زیرا یحیی شخصی جاعل حدیث و دغلاکار بوده است (الغدیر، ج ۵، ص ۳۲۲). ذهبی نیز یحیی بن عنبسه را جاعل حدیث و دغلاکار و دروغگو می داند و او را معلوم الحال شمرده و احادیثش را مردود معرفی می کند (میزان الاعتدال، تحقیق: علی محمد الجاوی، ج ۴، ص ۴۰۰، چاپ اول، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۲ ق).
۱۳. یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد.

۱۴. سوره احزاب، آیه ۷.
۱۵. سوره حج، آیه ۷۵.
۱۶. سوره انفال، آیه ۳۳.
۱۷. مرحوم طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۸ ۲۴۷، نجف، المطبعه المرتضویه، ۱۳۵۰ ق؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۳ ۸۰، الطبعة الثانية، تهران، المكتبة الاسلاميه، ۱۳۹۵ ق؛ سید عبد الرزاق مقرر، نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد (ع)، ترجمه دکتر پرویز لولور، ص ۱۰۰ ۹۸ مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ ش. البته ناگفته نماند که امام (ع) با حفظ تقیه، این مناظره را انجام داده است.
۱۸. نورالابصار، ص ۲۴۵؛ الفصول المهمه، ص ۲۶۹.
۱۹. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳. ۴۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۶۸.
۲۰. زرقان، لقب ابوجعفر بوده که مردی محدث بوده است و فرزندش بنام عمرو استاد اصمعی محسوب می شده است (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵ پاورقی).
۲۱. ابن ابی دؤاد، در زمان خلافت مأمون، معتصم، واثق و متوکل عباسی، قاضی بغداد بوده است (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵ پاورقی).
۲۲. سوره مائده، آیه ۷.
۲۳. سوره جن، آیه ۱۸.
۲۴. مسجد (بکسر جیم، یا بفتح آن) به معنای محل سجده است، و همان طور که مسجدها و خانه خدا و مکانی که پیشانی روی آن قرار می گیرد، محل سجده هستند، خود پیشانی و شش عضو دیگر نیز که با آنها سجده می کنیم محل سجده محسوب می شوند و به همین اعتبار در این روایت المساجد به معنای هفت عضوی که با آنها سجده می شود، تفسیر شده است. (طبرسی، تفسی مجعالبیان، ج ۱۰، ص ۳۲۷، شرکه المعارف الاسلامیه، ۱۳۷۹ ق).
۲۵. عیاشی، کتاب التفسیر، تصحیح و تعلیق: حاج سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۳۲۰، قم، چاپ علمیه؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۹۰؛ ابواب حد السرقة، باب ۴ بیروت، دار احیاء التراث العربی



معانفا

شیخ فضل اللہ نوری



شیخ فضل‌الله نوری (۱۲۵۹-۱۳۲۷ق)، از روحانیون برجسته شیعه است که نقش کلیدی و تاثیرگذاری در پیروزی جنبش مشروطه ایران در اواخر دوره قاجاریه داشت. همچنین او از نخستین عالمان اسلامی بود که تمام تلاش خود را برای ممانعت از به خطا رفتن مسیر مشروطیت به کار بست تا اجازه ندهد به نام آزادی و دموکراسی، بی‌بند و باری غربی در جامعه اسلامی حاکم شود. و در نهایت عمدتاً به سبب تلاش‌های وی، اصلی بر قانون اساسی افزوده شد که قوانین مصوب مجلس، مخالفتی با اسلام نداشته باشد.

وی پس از دوره استبداد صغیر و فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان در دادگاهی (که اتهام‌های وارده به شیخ منتشر ولی صورتجلسه دفاعیات وی منتشر نشد) محاکمه و سرانجام اعدام شد.<sup>۱</sup>

## ولادت

شیخ فضل‌الله نوری روز دوم ذی‌الحجه سال ۱۲۵۹ (ه. ق) در روستای «له شک» در منطقه کجور مازندران چشم به جهان گشود.<sup>۲</sup> وی فرزند ملا عباس کجوری از روحانیان صالح و معتمد آن روزگار بود.

## تحصیلات

فضل‌الله پس از پشت سر گذاشتن دوران کودکی به تحصیل علوم اسلامی روی آورد. تحصیلات ابتدایی را در «بلده» (مرکز منطقه نور) آغاز کرد.<sup>۳</sup> پس از آن به تهران مهاجرت کرد و تحصیلات خویش را تا پایان دوره سطح در آن جا ادامه داد.

## اساتید

وی برای تکمیل دانش خویش به نجف هجرت کرد و نزد استادان بزرگ حوزه نجف میرزا حبیب‌الله رشتی و شیخ راضی به تحصیل پرداخت و بعد از

مدتی در درس میرزای شیرازی بزرگ شرکت کرد. با هجرت میرزای شیرازی به سامرا وی نیز حوزه نجف را رها کرد و راهی سامرا شد. حضور مستمر در درس میرزای بزرگ و هشت سال حضور در درس شیخ راضی و میرزا حبیب الله رشتی به همراه پشتکار و مداومت در درس و تحصیل، از شیخ فضل الله مجتهدی برجسته و فقیهی نامدار ساخت.

## مقام علمی

مقام علمی شیخ فضل الله مورد توافق دوست و دشمن بود. او علاوه بر علوم اسلامی از دانش های دیگر هم اطلاع داشت و به مسائل جامعه و مقتضیات زمان آگاه بود. یکی از کسانی که شیخ را ملاقات کرده است، می نویسد: «مراتب علمی شیخ را هیچ کس از دوست و دشمن منکر نبود ولکن گمان می کردند که فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است. نگارنده در چند جلسه فهمیدم قطع نظر از جنبه فقاقت از بقیه علوم هم اطلاع کافی دارند».<sup>۴</sup>

ناظم الاسلام می نویسد: «نگارنده روزی که مشارالیه (شیخ فضل الله) در خانه آقای طباطبایی بود، در مجلس در ضمن مذاکره گفت ملای سیصد سال قبل به کار امروز نمی خورد. شیخ در جواب گفت: خیلی دور رفتی بلکه ملای سی سال قبل به درد امروز نمی خورد. ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد، باید مناسبات دول را نیز بداند».<sup>۵</sup>

ادوارد براون، محقق و تاریخ نویس نامدار می نویسد: «شیخ فضل الله از لحاظ علم و آراستگی به کمال معروف و فقیه جامع و کامل... مجتهد سرشناس و عالمی متبحر... و از لحاظ اجتهاد برتر از دیگران بود...».<sup>۶</sup> مهدی قلی هدایت چنین گفته است: «مقام علمی اش بالاتر از (دو سید) مسند نشین (طباطبایی و بهبهانی) است. طلاب و بیشتر اهل منبر دور او را دارند».<sup>۷</sup>

ابوالحسن علوی می گوید: «شیخ فضل الله از شاگردهای نمره اول حاجی میرزا حسن شیرازی معروف بود. در پایتخت مرجع امورات شرعی بود».<sup>۸</sup> فریدون آدمیت نوشته است: «متفکر مشروطیت مشروعه شیخ فضل الله نوری بود. از علمای طراز اول که پایه اش را در اجتهاد اسلامی برتر از طباطبایی و بهبهانی شناخته اند».<sup>۹</sup>



احمد کسروی می‌نویسد: «حاجی شیخ فضل‌الله نوری... از مجتهدان بنام و باشکوه تهران شمرده می‌شد.»<sup>۱۰</sup> و بالاخره پیرم خان ارمنی. که خود عاقبت مجری حکم اعدام شیخ شد. در یادداشت‌های خصوصی خود نوشته است: «شیخ فضل‌الله نوری... روحانی عالیقدری بود و گفته او برای توده خلق، وحی مُنزل محسوب می‌شد.»<sup>۱۱</sup>

محمدحسن خان اعتمادالسلطنه شرح حال او را در ۱۳۰۶ ق چنین می‌نویسد: «افضل و اکمل تلامذه سرکار حجه الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی مد ظلّه العالی اوست و در فقه و اصول و حدیث و رجال و انواع فضایل دیگر، امتیازی بین دارد. و اهالی دارالخلافه را به این بزرگوار اعتقادی است راسخ. مجلس درس و افادت و افاضتش نیز آموز بسی عامر، و به وجود کافه مستعدین مدارس طهران دائر می‌باشد.»<sup>۱۲</sup>

## شاگردان

از چنین حوزه تعلیم و تدریسی شخصیت‌های بزرگواری برخاسته‌اند، از آن جمله‌اند: حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم، حاج آقا حسین قمی، آقا سید محمود مرعشی (پدر آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی، سید اسماعیل مرعشی، ملا علی مدرس، میرزا ابوالقاسم قمی، شیخ حسن تهرانی، علامه محمد قزوینی و...<sup>۱۳</sup>

## آثار

شیخ فضل‌الله علاوه بر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و تدریس و تبلیغ دارای آثار علمی ارزنده‌ی است که برخی را تألیف کرده و بر بعضی کتاب‌ها شرح و توضیح نوشته است، قسمتی از این آثار عبارتند از:

۱. رساله منظوم فقهی «الدرر التنظیم» به عربی.
۲. بیاض (کتاب دعا).
۳. رساله فقهی فی قاعده ضمان الید.
۴. رساله فی المشتق.

۵. صحیفه قائمیه (صحیفه مهدویه).
۶. ضمایمی بر کتاب تحفه الزائر از مرحوم مجلسی (در پایان کتاب).
۷. اقبال سید بن طاووس با توضیحات شیخ.
۸. رساله تحریم استطراق حاجیان از راه جبل به مکه معظمه.
۹. روزنامه شیخ (لویح آقا شیخ فضل الله).
۱۰. تحریم مشروطیت.
۱۱. حاشیه بر کتاب شواهد الرّبوییه ملاصدرا.
۱۲. حاشیه بر کتاب فرائد الاصول شیخ انصاری.<sup>۱۴</sup>

## بازگشت به تهران

موقعیت حساس سیاسی و اجتماعی ایران موجب شد تا شیخ فضل الله با اشاره میرزای شیرازی و برای هدایت و پیشوایی جامعه ایران در سال ۱۳۰۳ ق. روانه تهران شود.<sup>۱۵</sup> شیخ فضل الله پس از مهاجرت به تهران، با اقامه جماعت و تألیف و تدریس علوم اسلامی و حوزوی پرداخت. مهارت او در فقه و اصول و سایر علوم اسلامی و شناختش از مسائل روز جامعه موجب شد تا خیلی زود مورد استقبال و توجه طلاب و روحانیان قرار گیرد. «مجلس درس شیخ در تهران دارای اعتبار و اهمیت فوق العاده بود و بسیاری از روحانیان به شرکت در درس او مباحث داشتند و مجتهدان بسیاری در حوزه درس او حاضر و اغلب علمای تهران از افادات علمی او بهره می بردند».<sup>۱۶</sup>

## در نهضت تنباکو

شیخ فضل الله در نهضت تنباکو که نخستین قیام فراگیر به رهبری روحانیت بود، نقش فعالی داشت. او نخستین عالمی بود که به حمایت از میرزای آشتیانی برخاست.<sup>۱۷</sup>

وی به عنوان نماینده میرزای شیرازی در تهران مورد توجه مردم و روحانیان بود. به طوری که پس از لغو قرارداد تا وقتی که میرزای شیرازی به وسیله شیخ فضل الله از لغو قرارداد اطمینان حاصل نکرد، حکم حرمت استعمال توتون و تنباکو را لغو ننمود.<sup>۱۸</sup>

## در آستانه مشروطیت

با قتل ناصرالدین شاه، فرزندش مظفرالدین شاه به سلطنت رسید. وی اراده‌ای ضعیف داشت ساده‌لوح و زودباور بود و از علم و تدبیری که لازمه فرمانروایی است بی‌بهره بود. از این رو اوضاع کشور آشفته بود. این اوضاع نابسامان ملت را تحت فشار قرار داده بود، مردم که يك بار پیروزی در نهضت تنباکو را تجربه کرده بودند، در صدد تغییر وضع موجود برآمدند. از این زمان انجمن‌هایی برای هدایت مبارزات مردم تشکیل شد که مهم‌ترین آن انجمن مخفی بود که به وسیله آیت الله طباطبایی اداره می‌شد.

در محرم سال ۱۳۲۳ ق. سخنرانان در مجالس مذهبی به انتقاد از دولت پرداختند. در همین زمان عکسی از «مسیو نوژ» بلژیکی که در اداره گمرک ایران کار می‌کرد با لباس روحانی پخش شد. عالمان و مردم مذهبی این عکس را توهین به جامعه روحانیت دانستند و همین موضوع موجب تظاهراتی در بازار شد. این وضع در تهران با رویدادهای سایر شهرها از جمله خشم مردم کرمان به جهت برخورد ناشایست حاکمان کرمان با رهبران روحانی آن جا و نیز ناراضی‌تی مردم خراسان، قزوین و سبزوار از حاکمان محلی سبب ناراضی‌تی عمومی در کشور گردید. مردم و بازگانان در مسجدی در تهران متحصن شدند.

آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی به آنان پیوستند و تظاهراتی صورت گرفت که مورد هجوم نیروهای دولتی قرار گرفت. رهبران روحانی به همراه مردم به حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام پناهنده شدند و در آن جا خواسته‌های خود را که مهمترین آن‌ها اجرای قوانین اسلامی و ایجاد عدالتخانه بود به اطلاع شاه رساندند. با اعلام موافقت با خواسته‌های مهاجران، روحانیان و مردم به شهر بازگشتند اما عین‌الدوله که پذیرش خواسته‌ها قدرتش را محدود می‌کرد با خواسته‌های آن‌ها مخالفت کرد و به زندان و تبعید عدالت طلبان پرداخت. مردم نیز مبارزات خود را تشدید کردند و به رهبری روحانیان دست به راهپیمایی و تظاهرات زدند. در این جریان یکی از طلاب به نام سید عبدالحمید به شهادت رسید. مردم جسد شهید را برداشته، در شهر به راهپیمایی پرداختند و پس از آن در مسجد جامع متحصن شدند.

آیت الله طباطبایی و آیت الله بهبهانی که رهبری نهضت عدالت

طلبی را به عهده داشتند، از قدرت و نفوذ شیخ فضل الله در جامعه آگاهی داشتند از این رو با وی به گفتگو پرداخته، و از او درخواست همکاری کردند. شیخ نیز برای همراهی و حمایت از نهضت عدالتخانه به مبارزان پیوست. او در ابتدای همکاری و همراهی گفت: من راضی به بی‌احترامی به روحانیت و توهین به شریعت نیستم و شما را تنها نمی‌گذارم هر اقدامی که انجام دادید من هم با شما حاضرم ولی باید مقصود اسلام و شرع باشد.<sup>۱۹</sup>

### جدایی شیخ از مشروطیت

آنچنان که از نامه‌ها، لوایح و رساله‌های به جامانده از شیخ بدست می‌آید، باید گفت که شیخ نه تنها حامی و طرفدار استبداد و حکومت‌های ستمشاهی نبوده که از موافقین جنبش و در پیشبرد آن نیز نقشی اساسی ایفا کرده است. اما آنچه سبب رویارویی و مخالفت شیخ با مشروطیت شد، تغییر جهتی بود که توسط مشروطه‌خواهان در اهداف جنبش پدید آمد. شیخ بر اساس مبانی اجتهادی خود اصولی از مشروطه را در تعارض مذهب می‌دید که همین امر سبب مخالفت وی با مشروطه‌ی معهود شد.

### قانون اساسی

یکی از مهمترین کارهای مجلس تدوین قانون اساسی بود. در مورد قانون اساسی دو دیدگاه متفاوت مطرح بود. روحانیان و در رأس آنها شیخ فضل الله خواهان قانونی بودند که بر پایه اسلام و شریعت باشد و روشنفکران غربزده و فراماسون‌ها قانونی همسان قوانین کشورهای غربی می‌خواستند و این اختلاف که ناشی از دیدگاه فکری و اعتقادی آن‌ها بود، سرآغاز تفرقه بین دسته‌های مبارزان شد. روشنفکران وابسته و فراماسون‌ها اکثر مجلس را تشکیل می‌دادند به طوری که تنها در بین شانزده نماینده تهران سیزده نفر آن‌ها فراماسون بودند.<sup>۲۰</sup> فراماسون‌ها و دیگر روشنفکران غربزده در نوشتن قانون اساسی و متمم آن نقش مهمی داشتند. رئیس هیأت تدوین کننده متمم قانون اساسی «سعدالدوله» بود که در بلژیک به عضویت لژ فراماسونی درآمد بود.<sup>۲۱</sup> از دیگر اعضای آن حاج امین الضرب، حاج سید نصرالله سادات

اخوی، سید نصرالله تقوی و تقی زاده بودند که همه فراماسون بودند.

مجلس با چنین افرادی مشغول تهیه و تصویب قانون اساسی شد. شیخ فضل الله که از قبل به توطئه‌های فراماسون‌ها و روشنفکران غربزده پی برده بود، به همراه آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبایی در جلسات مجلس شرکت کردند تا شاید از راه نصیحت و هدایت بتوانند از تصویب قوانین غیراسلامی جلوگیری کنند. اما نمایندگان فراماسون به راه خویش می‌رفتند.

در این میان روحانیان و عالمان بزرگ حوزه علمیه نجف یعنی آیات عظام آخوند خراسانی، شیخ عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی نیز با اطلاعات نادرستی که از طرف مشروطه خواهان به آن‌ها می‌رسید به حمایت از مشروطه برخاستند. شیخ فضل الله به تلاش خود برای اصلاح وضع موجود ادامه داد. او در مورد قانون اساسی پیشنهادهایی به مجلس داد. ذکر مذهب جعفری به عنوان مذهب رسمی کشور و اصل نظارت فقها بر قوانین مجلس شورای ملی از جمله این پیشنهادها بود که از هوشیاری و شم سیاسی او حکایت داشت. با این همه مجلس با نظرات وی مخالفت کرد و او به نشان اعتراض مجلس را ترک کرد.

از این زمان شیخ فضل الله مورد حملات ناجوانمردانه روشنفکران غرب‌گرا و فراموسون‌ها و دیگر ناآگاهان قرار گرفت. یکی از نمایندگان در مذاکرات مجلس درباره شیخ فضل الله گفت: چون او ریاستی پیدا نکرد، راه مخالفت پیش گرفت تا از این راه به ریاست برسد!<sup>۲۲</sup>

از آن پس مطرح شدن بحث آزادی مطبوعات دستاویزی برای حمله به مقدمات دینی و مذهبی شد. روزنامه کوکب دری در شماره ۱۳ سال اول خود نوشت: «شما مردم نادان چرا این قدر اعتقاد به این اشخاص دارید که در هزار و سیصد سال قبل به یزید بن معاویه یاغی شد و قشون فرستاد، خود (و) همراهانش را کشتند. حالا این مردم روضه خوانی می‌نمایند، خرج می‌دهند و مال خود را بی جهت تفریط می‌نمایند. يك جماعتی به خاك كربلا اعتقاد دارند، این خاك چه مزیت و برتری با خاك‌های دیگر دارد».<sup>۲۳</sup>

## مخالفت با مشروطه

هر چند که با تلاش شیخ و حمایت عالمان نجف اصل نظارت فقها با تغییراتی به عنوان اصل دوم متمم قانون اساسی تصویب شد،<sup>[۲۴]</sup> شیخ فضل الله

که شاهد توهین روزنامه‌ها به دین و ائمه معصومین علیهم السلام بود، دریافت که هیچ تضمینی برای اصل نظارت فقها و تطبیق قوانین با شریعت اسلام وجود ندارد و اگر اکنون فکری اساسی برای این کار نشود فردا بسیار دیر خواهد بود. وی با حکومت مشروطه مخالفتی نداشت، بحث او در کیفیت این نوع از حکومت در جامعه اسلامی ایران بود. او معتقد بود که قانون اساسی و دیگر قوانین حقوقی و جزایی باید مطابق قوانین اسلام باشد، زیرا مردم ایران مسلمان و پیرو این دین هستند و به همین دلیل پیشنهاد کرد تا عنوان حکومت، مشروطه مشروعه باشد وی بارها گفت: «من والله با مشروطه مخالفت ندارم، با اشخاص بی‌دین و فرقه ضاله و مضله مخالفم که می‌خواهند به مذهب اسلام لطمه وارد بیاورند. روزنامه‌ها را که لابد خوانده‌اید که به انبیا و اولیا توهین می‌کنند».<sup>۲۵</sup>

روبارویی و نبرد دو اندیشه مشروطه و مشروعه، مخصوص تهران نبود و در شهرهای بزرگ دیگر نیز وجود داشت. در رشت آیت الله حاج ملا محمد خمami رشتی، در زنجان آخوند ملا قربان علی زنجان‌ی، در تبریز میرزا محمدحسن مجتهد تبریزی و میرهاشم دَوّچی از طرفداران مشروطه مشروعه بودند.

در تهران نیز آخوند رستم‌آبادی، سید احمد طباطبایی، ملا محمد آملی، شیخ عبدالنبی نوری، سید محمد یزدی، شیخ محمد بروجردی، حاج میرزا لطف الله، حاج آقا نورالله مجتهد عراقی، شیخ علی اکبر مجتهد، سید علی قطب نخجوانی، شیخ محمدعلی پیش‌نماز، آقا جمال‌الدین لافجه‌ای، شیخ علی اکبر طالقانی و... از شیخ فضل‌الله و مشروطه مشروعه حمایت می‌کردند. اما با این همه، تبلیغات مشروطه طلبان چنان قوی و گمراه کننده بود که جو سیاسی و اجتماعی به طور کامل موافق مشروطه خواهان بود و همین موجب شد تا جمعی خواهان تبعید شیخ شوند و گروهی حمله به منزل او را طرح ریزی کنند. شیخ فضل‌الله نیز برای این که پیام خود را بهتر به مردم برساند با همراهان خویش به حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام هجرت کرد و در آن جا متحصن شد.

او در یکی از سخنرانی‌های خویش خطاب به مردم حاضر در حرم فرمود: بارها این را گفته‌ام و باز به شما می‌گویم که من در موضوع مشروطیت و محدود بودن سلطنت هیچ حرفی ندارم و هیچ‌کس نمی‌تواند این موضوع را انکار کند، بلکه برای اصلاح امور مملکت و محدودیت سلطنت و تعیین

حقوق و وظایف دولت قانون و دستورالعمل لازم است. اما می‌خواهم بدانم در مملکت اسلامی که دارای مجلس شورای ملی است، قوانین آن مجلس باید مطابق قوانین اسلام و قرآن باشد یا مخالف قرآن و کتاب آسمانی؟! وی در ادامه قرآن کوچک خود را از جیب بیرون آورد و قسم یاد کرد که من مخالف اساس مشروطیت و مجلس نیستم بلکه اول کسی که طالب این اساس بود من بودم و فعلاً هم مخالفتی ندارم اما مشروطه به همان شرایطی که گفتم که باید قانون اساسی و قوانین داخلی مملکت مطابق با شرع باشد.<sup>۲۶</sup>

تحصن کنندگان برای بیان و توضیح مواضع و اهداف خود روزنامه‌ای به نام لایحه منتشر می‌کردند. و نقاط انحراف مشروطیت و دلایل مخالفت‌های خود را ابراز می‌نمودند. شیخ فضل‌الله در انتقاد از الگوی مشروطه کشور نوشت: «مشروطه ای که در فرنگستان ساری و جاری است با مشخصات خاصی که دارد، شایسته اجرا در ایران نیست». در پاسخ به تهمت‌های مخالفان نوشت:

«ایها الناس! من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم. بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس، بیش از همه کس می‌دانم.. صریحاً می‌گویم، همه بشنوید و به غائبین هم برسانید که من آن مجلس شورای ملی می‌خواهم که عموم مسلمانان آن را می‌خواهند. به این معنی که البته عموم مسلمانان، مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و بر خلاف قرآن و بر خلاف شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانون نگذارند. من هم چنین مجلسی می‌خواهم. پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم. اختلاف، میان ما و لامذهب هاست... قوت اسلام، در این نظامنامه اسلامی است. رفع گرفتاری‌های دنیای شما به همین نظامنامه اسلامی است. ای برادر! نظامنامه، نظامنامه، نظامنامه، اما اسلامی، اسلامی، اسلامی.»

بدین منظور برای اصلاح قانون اساسی و مصون کردن آن از آفات و انحرافات، پیشنهاد نمود که «در نظامنامه اساسی مجلس، بعد از لفظ مشروطه، لفظ مشروعه نوشته شود». مجلس که علی‌رغم تبلیغات فراوان مطبوعات طرفدار، به سبب افشاگری حاج شیخ فضل‌الله به تدریج خود را در معرض بدگمانی مردم به ویژه مراجع و علمای مشروطه خواه نجف اشرف می‌دید، ناچار شد که برای رفع این بدگمانی‌ها براسلامی بودن مملکت

ایران ناسخ بودن شریعت پیامبر اسلامی کافه شرایع را تغییر ناپذیری بودن احکام اسلام، عدم مخالفت مشروطه با احکام شریعت، و تبیین حدود آزادی در چارچوب اسلامی و... تأکید ورزد و به ناشننه حسن نیت، اصل پیشنهادی حاج شیخ فضل الله را با اندکی تغییرات به عنوان «اصل دوم» قانون اساسی، بدین شرح تصویب کرد:

«این مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام، خلدالله سلطانه، و مراقبت حجج اسلامیه، کثرالله امثالهم، و عمه ملت ایران تأسیس شده باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن، مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله نداشته باشد. و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه، بر عهده علمای اعلام، ادام الله برکات وجودهم، بوده و هست. لهدا رسماً مقرر است: در هر عصری از اعصار، هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورای ملی نمایند، پنج نفر از آنها یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا مواردی که در مجلسین عنوان می شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده، هریک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند. رأی این هیأت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود این ماده تا زمان ظهور حضرت حجه عصر عجل الله فرجه، تغییر پذیر نخواهد بود».

بدین ترتیب حاج شیخ فضل الله پس از گذشت سه ماه از تحصن بیرون آمد (۸ شعبان ۱۳۲۵ ق).<sup>۲۷</sup>

پس از این واقعه شیخ فضل الله مشغول درس و بحث علوم اسلامی شد و چون گذشته در موضع مخالفت و در سنگر مبارزه با مشروطیت اروپایی باقی ماند. شیخ و یارانش هر چند در این مرحله فعالیت علمی مخالفت با مشروطه نداشتند وجود آن ها خاری در چشم مشروطه طلبان غربگرا بود. از این رو با جعل تلگرام هایی از طرف علمای نجف شیخ را مُخَل آسایش و مفید معرفی کردند.



جالب توجه این که در یکی از این تلگرام‌ها آمده بود: شیخ فضل‌الله به علت اخلاق و اصلاح مسلمین از درجه اجتهاد ساقط است. این جاعلان جاهل نمی‌دانستند که علم و اجتهاد چیزی نیست که کسی بتواند آن را از دیگری سلب کند. اما ناآگاهی جامعه کافی بود تا این تبلیغات مؤثر واقع شود. پس از آن توطئه قتل شیخ طرح‌ریزی شد و شیخ فضل‌الله مورد حمله مسلحانه قرار گرفت مجروح گردید.

### سقوط و ظهور دوباره مشروطیت

با مرگ مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه به سلطنت رسید. وی دارای خوی استبدادی بود و به هیچ وجه مطیع قانون نبود. علاوه بر این وی پرورش یافته روس‌ها بود و با حکومتی که بر اساس خواست و منافع انگلستان روی کار می‌آمد موافق نبود. از این رو به وسیله سربازان دولتی و قزاقان روسی به مجلس حمله کرد عده‌ای از نمایندگان کشته شدند و برخی دستگیر و تبعید شدند و بساط مشروطه برچیده شد.

خبر حمله به مجلس و کشتن مشروطه‌خواهان موجب شد تا نیروهای شمال به رهبری سپهدار تنکابنی و نیروهای بختیاری به رهبری سردار اسعد بختیاری به تهران حمله کرده، شهر را به تصرف خود درآورند. با شکست نیروهای دولتی و فتح تهران محمدعلی شاه به سفارت روسیه پناهنده شد. فاتحان تهران مجلسی با عنوان مجلس عالی در بهارستان تشکیل دادند.

این مجلس محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و احمدشاه را به پادشاهی برگزید و بقیه مناصب حکومت را بین خود تقسیم کردند. اکثر مشروطه خواهانی که حکومت را به دست گرفتند از عوامل روسیه و انگلستان بودند و به این ترتیب «حکومت و مجلس دوم هر دو به دست فئودال‌ها و خدمتگزاران امپریالیسم افتاد».<sup>۲۸</sup>

حکومت روی کار آمده حتی با معیارهای غربی نیز يك حکومت مشروطه نبود. فاتحان تهران و حامیان مشروطیت یعنی سردار اسعد و سپهدار هیچیک اعتقادی به حکومت ملی نداشتند. زیرا «یکی از عناصر اصلی ایدئولوژی مشروطیت، برانداختن نظام شبه فئودالیسم ایرانی و نفی قدرت‌های محلی حکومت امثال سپهدار و سردار اسعد بود».<sup>۲۹</sup>

## آخرین روزها

مشروطه خواهان پس از برقراری حکومت به تصفیه حساب با مخالفان مشروطه پرداختند. طرفداران استبداد یعنی شاه و درباریان وحشت زده هر کدام به جایی پناه بردند. اما مشروطه مشروعه به رهبری شیخ فضل الله چون کوه مقاوم و استوار بودند.

پیشنهادهای مختلفی به شیخ فضل الله رسید تا به جایی پناهنده شود. سعدالدوله برای او پیام فرستاد که با وزیر مختار روس و انگلیس گفتگو کردم و برای شما جای مناسبی در سفارتخانه تهیه کرده‌ام تا از خطر محفوظ باشید. یاران شیخ فضل الله خوشحال شدند اما شیخ بدون عکس العمل در مقابل این پیام «لاحول و لا قوة الا بالله» می‌گفت.<sup>۳۰</sup>

پیشنهاد شد که اجازه بدهید پرچم هلند را که کشور بی طرفی است بر بام خانه نصب کنیم تا در امان باشید. شیخ با تبسمی استهزا گونه فرمودند: باید پرچم ما را روی سفارتخانه بیگانه نصب کنند. چطور ممکن است که صاحب شریعت به من که از مبلغین احکام هستم اجازه فرماید، پناهنده به خارج از شریعت شوم.<sup>۳۱</sup>

وی در پاسخ پیشنهاد دیگری این چنین فرمود: آیا رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده‌ام حالا بیایم و زیر پرچم بیگانه بروم! سرانجام مشروطه طلبان برای انتقام از شیخ فضل الله به منزل وی حمله کردند و شیخ را به شهربانی بردند. شیخ فضل الله چند روزی در شهربانی بود و در روز سیزدهم رجب برای محاکمه او را به عمارت گلستان بردند. «مدیر نظام نوابی» از مأموران شهربانی و از محافظان شیخ فضل الله ماجرای محاکمه شیخ را این گونه نقل می‌کند.

اعضای دادگاه شش نفر بودند که مقابل آقا روی نیمکت نشستند. شیخ ابراهیم زنجانی به عنوان دادستان دادگاه از آقا سؤال می‌کرد. او در موقع محاکمه به آقا حمله و بی احترامی می‌کرد و يك بار نیز گفت: شیخ! من از تو عالمترم. از مخارج تحصن سؤال شد و آقا برایشان توضیح داد و گفت دیگر پول نداشتیم وگرنه ادامه می‌دادیم. در بین محاکمه آقا اجازه نماز خواندن خواست و آن ها هم اجازه دادند.

آقا عبایش را همان نزدیکی روی کف تالار پهن کرد و نماز ظهرش را

خواند. اما اجازه ندادند که نماز عصرش را هم بخواند. دوباره از تحسن سؤال کردند. در بین محاکمه بی‌پرم خان از در پایین آهسته وارد تالار شد و پشت سر آقا روی صندلی نشست. آقا متوجه او نشد. ولی چند دقیقه‌ای که گذشت حادثه‌ای پیش آمد که وضع تالار تغییر کرد. من در این وقت از آقا قدرت و شجاعتی دیدم که در تمام عمر ندیده بودم و آن وقتی بود که آقا از افراد محاکمه کننده پرسید: «بی‌پرم» کدامیک از شما هستید؟ همه به احترام بی‌پرم از سر جایشان بلند شدند و یکی از آن‌ها با احترام «بی‌پرم» را که پشت سر آقا نشسته بود نشان داد و گفت بی‌پرم خان ایشان هستند! آقا همان طور که روی صندلی نشسته بود و دو دستش را روی عصا تکیه داده بود به طرف چپ نصفه دوری زد و سرش را برگرداند و با حالت خشم و تندی گفت: بی‌پرم تویی؟ بی‌پرم گفت بله و بلافاصله گفت: شیخ فضل الله تویی؟ آقا جواب داد: بله منم! بی‌پرم گفت: تو بودی که مشروطه را حرام کردی؟ آقا جواب داد: بله من بودم و تا ابدالدهر هم حرام خواهد بود. مؤسسان این مشروطه همه بی‌دین هستند و مردم را فریب داده‌اند. پس از آن رویش را برگرداند. در آن موقع که این کلمات با هیبت مخصوصی از دهان آقا بیرون می‌آمد نفس از در و دیوار بیرون نمی‌آمد و همه ساکت و سراپا گوش بودند. تماشاچیان حاضر در تالار وحشت کرده بودند. من می‌لرزیدم و با خود می‌گفتم این چه کار خطرناکی است که آقا در این موقع انجام می‌دهد! بی‌پرم رئیس شهربانی و فرمانده نیروهای انتظامی است. موضوع محاکمه شیخ فضل الله همین چند سؤال پیرامون تحسن بود.

## شهادت

بساط دار و مقدمات اعدام از شب قبل در میدان توپخانه فراهم شده بود. هنگامی که آقا به طرف میدان توپخانه می‌رفت نگاهی به جمعیت و بعد رو به آسمان کرد و گفت: «أَفْوِضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ».<sup>۳۲</sup>

دست حق در دست می‌آمد روان بر پای دار  
تا بلندآوازه سازد بعد از این آوای دار  
آنکه در آیینه اندیشه می‌بیند خدای  
کی کند اندیشه از رنج توانفرسای دار<sup>۳۳</sup>

میدان توپخانه از جمعیت موج می‌زد. نیروهای دولتی مردم را کنار می‌زدند تا راه باز شود. در این لحظه آقا به عقب برگشت و در میان جمعیت خادم باوفایش را دید و گفت نادعلی! او هم بلافاصله خود را به آقا رساند. مردم همه سراپا گوش بودند.

می‌خواستند بدانند او در لحظه آخر چه کاری دارد. در این وقت آقا دست در جیب کرد و کیسه‌ای بیرون آورد و به نادعلی داد و گفت این مَهرها را خُرد کن. او در این لحظه حساس هم دوراندیش و تیزهوش است و برای این که پس از مرگش مشروطه طلبان سندسازی نکنند و از مهرها سوء استفاده نکنند، دستور خُردکردن آن‌ها را داده است. پس از آن آقا را روی چهارپایه قرار دادند و او از آن جا آخرین سخنان خویش را بیان کرد. سخنان او تأکیدی بر موضع اصولی و مکتبی گذشته‌اش بود. وی خطاب به جمعیت تماشاچی فرمود: خدایا! تو خودت شاهد باش که من برای این مردم به قرآن تو قسم یاد کردم. خدایا! تو خودت شاهد باش که در این دم آخرباز هم به این مردم می‌گویم که مؤسسان این اساس بی‌دین هستند و مردم را فریب داده‌اند.

این اساس مخالف اسلام است. محاکمه من و شما بماند پیش پیامبر اسلام. او با وجود ضعف و پیری و بیماری آخرین سخنان خویش را با شجاعت و شهامت کم‌نظیری بیان کرد و تنها ایمان و عشق به يك هدف مقدس است که موجب می‌شود شخصی این چنین در مقابل مرگ و شهادت ایستادگی کند. او در پای دار چنان شجاع بود که گویی دار از هیبت و عظمت او می‌لرزید.<sup>۳۴</sup>

او ز عشق حق سراپا شور و شوق و جذبه بود  
دار در اندیشه از او نه در پروای دار  
هیبت مردانه مرد خدا را دیده است  
گریه خود می‌لرزد از این جذبه سرتاپای دار

قبل از این که ریسمان دار را به گردن وی بیندازند یکی از مشروطه‌خواهان برای او پیغام آورد که شما مشروطه را امضا کنید و خود را از کشتن رها سازید! شیخ فضل الله گفت: من دیشب پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من فرمود که فردا شب مهمان من هستی و من چنین امضایی نخواهم کرد.<sup>۳۵</sup> و بعد از چند لحظه طناب دار را به گردن او انداختند و چهارپایه را از زیر پای وی عقب راندند و طناب را بالا کشیدند.

گاه خورشید از عشق خدا بر نیزه‌ها  
 گاه از شوق خدا خورشید بر بالای دار  
 پرتو خورشید فضل الله نوری تافته است  
 جاودان از مشرق خونین و خونپالای دار<sup>۳۶</sup>

در پای دار مشروطه طلبان شادی می‌کردند. شیخ فضل الله در راه حمایت از شریعت، سرو جان فدا کرد. او با شهادت خویش درس سرافرازی و جانبازی را تعلیم داد.

### پس از شهادت

پس از اعدام جسد شیخ شهید را به حیاط شهربانی منتقل کردند و در وسط حیاط بروی يك نیمکت قرار دادند. مشروطه طلبان و دیگر افرادی که نسبت به دین کینه و عداوت داشتند به جسد نیز حمله کردند. نیروهای مسلح با قنداق تفنگ، دیگران بالگد و... به طوری که خونابه از جسد سرازیر شد. ابتدا از تحویل جسد به خانواده شیخ جلوگیری کردند و بعد از مدتی جسد را تحویل خانواده وی دادند. آنان نیز جسد را در خانه مخفی کرده، پس از حدود هیجده ماه آن را به قم بردند و در یکی از اتاق‌های صحن مطهر حرم حضرت معصومه علیهاالسلام به خاک سپردند.

اعدام شیخ شهید نقاب از چهره مدعیان دروغین آزادی و عدالت برداشت و مردم فهمیدند که مشروطیت سرابی بیش نبوده است. کم‌کم روحانیان دیگر نیز از مجلس و دولت کنار گذاشته شدند و زمینه جدایی دین از سیاست فراهم شد. آیات عظام نایینی، آخوند خراسانی، طباطبایی، بهبهانی و طباطبایی یزدی همگی از شهادت شیخ فضل الله متأثر شدند و دریافتند که واقعیت‌های تلخی در پشت ظواهر فریبنده پنهان بوده است. اما دیگر دیر شده بود.

### امام خمینی و مشروطیت

حضرت امام خمینی با تأیید نظر شیخ شهید در مورد مشروطه مشروع و تجلیل از تلاش او در راه تصویب قانون اساسی موافق با قوانین اسلامی،

انحراف نهضت مشروطیت از مسیر صحیح و اعدام شیخ شهید را کار بیگانگان و عمال داخلی آن‌ها می‌دانست که به موجب ترس از قدرت اسلام و روحانیان به این کار دست زدند.

او در این مورد فرمود: «لکن راجع به همین مشروطه و این که مرحوم شیخ فضل الله رَحْمَهُ اللهُ اِیستاد که مشروطه باید مشروعه باشد، باید قوانین موافق اسلام باشد، در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجی‌ها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می‌دیدند، کاری کردند در ایران که شیخ فضل الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را، یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند».<sup>۳۷</sup>

## پی نوشت

۱. فضل الله نوری، ویکی شیعه، بازیابی: ۴ مرداد ۱۳۹۶
۲. شیخ فضل الله نوری؛ از نقش آفرینی در نهضت تنباکو تا شهادت برای اجرای شریعت، روزنامه خراسان، مورخ چهارشنبه ۱۱/۰۵/۱۳۹۱
۳. پایداری تا پای دار، علی ابوالحسنی (منذر)، ص ۱۳۹.
۴. مکتوبات، اعلامیه‌ها، ... و چند گزارش پیرامون نقش شیخ فضل الله نوری، محمد ترکمان، ج ۲، ص ۳۲۶.
۵. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ص ۲۵۶.
۶. انقلاب ایران، ادوارد براون، ترجمه احمد پژوه، ص ۳۵۵.
۷. خاطرات و خطرات، مهدی قلی هدایت، ص ۱۵۵.
۸. رجال عصر مشروطیت، ابوالحسن علوی، ص ۸۱.
۹. ایدئولوژی نهضت مشروطیت، فریدون آدمیت، ص ۴۲۹.
۱۰. تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۳۱.
۱۱. پیرم خان سردار، اسماعیل رائین، ص ۲۵۲.
۱۲. فرهنگنامه علمای مجاهد، مدخل "نوری، حاج شیخ فضل الله"

۱۳. پایداری تا پای دار، ص ۳۰۵.
۱۴. شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت، ص ۲۹ و ۳۰.
۱۵. خاطرات سیاسی، تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی با مقدمه آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی، ص ۱۷.
۱۶. شیخ فضل‌الله نوری و مشروطیت، مهدی انصاری، ص ۲۶.
۱۷. خاطرات من، جلد اول، حسن اعظام قدسی، ص ۶۲.
۱۸. تحریم تنباکو، ابراهیم تیموری، ص ۱۷۹.
۱۹. مقدمات مشروطیت، هاشم محید مافی، ص ۹۲.
۲۰. فراموشخانه و فراماسوئری در ایران، اسماعیل رائین، ج ۲، ص ۲۰۸.
۲۱. همان، ص ۱۹۵.
۲۲. مکتوبات، اعلامیه‌ها...، ج ۲، ص ۱۴۸.
۲۳. همان، ص ۲۱۱.
۲۴. قانون اساسی و متمم آن، ص ۲۹.
۲۵. تاریخ پیدایش مشروطیت، ص ۱۳۹.
۲۶. تاریخ انقلاب ایران، ابن‌نصرالله مستوفی تفرشی، ج اول، ما به نقل از مکتوبات...، ج ۲، ترکمان، ص ۱۹۴، ۱۹۷.
۲۷. فرهنگنامه علمای مجاهد، مدخل "نوری، حاج شیخ فضل‌الله"
۲۸. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، عبدالهادی حایری، ص ۱۲۲.
۲۹. فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، فریدون آدمیت، ص ۱۳۳.
۳۰. فاجعه قرن، جواد بهمنی، ص ۱۳۹ با تصرف و تلخیص.
۳۱. مکتوبات...، ص ۳۶۲ و ۳۶۳ با تصرف و تلخیص.
۳۲. سوره غافر، آیه ۴۴.
۳۳. احمد خوانساری.
۳۴. شاهین (نهیپ ادبی جنبش)، شمس‌الدین تندرکیا، ص ۲۲۹، ۲۳۴. با تصرف و تلخیص.
۳۵. سید جمال‌الدین و شیخ نوری، برقی، ما به نقل از فاجعه قرن، ص ۱۶۳.
۳۶. احمد خوانساری.
۳۷. صحیفه نور، امام خمینی، ج ۱۸، ص ۱۷۵.

سید محمد سلطان الواعظین شیرازی





سید محمد سلطان الواعظین در سال ۱۳۱۴ هـ. ق در تهران چشم به جهان گشود.<sup>۱</sup> این تاریخ تولد با فرموده خود ایشان - با توجه به مقدمه‌ای که بر شب‌های پیشاور نوشته‌اند و در آن سال سفر خود به این شهر را در سن سی سالگی ذکر کرده‌اند - نیز تأیید می‌شود.<sup>۲</sup> خانواده و اجداد خانواده‌ای که مرحوم سید محمد در آن به دنیا آمد از مهمترین و معتبرترین سادات ایران به شمار می‌رود. نسب شریف وی چنان که مرحوم آیت‌الله العظمی نجفی مرعشی نگاشته‌اند، با ۲۵ واسطه به حضرت موسی بن جعفر، امام کاظم (ع)، می‌رسد<sup>۳</sup> باری، این افتخاری بس بزرگ است که وی از دودمانی سر برآورده است که همگی زندگی خویش را بر بنای ولایت استوار می‌ساخته‌اند:

اولئک آباء فجئنی بمثلهم

اذا جمعتنا یا جریر المجمع

ایشان پدران من هستند؛ ای جریر! (تو هم اگر می‌توانی) زمانی که در مجالس گرد هم می‌آئیم مانند ایشان را بیاور. این سلسله شریفه در ایران - که به حضرت سید امیر محمد عابد فرزند بلاواسطه امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) ختم می‌شود - دارای احترام خاصی در طول تاریخ بوده است. مهاجرت آنها به ایران در زمان مأمون و حضور حضرت ثامن الائمه، حضرت علی بن موسی الرضا (ع)، در مرو صورت گرفته است، بدین شرح که سید امیر محمد عابد به همراه حضرت سید امیر احمد (شاه چراغ) و جمع کثیری از بنی هاشم، از مدینه طیبه به قصد زیارت حضرت رضا (ع)، به سوی ایران حرکت می‌کنند. قافله ایشان به دستور مأمون، خلیفه عباسی، در شیراز متوقف می‌گردد.

پس از این کاروانیان در سراسر ایران متفرق می‌شوند و هر یک دیاری را برای خویش بر می‌گزینند. حضرت سید امیر محمد عابد فرزندان عالی قدری داشته است که افضل آنها در علم و زهد و تقوی، حضرت سید ابراهیم مجاب بوده است. نوادگان او در قرون اخیر به مجابی شهره گشته‌اند. یکی از این سادات جلیل‌القدر مجابی، مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی می‌باشد. وی جد بزرگ مرحوم سلطان الواعظین است. (آقا سید حسن) در مسیر سفری که به مشهد مقدس داشته است، به تقاضای فتحعلی شاه قاجار در تهران اقامت گزیده و به وعظ و خطابه و تبلیغ مشغول می‌شود. وی در سال ۱۲۹۱ هـ. ق در گذشت. بعد از او فرزندش آقا سید قاسم بحر العلوم که به زهد و تقوی مشهور بود ریاست (نقابت) سلسله جلیله سادات شیرازی را به دست گرفت؛ تا آن که ایشان نیز در سال ۱۳۰۸ هـ. ق به رحمت ایزدی پیوست و در کنار پدر

ارجمندش در کربلای معلی مدفون گردید. بعد از ایشان ریاست این خاندان به مرحوم حاج سید علی اکبر اشرف الواعظین پدر صاحب ترجمه، مرحوم سلطان الواعظین رسید. پدر خطیب ارجمند و سید جلیل القدر مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج سید علی اکبر اشرف الواعظین شیرازی، پدر گرامی سلطان الواعظین، شیخ الطائفه و رئیس جمعیت بسیاری از سادات شیراز از پرچمداران دیانت و مروجین مذهب و شریعت بود. ایشان سال‌ها در تهران به ترویج و تبلیغ مشغول بود تا آن که حوادث مشروطه پیش آمد. در این ایام که اختلاف‌های بین گروه‌های مختلف و روحانیت فزونی یافته بود و هر روز حادثه‌ای رخ می‌داد، مرحوم اشرف الواعظین به کرمانشاه نقل مکان کرد و در این شهر ماندگار شد. او در کرمانشاه قدرت و نفوذ بسیاری یافت و در برابر دشمنان دین و معاندین سدی استواری گشت.

وی در ترویج شرع انور و جلوگیری از انحرافات و ایستادگی در برابر ارباب تفکرهای گمراه کننده، نهایت سعی خود را مبذول داشت. آن عالم بزرگوار و غلام با اخلاص درگاه حضرت سید الشهداء (ع)، همواره مورد احترام و توجه مراجع و علمای عصر، همچون آیت الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی، آیت الله العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، صاحب عروه، آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیت الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه بود. وی بعد از تقریباً هشتاد سال زندگی پاک و سراسر خدمت به دین و مردم، در سپیده دم روز سه شنبه ۲۱ شعبان سال ۱۳۵۱ ه. ق در کرمانشاه بدرود حیات گفت. مردم قدرشناس کرمانشاه که سال‌های طولانی از محضر آن واعظ دردمند استفاده کرده بودند، بعد از درگذشت وی نیز تجلیل خوبی از ایشان به عمل آوردند. آنان با تشییع کم نظیری پیکر پاکش را برای انتقال به عتبات عالیات عراق بدرقه نمودند. جنازه ایشان به کربلای معلی منتقل شد و از آنجا که آن مرحوم سوابق طولانی در منطقه عراق داشت، در کربلا نیز استقبال مفصلی به وسیله مردم و علما از جنازه ایشان به عمل آمد. بعد از تشییع وی را در مقبره خانوادگی خودشان، جنب جد گرامیش حضرت سید ابراهیم مجاب، به خاک سپردند. به مناسبت درگذشت مرحوم سید علی اکبر اشرف الواعظین از سوی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره) دروس حوزه علمیه قم تعطیل شد و مجلس ترحیمی نیز از سوی ایشان در مسجد بالاسر حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) برگزار گردید.<sup>۴</sup>

تحصیلات و اساتید سلطان الواعظین در همان اوان کودکی در خدمت پدر

ارجمندش مشغول فراگیری معارف دینی شد و سپس در مدرسه پامنار تهران از محضر اساتید و علمای دیگر بهره‌مند شد. ایشان پس از مدتی، در سال ۱۳۲۶ ه. ق، راهی عتبات عالیات شد و در جوار بارگاه سید و سالار شهیدان، حضرت ابی عبدالله الحسین (ع) در کربلای معلی اقامت گزید و با استعانت از آن وجود شریف، مشغول تحصیل علوم دینی گردید. ایشان در این شهر از محضر اساتیدی همچون آیت‌الله فاضل مرنندی و آیت‌الله شهرستانی کسب فیض نمود.<sup>۵</sup>

وی پس از مدتی به تهران بازگشت و بعد از درگذشت پدر گرامیش در سال ۱۳۵۱ ه. ق از آنجا به قم آمد. او از محضر برخی بزرگان حوزه علمیه قم نیز استفاده نمود.<sup>۶</sup> که برخی از آنها عبارتند از:

۱ - استاد الفقها آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری (ره): ایشان در سال ۱۳۷۶ ه. ق در مهرجرد یزد متولد شد. بعد از تحصیل مقدمات و سطح به عتبات عالیات رفت. در آنجا خرمن دانش اساتیدی همچون حضرات آیات عظام: میرزای بزرگ شیرازی، سید محمد فشارکی و میرزا محمد تقی شیرازی توشه برگرفت. حاج شیخ در سال ۱۳۴۰ ه. ق به قم آمد و به درخواست و اصرار مردم و علما در این شهر مقدس مقیم شد. او مؤسس حوزه علمیه است و عده کثیری از فضلاء و مجتهدین معاصر، از صدقات جاریه آن مرحوم به شمار می‌روند.

ایشان در ۱۷ ذیقعه ۱۳۵۵ ه. ق دار فانی را وداع گفت و در جوار کریمه اهل بیت (ع) حضرت فاطمه معصومه (س)، به خاک سپرده شد. از آثار ایشان کتاب دُرر الفوائد در اصول است و همچنین کتاب النکاح که تقریرات درس ایشان به قلم آیت‌الله آقا میرزا محمود آشتیانی می‌باشد.

۲ - آیت‌الله العظمی حاج سید محمد حجت (ره): ایشان در شعبان ۱۳۱۰ ه. ق در تبریز چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۳۰ ه. ق برای تکمیل مراتب علمی به نجف اشرف رفت و از محضر حضرات آیات عظام: سید محمد کاظم یزدی «صاحب عروه»، میرزای نائینی، شریعت اصفهانی آقا ضیاء عراقی، سید محمد فیروز آبادی و دیگران استفاده کرد. در سال ۱۳۴۹ ه. ق به قم آمد و کرسی تدریس را بر عهده گرفت. ایشان به صفای باطن و پاکی قلب و عشق وافر به درس و بحث مشهور بودند، از آثار به جای مانده‌اش، علاوه بر تربیت شاگردان بسیار، ساخت مدرسه مبارکه حجتیه قم است. او در ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۷۲ ه. ق به رفیق اعلی پیوست.

۳ - آیت الله العظمی آقا سید محمد تقی خوانساری (ره) : آن بزرگوار در رمضان ۱۳۰۵ ه . ق در خوانسار متولد شد. در سن ۱۷ سالگی عازم عتبات عالیات شد و از درس حضرات آیات عظام: ملا محمد کاظم خراسانی «صاحب کفایه»، سید محمد کاظم یزدی، «صاحب عروه» بهره برد. او همگام با میرزا محمد تقی شیرازی و سید ابوالقاسم کاشانی، در جنگ جهانی اول، در مبارزه با استعمار انگلیس شرکت جست و پس از سقوط عراق دستگیر و به هند و چین تبعید شد و بعد از مدت چهار سال در اسارت بود. پس از آزادی به ایران آمد و در قم رحل اقامت افکند. او از علمای معروف و مشهور حوزه علمیه به شمار می رفت و خدمات زیادی را انجام داد تا اینکه در هفتم ذیقعد ۱۳۷۱ ه . ق رخ در نقاب خاک کشید.

۴ - آیت الله آقا میرزا محمد علی شاه آبادی (ره) : آن دانشمند فرزانه در سال ۱۲۹۲ ه . ق در اصفهان پا به عرصه وجود نهاد. مقدمات علوم را در زادگاه خود فرا گرفت و سپس به تهران رفت. از حوزه درس مرحوم آیت الله العظمی حاج میرزا حسن آشتیانی فقه را فرا گرفت، فلسفه و عرفان را نیز از محضر حکیم میرزا هاشم گیلانی و حکیم میرزا ابوالحسن جلوه آموخت. وی مدتی در نجف اشرف در محضر میرزا محمد تقی شیرازی کسب فیض کرد و سپس به تهران آمد و خود به افاضه پرداخت. آن بزرگوار در سال ۱۳۴۷ ه . ق به قم آمد و به تربیت طلاب پرداخت؛ اما بعد از هفت سال بار دیگر به تهران بازگشت. روح بلند آن استاد مسلم اخلاق و عرفان در سال ۱۳۲۸ ه . ق به کوی دوست پر کشید.

سلطان الواعظین حدود پنج سال در قم از محضر اساتید فوق استفاده کرد و سپس به تهران بازگشت. ایشان از عده ای از مراجع و بزرگان حوزه اجازه روایت حدیث و کتب روایی را داشت: حضرات آیات عظام: حاج شیخ عبدالکریم حائری، حاج شیخ عبدالله مامقانی، آقا ضیاء الدین عراقی، حاج سید ابوالقاسم طباطبائی غروی و سید شهاب الدین مرعشی نجفی صورت همه این اجازه نامه ها در پایان کتاب شریف شبهای پیشاور به چاپ رسیده است.

سفر به پیشاور و تشکیل جلسات مناظره سلطان الواعظین سفرهای متعددی به خارج از ایران داشت، وی در همه این مسافرت ها علاوه بر مجالس وعظ و منبر و تبلیغ، با علمای بزرگ فرق و مذاهب نیز به گفتگو و تبادل نظر می پرداخت و آراء و عقاید حقه شیعه را با ایشان مطرح می ساخت. او سفرهایی را به مصر، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین و هندوستان انجام داد، و مهمترین آنها - که مناظره معروف او در آن تحقق یافت و باعث شهرت وی گشت -

سفر به پیشاور بود. ایشان در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هـ. ق که تنها سی سال از عمرشان می‌گذشت، پس از سفر به عتبات و استعانت از سلطان الاولیا حضرت امیرالمؤمنین (ع) راهی هندوستان شد. در کراچی، بمبئی، لاهور، پنجاب، حیدرآباد و بسیاری نقاط دیگر هند مورد استقبال و احترام مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها واقع شد و جلساتی از بحث و مناظره را برقرار کرد. بعد از آن ایشان را به دهلی نو دعوت کردند و جلسه مناظره با عده‌ای از علمای هند را برایشان فراهم ساختند. در بعضی از این جلسات که در دهلی انجام می‌شد، رهبر بزرگ هند مهاتما گاندی نیز شرکت می‌کرد.<sup>۷</sup> بعد از این جلسات سلطان الواعظین به دعوت محمد سرور خان که از متنفذین خاندان قزلباش هندوستان به شمار می‌رفت، برای سخنرانی و خطابه راهی پیشاور شد. این مجلس با حضور جمع زیادی از مردم پیشاور و حومه آن و نیز عده‌ای از علمای فریقین (شیعه و سنی) در امام باره (حسینیه) مرحوم عادل بیک برقرار شد. سلطان الواعظین در این جلسات مباحثی در زمینه خلافت و ولایت و عقاید شیعه مطرح ساخت. در پایان یکی از این سخنرانی‌ها دو تن از علمای کابل نزد سلطان الواعظین آمده و تقاضا می‌کنند در ارتباط با سخنان او با ایشان مناظره کنند. این دو نفر به نام‌های حافظ محمد رشید و شیخ عبدالسلام از آن شب به بعد، پس از نماز مغرب و عشاء در حضور جمع زیادی از علما و رجال و مردم شهر، پیرامون مسائل مورد اختلاف با سلطان الواعظین به گفتگو می‌نشستند. این جلسات پرشور که از شب جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵ هـ. ق شروع شد، تا ده شب به طول انجامید. جلسه مناظره هر شب بعد از نماز مغرب و عشاء تا ۶ یا ۷ ساعت و گاهی نیز تا اذان صبح ادامه می‌یافت. در پیشاور و شهرهای اطراف آن، چون فرق مسلمین در کنار هم زندگی می‌کنند و با یکدیگر در ارتباط هستند، لذا چنین محفلی با استقبال زیادی رو به رو گردید و صورت مذاکرات هر شب، توسط روزنامه‌های محلی منتشر می‌شد. در این مباحثات مسائلی از قبیل: دلالت آیات و روایات بر مقام شیعه، عقاید فرق مختلف شیعه، ظلم و ستم خلفا در طول تاریخ نسبت به شیعه، مذاهب اربعه اهل سنت، احادیث مختلف در فضیلت حضرت امیر (ع)، دلالت آیات مختلف بر شأن و منزلت حضرت امیر (ع)، مسأله سقیفه، شوری، بدعت‌های معاویه، قیام و شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) و بسیاری از مباحث تاریخی و اعتقادی دیگر مطرح شده است. استدلال مرحوم سلطان الواعظین در طول این مناظره، فقط از کتب و منابع اهل سنت می‌باشد، و این خود نشانه تسلط و احاطه آن

بزرگوار به منابع روایی و تفسیری عامه است. این احاطه تا جایی است که در برخی موارد موجب حیرت علمای اهل سنت حاضر در مجلس می‌شود و تحسین ایشان را برمی‌انگیزد. به راستی حضور ذهن و قدرت حافظه ایشان در ذکر منابع و کتب مختلف برای یک مطلب، حیرت‌انگیز است. سید در این مناظره طولانی و کم‌نظیر چنان با صلابت، قدرت و منطق قوی وارد بحث شد که پس از مدت کوتاهی یکه تاز میدان گردید و آقایان بیشتر به مستمع تبدیل شدند، بی آن‌که بتوانند سخنی بگویند. در پایان مذاکرات و شب دهم، تعدادی از رجال و بزرگان حاضر در مجلس به مذهب حقه تشیع مشرف شدند؛ ولی آنچه ثمره جاوید این مناظره پراج به شمار می‌آید، همان کتاب ارجمند «شبهای پیشاور» است.

مؤلف محترم مشروح مذاکرات را که روز بعد از جلسه توسط جراید محلی چاپ می‌شد مجدداً بررسی کرده است و پس از تنظیم در کتابی قطور به چاپ رسانده است. اخلاق مرحوم سلطان الواعظین انسانی سلیم النفس، بلند همت و با اراده بود. در بیان بسیار شیوا و صریح اللهجه و در عین حال مؤدب و عقیف بود. دانشمند محقق، مرحوم محمد شریف رازی، درباره وینوخته است: «او با نگارنده محبت تام داشت و گاه گاهی موفق به زیارتش می‌شدم، وی را عالمی بلند همت، منیع الطبع و کریم النفس می‌دیدم.»<sup>۸</sup>

او عشق سرشاری به اهل بیت (ع) عصمت و طهارت داشت، و این محبت و شیفتگی را با هیچ متاعی مقابله نمی‌کرد. وی عمری را خالصانه در راه تعظیم، تکریم و ترویج خاندان عصمت و طهارت با قلم و بیان خویش جهاد نمود و دمی از این کوشش مدام، را نیا سود. حضرت آیت‌الله حاج آقا موسی شبیری زنجانی - دامت معالیه - می‌فرمودند: «برخی از موثقین نقل می‌کردند، مرحوم سلطان الواعظین در اواخر عمر - که به بیماری قلبی شدیدی مبتلا بود - نیاز به معالجه پیدا کرد. فرزند او با یکی از یهودی‌های متمکن تهران آشنا بود. این شخص یهودی که از طریق فرزند، پدر دانشمندش را می‌شناخت، یک چک سفید به او می‌دهد و می‌گوید این را به پدرت بده و بگو به هر کجا که می‌خواهند برای معالجه بروند. من تمام هزینه آن را خواهم پرداخت. پسر سلطان الواعظین مراتب را به عرض پدر می‌رساند. سید در جواب می‌گوید: من که یک عمر نوکر حضرت سید الشهداء (ع) بوده‌ام، حالا بیایم و از یک یهودی برای معالجه مریضی‌ام پول بگیرم؟ و چک سفید را به صاحب آن پس می‌دهد.» آن مرحوم عاشق و شیفته پیشوای بزرگ مردان تاریخ، حضرت

مولی الموحدين اميرالمؤمنين (ع) بود و در همه تألیفات و بیانات خود، سعی بلیغی در ارائه شناخت بهتر و روشنتر شدن مقام، منزلت و فضیلت آن امام مظلوم داشت. فاضل محترم، آقای کیائی طالقانی از آن مرحوم نقل کردند که فرموده بود: «اگر تمام کتب شیعه هم از بین برود، بنده می‌توانم با اتکا به کتب و منابع عامه خلافت و ولایت حضرت امیر (ع) را اثبات بنمایم.» درگذشت آن مدافع حریم ولایت، پس از سال‌ها تلاش خستگی‌ناپذیر، واپسین سال‌های عمر خویش را با بیماری شدید قلبی می‌گذراند، به طوری که تقریباً در ده سال آخر زندگی کاملاً خانه نشین شد. روح پاک وی سرانجام روز جمعه ۱۷ شعبان المعظم ۱۳۹۱ ه. ق، برابر با ۱۶ مهرماه ۱۳۵۰ ه. ش در تهران از کالبد خویش گسست و به ملاء اعلیٰ پرکشید. آقای شاهرودی تاریخ فوت ایشان را در وفیات العلماء، بیستم شعبان دانسته‌اند و روی جلد شب‌های پیشاور چاپ دارالکتب نیز همین تاریخ نوشته شده است؛ ولی برابر نوشته حک شده بر سنگ مزار ایشان این تاریخ را ۱۷ شعبان ذکر کرده‌اند. بیکرایشان پس از انتقال به قم، با تشییع با شکوهی توسط علماء و فضلاء حوزه علمیه، در جوار بارگاه نورانی حضرت فاطمه معصومه (س) در قبرستان ابوحمزه به خاک سپرده شد. مرحوم رازی نوشته‌اند: «بعد از فوت سلطان الواعظین، آیت‌الله حائری تهرانی، مرحوم حاج سید جواد سه دهی را - که از منبری‌های برجسته تهران بود - در خواب می‌بینند که در باغ بسیار بزرگی با وضع خوشی مقیم است. می‌پرسد: آقای سه دهی چطوری؟ می‌گوید: بسیار خوبم. از وقتی که آقای سلطان الواعظین آمده است، به هر کدام ما (اهل منبر) یک درجه داده‌اند.»<sup>۹</sup> تألیفات مرحوم سلطان الواعظین، اگر چه بیشتر عمر خویش را صرف تبلیغ، وعظ و خطابه کرد و در این جهت هم به حق موفق بود، باز از تألیف و تدوین کتب سودمند و نافع برای جامعه اسلامی غافل نماند.

### این آثار مکتوب عبارتند از:

۱- **شبهای پیشاور:** این کتاب که مهمترین تألیف سلطان الواعظین است، در نوع خود از بهترین آثار در موضوع مربوطه به شمار می‌آید. سید در این کتاب - که مشروح مذاکره و مناظره او در طول ده شب با بعضی از علمای اهل سنت در پیشاور است - اهم موضوعات مورد اختلاف را مطرح نموده و با استدلالی قوی و با استفاده کامل از منابع روایی و تاریخی اهل سنت، مبانی و معتقدات شیعه را به اثبات رسانده است. این کتاب در عین این که مطالب دقیق و

تخصصی اختلافی را آورده است، با نثری شیوا و روان برای همه اقشار علمی قابل استفاده می‌باشد. مطالعه دقیق آن به خصوص برای جوانان، باعث تحکیم مبانی مذهبی و روشن شدن عقاید حقه شیعه می‌گردد. این کتاب شریف و ارزشمند، چندین بار در زمان حیات مؤلف محترم و ده‌ها بار بعد از ایشان، به چاپ رسیده است. این اثر به تازگی با همت سید حسین موسوی به عربی ترجمه شده، و با تحقیق و تعلیق مترجم، به وسیله مؤسسه البلاغ در بیروت تحت عنوان «لیالی بیشاور» به چاپ رسیده است.

**۲- گروه رستگاران:** این کتاب در دو جلد قطور به چاپ رسیده است. موضوعات آن نیز مانند شب‌های پیشاور، بیشتر حول محور اثبات حقانیت شیعه است. مؤلف محترم در جلد دوم کتاب به پاسخ‌نویسی نوشته‌های شهرستانی در ملل و نحل و رد ادعاهای او در مورد شیعه می‌پردازد. وی سپس تفاوت‌های گوناگون شیعه و سنی را به اختصار تشریح کرده و عقاید آنها را مطرح می‌سازد. او بخش پایانی جلد دوم در عقاید شیعیان را، با اتکا به مبانی قرآن و حدیث اثبات می‌کند.

**۳- صد مقاله سلطانی:** چنان که مؤلف محترم خود در مقدمه گفته است: این کتاب مجموعه صد مقاله‌ای است که آنها را پیرامون تورات، انجیل و قرآن کریم، برای درج و چاپ در نشریه دینی پرچم اسلام<sup>(۱)</sup> نگاشته و مقالات مزبور از این نشریه جمع‌آوری شده و پس از تدوین و به وسیله خود مؤلف به چاپ رسیده است. سلطان الواعظین حدود پنجاه مقاله اول را به بررسی تحریف‌های صورت گرفته در تورات و انجیل اختصاص داده است. حدود پنجاه مقاله دیگر را نیز در اثبات مراتب اعجاز و حقانیت قرآن کریم نگاشته است. به هر حال این کتاب، در نوع خود اثر ارزشمندی به شمار می‌رود. از آثار مرحوم سلطان الواعظین شیرازی تنها سه اثر فوق به چاپ رسیده است؛ ولی ایشان تألیفات دیگری نیز دارند که متأسفانه آنها را به زیور طبع نیاراسته‌اند. این آثار به شرح ذیل می‌باشد:<sup>۱۱</sup>

۱- **عقاید سلطانی:** در یک جلد.

۲- **سرادقات سلطانی:** در صفات و علائم مؤمنین، در ۴ جلد.

۳- **فضایح الصوفیه:** در حالات و مناشی پیدایش اهل تصوف.

۴- **مجموعه سلطانی:** به صورت کَشکول در ۱۲ جلد.

۵- **توحید سلطانی:** در معرفت الهی و صفات ثبوتیه و سلبيه، در ۲ جلد.



- ۶ - **معراجیه:** در بیان دلایل عقلیه و نقلیه بر اثبات معراج جسمانی.
- ۷ - **راهنمای اهل توحید:** در صفات و شرایط نبوت و راهنمایان توحید، در دو جلد.
- ۸ - **المآل البینه:** در اثبات وجود امام عصر (ع).
- ۹ - **راه سعادت:** در تشریح ساختار معنوی انسان (اخلاق و صفات حمیده) در ۲ جلد.
- ۱۰ - **حکمت الهی:** حدیث، در دو جلد.
- ۱۱ - **اثبات الحجّه:** در شرایط و صفات امامت و حالات ائمه اطهار، در ۲ جلد. مقالاتی نیز از آن عالم ربانی در مجلات مانند: معارف جعفری، پرچم اسلام و... به چاپ رسیده است. قلم شیوا و روان ایشان، مطالب علمی را برای توده مردم قابل درک و فهم می‌کند شایسته است اهل فضل و تمكن، بعضی از تألیفات سودمند ایشان را که هنوز به چاپ نرسیده است، به زیور طبع بیاریند.

## پی نوشت

- ۱ - زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، حسن مرسلوند، ج ۴، ص ۱۵۴.
- ۲ - شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، ص ۹۲
- ۳ - شبهای پیشاور، بخش تصاویر و اسناد در پایان کتاب
- ۴ - آثار الحجّه، مرحوم شیخ محمد رازی، ج ۱، ص ۱۵۰.
- ۵ - زندگینامه رجال و مشاهیر ایران: حسن مرسلوند، ج ۴، ص ۱۵۴.
- ۶ - آثار الحجّه، مرحوم محمد شریف رازی، ج ۲، ص ۱۵۱.
- ۷ - شبهای پیشاور، سلطان الواعظین، ص ۹۳.
- ۸ - گنجینه دانشمندان، مرحوم شیخ محمد شریف رازی، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۹ - گنجینه دانشمندان، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۱۰ - هفته نامه دینی - طبی پرچم اسلام بین سال های ۱۳۳۰ - ۱۳۲۵ ش به مدیریت دکتر سید عبدالکریم فقیهی شیرازی در تهران منتشر می‌شد. شخصی که به سوی محمد رضا شاه تیراندازی کرد خبرنگار این نشریه بود. رجوع کنید به شناسنامه مطبوعات ایران: مسعود برزین، ص ۱۰۵.
- ۱۱ - برگرفته از مقدمه کتاب گروه رستگاران.





تأمل

# پرسش

رجعت چیست؟ و چه کسانی را شامل می‌شود؟  
و در چه زمانی به وقوع می‌پیوندد؟

## پاسخ

«رجعت»، در لغت به معنای بازگشتن و برگشتن است.<sup>۱</sup> و در اصطلاح به این معناست که عده‌ای از افراد (مؤمنان خالص و مشرکان محض) پس از مردن و قبل از برپایی قیامت دوباره به این دنیا برمی‌گردند. اعتقاد به رجعت، از جمله معتقدات مذهب اهل البیت است که مستند به آیات و روایات متعدد است.

## وقوع رجعت در آیات و روایات

### الف) آیات:

از تدبر در آیات قرآن می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم به دو گونه به مسئله رجعت اشاره نموده است:

**یک.** آیاتی که به وقوع رجعت در آینده اشاره دارد؛ مانند آیه شریفه ۸۲ از سوره نمل که خداوند در این آیه می‌فرماید: «[به یاد آور] روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آنها را ننگ می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!»؛ بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسئله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند؛ چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به «من کل امه فوجا»، (از هر جمعیتی، گروهی) صحیح نیست؛ زیرا در قیامت، همه محشور می‌شوند، چنان‌که قرآن در آیه ۴۷ سوره کهف

می‌گوید: «ما آنها را محشور می‌کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت».

**دو.** آیاتی که به وقوع حوادثی در امت‌های پیشین اشاره می‌فرماید که در واقع نوعی رجعت محسوب می‌شود؛ مانند این آیات:

۱. آیه ۲۵۹ سوره بقره درباره پیامبری است که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوان‌های اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، از خود پرسید چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می‌کند، اما خدا او را یک صد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی؟ عرض کرد یک روز یا قسمتی از آن، فرمود نه، بلکه یک صد سال بر تو گذشت<sup>۲</sup> این پیامبر، عزیر باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی‌کند، مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ است در همین دنیا.<sup>۳</sup>

۲. آیه ۲۴۳ سوره بقره سخن از جمعیت دیگری به میان می‌آورد که از ترس مرگ (و طبق گفته مفسران به بهانه بیماری طاعون از شرکت در میدان جهاد خودداری کردند و) از خانه‌های خود بیرون رفتند خداوند فرمان مرگ به آنها داد و سپس آنها را زنده کرد.<sup>۴</sup>

۳. آیه ۵۵ و ۵۶ سوره بقره درباره بنی اسرائیل می‌خوانیم که گروهی از آنها بعد از تقاضای مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگباری شدند و مردند، سپس خداوند آنها را به زندگی بازگرداند تا شکر نعمت او را بجا آورند.<sup>۵</sup>

۴. آیه ۱۱۰ سوره مائده ضمن بر شمردن معجزات عیسی (ع) می‌فرماید: «تو مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی».<sup>۶</sup>

این تعبیر نشان می‌دهد که مسیح (ع) از این معجزه خود (زنده کردن مردگان) استفاده کرد، بلکه تعبیر به فعل مضارع (تخرج) دلیل بر تکرار آن است و این خود یک نوع رجعت برای بعضی محسوب می‌شود.

۵. آیه ۷۳ سوره بقره در مورد کشته‌ای است که در بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود. قرآن این‌گونه می‌گوید: «دستور داده شد گاوی را با ویژگی‌هایی سر ببرند و بخشی از آن را بر بدن مرده زنده تا به حیات بازگردد (و قاتل خود را معرفی کند و نزاع خاتمه یابد).<sup>۷</sup>

علاوه بر این پنج مورد، موارد دیگری در قرآن مجید دیده می‌شود. همچون داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزی شبیه به رجعت بود و داستان مرغ‌های چهار گانه ابراهیم (ع) که بعد از ذبح بار دیگر به زندگی بازگشتند، تا امکان معاد را در مورد انسان‌ها برای او مجسم سازند که در مسئله رجعت نیز قابل توجه است.<sup>۸</sup>

### (ب) روایات:

امام صادق (ع) در مورد رجعت می فرماید: «به خدا سوگند که روزها و شب‌ها به سر نیاید تا آن که خداوند مردگان را زنده کند و زندگان را بمیراند و حق را به اهلش بازگرداند و دین برگزیده خود را برپای دارد و بر جهان حاکم گرداند». همچنین مأمون به امام رضا (ع) عرض کرد: ای ابوالحسن نظر شما درباره رجعت چیست؟ حضرت فرمودند: «رجعت حقیقت دارد. در میان امت‌های پیشین نیز وجود داشته و قرآن از آن سخن به میان آورده و رسول خدا (ص) فرموده است: هر چه در امت‌های گذشته بوده در میان این امت نیز عیناً و مو به مو پیش خواهد آمد».<sup>۹</sup>

البته روایات در این زمینه فراوان است، ولی به جهت اختصار به همین دو روایت بسنده می‌کنیم.

## وقوع رجعت از منظر عقل و فلسفه

در این جا لازم است به چند مورد از حکمت و فلسفه امر رجعت اشاره نماییم:

### ۱. رسیدن به تکامل

عالم دنیا ظرف فعلیت یافتن قوه‌ها و تکامل استعدادهاست و برای رسیدن به آخرت خلق شده تا موجودات را در دامن خود پرورش داده به تکامل مطلوب برساند. اما از آن جا که عده‌ای از مؤمنان خالص به خاطر موانع و مرگ‌های غیر طبیعی از ادامه این مسیر معنوی باز مانده‌اند. حکمت خدای حکیم ایجاب می‌کند که آنان به دنیا برگردند و سفر تکاملی خود را به پایان برسانند. چنانچه امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر مؤمنی که کشته شود به دنیا برمی‌گردد، تا بعد از زندگی مجدد به مرگ طبیعی بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد به دنیا برمی‌گردد تا کشته شود [و به ثواب شهادت برسد]».<sup>۱۰</sup>

### ۲. کیفر دنیوی

همان‌گونه که خدا در دنیا و قبل از مرگ، بخشی از مجازات‌های ستمکاران به آنان تعلق می‌گیرد، آن دسته از مجازات‌هایی که قرار بود در همین دنیا به ستمکاران تعلق گرفته، اما مرگ مانع آن شد، در زمان رجعت تعلق خواهد گرفت. پس از حکمت‌های رجعت این است که خداوند، هر دو طرف را به

دنیا برمی‌گرداند، تا شخص مظلوم به دست خود داد خود را از ظالم بگیرد. از امام کاظم(ع) نقل شده که فرمود: «مردمی که مرده‌اند به دنیا بازگشت خواهند کرد، تا انتقام خود را بگیرند، به هر کس آزاری رسیده به مثل آن قصاص می‌کند و هر کس خشمی دیده، به مانند آن انتقام می‌گیرد. هر کس کشته شده، قاتل را به دست خود به تقاص خون خود می‌کشد و برای این منظور دشمنان آنان نیز به دنیا برمی‌گردند تا آنها خون ریخته شده خود را تلافی کنند و بعد از کشتن آنها سی ماه زنده می‌مانند، سپس همگی در یک شب می‌میرند، در حالی که انتقام خون خود را گرفته و دل‌هایشان شفا یافته است، دشمنان آنها به سخت‌ترین عذاب دوزخ مبتلا می‌شوند».<sup>۱۱</sup>

بنابراین، هدف از بازگشت مجدد این دو گروه، تکمیل یک حلقه تکاملی برای دسته اول و تنزل به پست‌ترین درجه ذلت برای دسته دوم است و با توجه به این‌که رجعت عمومی نیست و اختصاص به مؤمنان خالص و کافران محض دارد، چنانچه امام صادق(ع) فرمود: «رجعت جنبه عمومی ندارد، بلکه اختصاص به کسانی دارد که به ایمان کامل و شرک خالص رسیده باشند».<sup>۱۲</sup> معلوم می‌شود که این دو مورد از حکمت‌های اساسی رجعت است.

### ۳. یاری دین و شرکت در تشکیل حکومت عدل جهانی

از آیات و روایات متعدد استفاده می‌شود که دین اسلام و حکومت عدل الهی به دست توانمند و با کفایت قائم آل محمد(ص) جهانگیر می‌شود؛ خداوند می‌فرماید: «همانا ما فرستادگان خویش و مؤمنان را در دنیا و روزی که شاهدان بر خیزند، یاری خواهیم کرد».<sup>۱۳</sup>

از ظاهر این آیه استفاده می‌شود که این نصرت دسته جمعی انجام می‌شود نه به صورت فردی. اما از این‌که چنین نصرتی هنوز تحقق پیدا نکرده است، قطعاً در آینده محقق خواهد شد؛ زیرا وعده الهی تخلف‌ناپذیر است. لذا امام صادق(ع) در تفسیر همین آیه می‌فرماید: «به خدا سوگند! این نصرت در رجعت است؛ چرا که بسیاری از پیامبران و ائمه(ع) در دنیا کشته شدند و کسی آنها را یاری نکرد؟ و این مطلب در رجعت تحقق خواهد یافت».<sup>۱۴</sup>

نیز امام باقر(ع) در تفسیر آیه مبارکه: «هو الذی ارسل...»؛ یعنی او کسی است که رسول خود را با دین حق برای هدایت بشر فرستاد تا او را بر همه ادیان پیروز گرداند. فرموده: «یظهره الله عزوجل فی الرجعه»؛ یعنی خداوند دین حق را در رجعت بر سایر ادیان برتری می‌دهد.<sup>۱۵</sup>

## زمان وقوع رجعت

روایاتی در این خصوص وارد شده است که رجعت با اندک فاصله بعد از ظهور ولی عصر (عج) و پیش از شهادت آن حضرت و برپا شدن قیامت واقع خواهد شد.

امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید: «چون زمان قیام قائم (عج) فرا رسد در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب چنان بارانی ببارد که مردم مانند آن را ندیده باشند، سپس خداوند به سبب آن باران گوشت و استخوان مؤمنان را در قبرهایشان برویاند، گویی آنان را می‌نگرم که از طرف جهینه<sup>۱۶</sup> می‌آیند و گرد و غبار موهایشان را می‌تکانند»<sup>۱۷</sup>.

نکته پایانی این‌که براساس روایات اولین رجعت کننده حضرت سیدالشهدا (ع) است. از خود آن امام (ع) این چنین نقل شده: «من نخستین کسی هستم که زمین شکاف می‌خورد و از آن بیرون می‌آیم و این همزمان است با رجعت امیرالمؤمنین (ع) و قیام قائم ما (عج)»<sup>۱۸</sup>.

به همین مضمون روایتی از امام صادق (ع) نقل شده که می‌فرماید: «نخستین کسی که به دنیا برمی‌گردد، حسین بن علی (ع) است، او چندان فرمانروایی می‌کند که بر اثر پیروی، ابروانش بر روی چشمانش فرو می‌افتد»<sup>۱۹</sup>.



## پی نوشت

- [۱]. فرهنگ معین، ج ۲، ص ۱۶۴.
- [۲]. بقره، ۲۵۹.
- [۳]. «فامانته الله ماه عام ثم بعثه».
- [۴]. «فقال لهم الله موتوا ثم احياهم».
- [۵]. «ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون».
- [۶]. «و اذ تخرج الموتى باذنى».
- [۷]. «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى و يريكيم آياته لعلكم تعقلون».
- [۸]. تفسير نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۶ - ۵۵۷.
- [۹]. عيون اخبار الرضا(ع)، ج ۲، ص ۲۰۱.
- [۱۰]. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۰.
- [۱۱]. دوانى، على، مهدى موعود، ج ۱۳، ص ۱۱۸۸، تهران، دار الكتب الاسلاميه.
- [۱۲]. ضميرى، محمدرضا، رجعت، ص ۵۵، تهران، نشر موعود، چاپ دوم، ۱۳۸۰ش.
- [۱۳]. مؤمن، ۱۰.
- [۱۴]. يزدى حائرى، على، الزام الناصب، قم، مؤسسه مطبوعاتى حق بين، ۱۳۹۷ق.
- [۱۵]. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶۴.
- [۱۶]. جبهينه؛ نام محلى است دوران مدينه و قبيله اى به همين نام آمده است. مجمع البحرين، ج ۶، ص ۲۳.
- [۱۷]. ميزان الحكمه، حديث شماره ۶۹۲۸.
- [۱۸]. همان، حديث شماره ۶۹۳۷.
- [۱۹]. همان، حديث شماره ۶۹۳۵.

# پرسش

## اعتقاد و باور یهودیان نسبت به رجعت حضرت عیسی و یا آمدن مسیح موعود چیست؟

### پاسخ تفصیلی

یهودیان نیز مانند اکثر اقوام و مذاهب، به طور قطع، به آمدن یک منجی در آخر الزمان اعتقاد دارند. در کتاب تورات کنونی بشارات زیادی از آمدن و ظهور مصلح جهانی، آمده است.

مستر «اکس» درباره شیوع اعتقاد به ظهور و انتظار پیدایش یک منجی بزرگ جهانی در میان قوم یهود می نویسد: «عبرانیان منتظر قدم مبارک «مسیح» از نسل های گذشته تا به امروز بوده اند و وعده آن وجود مبارک، مکرراً در «زبور» و کتب پیامبران علی الخصوص در کتاب «اشعیا» داده شده است. تا وقتی که یحیای تعمید دهنده آمده به قدم مبارک وی بشارت داده، لیکن یهود آن نبوات (پیش گوئی ها) را نفهمیده با خود همی اندیشیدند که «مسیح» سلطان زمان خواهد شد و ایشان را از ذلت جور پیشگان و ظالمان رهایی خواهد داد و به اعلا درجه مجد و جلال ترقی خواهد داد»<sup>۱</sup>.

در تورات و کتب مختلف آن بشارت های فراوانی از ظهور منجی و شرایط دنیا در قبل و بعد از آن آمده است.

در زبور داود تحت عنوان «مزامیر» در لابلای کتب «عهد عتیق»، نوید هایی به بیان های گوناگون درباره ظهور منجی آمده است. جالب این که مطالبی که قرآن کریم<sup>۲</sup> درباره ظهور حضرت مهدی (عج) از زبور نقل کرده است، عیناً در زبور فعلی موجود است و از دستبرد تحریف و تفسیر مصون مانده است. در زبور آمده است: «... زیرا که شیران منقطع می شوند. اما متوکلان به خداوند، وارث زمین خواهند شد»<sup>۳</sup>.

در کتاب «حجی نبی» چنین آمده است: «یهوه صباپوت چنین می گوید:

یک دفعه دیگر آسمان ها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهیم ساخت و تمامی امت ها را متزلزل خواهیم ساخت و فضیلت جمیع امت ها خواهد آمد... این خانه را از جلال خود پر خواهیم کرد».<sup>۴</sup>

در کتاب «دانیال نبی» نیز آمده است: «... امیر عظیمی که برای قوم تو ایستاده قائم است، خواهد برخاست. بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند، بیدار خواهند شد».<sup>۵</sup>

در کتاب های «زکریای نبی»، «عاموس نبی» و «حزقیال نبی»، نیز بشارت های آمده است.<sup>۶</sup>

پس یهودیان به آمدن یک منجی اعتقاد دارند، حتی امروزه قبول تشکیل یک حکومت یهودی به نام اسرائیل توسط یهودیان، با سوء استفاده از همین آرمان یهودیان بوده است. حدود صد سال پیش عده ای از متفکران یهود گفتند قوم ما این همه سال در انتظار مسیحا، خواری ها را تحمل می کنند، ولی خبری از او نیامد. دیگر انتظار ما به سر آمده و کاسه صبرمان لبریز شده است. جا دارد که خودمان برای پایان دادن به وضعیت موجود برخیزیم. آنان مکتب صهیونیزم را تأسیس کردند و گفتند باید خودمان فلسطین را بگیریم، عموم یهودیان با این کار مخالفت کردند؛ زیرا بر طبق عقایدشان فقط مسیحا (منجی آخر الزمان) می تواند چنین کاری بکند. صهیونیست ها گفتند ما برای قیام مسیحا پایگاهی در فلسطین ایجاد می کنیم. البته قانع کردن قومی که قرن ها با این تفکر زندگی کرده بود مشکل بود، اما آنان با صبر و حوصله فراوان برای این کار تبلیغ کرده و مهاجرانی را به فلسطین بردند. هنوز هم عده ای از یهودیان با توجه به عقاید گذشته شان، تشکیل دولت صهیونیستی را مخالف آرمان مسیحایی یهود می دانند و می گویند باید به سنت انتظار ادامه داد. امروزه افراطی ترین گروه های صهیونیست مانند «گوش امونیم» و افراطی ترین گروه های ضد صهیونیست مانند «نظورای کارتا» به یک اندازه در شوق ظهور مسیحا روزگار می گذارند.<sup>۷</sup>

## مسیحای مورد انتظار یهودیان

یهودیان و مسیحیان هر دو معتقدند که موعود آخر الزمان از ذریه اسحاق است. مسیحیان قائل اند که وی «مسیح بن مریم» است که به دست

یهود کشته شد، خدای متعال او را زنده کرد و به آسمان برد و در آخر دنیا وی را می فرستد تا توسط وی وعده اش را تحقق بخشد. اما یهودیان می گویند: وی (رهبر موعود) هنوز زاده نشده است. آیه ۲۰ صحاح (سوره) ۱۷ سفر تکوین (پیدایش) به وعده خدای متعال به اسماعیل (ع) اشاره دارد، «حنان ایل» مفسر یهودی در حاشیه بر این آیه می نویسد: از پیش گویی این آیه ۲۳۳۷ سال گذشت تا عرب (سلاله اسماعیل) با ظهور اسلام امتی عظیم گردند، ولی ما که ذریه اسحاق هستیم، وعده الاهی درباره ما به خاطر گناهان مان به تأخیر افتاد، اما حتماً وعده الاهی درباره ما، در آینده محقق می شود. [۸]

از برخی از نوشته ها چنین بر می آید که گویا یهودیان در انتظار مسیح هستند و همانند مسیحیان، منجی آخر الزمان خود را مسیح می پندارند. اگرچه تا قبل از ظهور حضرت عیسی این فرضیه بود، اما باید بدانیم که چنین تصویری درباره منجی آخر الزمان غلط است؛ زیرا موعود مورد انتظار یهودیان «ماشیح» (مسیح، مسح شده) خوانده می شود، ماشیح لقب پادشاهان قدیم بنی اسرائیل بود، ولی چون لفظ مسیح به حضرت عیسی اطلاق می شود، دانشمندان برای اشاره به موعود یهود، از واژه «مسیحا» که با توجه به تلفظ لاتینی از روی واژه عبری «ماشیح»، ساخته شده است، استفاده می کنند. [۹]

## پی نوشت

[۱] قاموس کتاب مقدس، ص ۸۰۶، به نقل از مجله تخصصی انتظار، شماره ۱۵، ص ۱۳۹.

[۲] انبیاء، ۱۰۵.

[۳] عهد عتیق، کتاب مزامیر، مزمور ۳۷، به نقل از: تونه ای، مجتبی، موعود نامه، ص ۲۳۰، قم، ۱۳۸۴.

[۴] کتاب مقدس، کتاب حجی نبی، ص ۱۳۶۷، باب ۲، بندهای ۹-۶، به نقل از موعود نامه، ص ۲۳۲.

[۵] کتاب مقدس، کتاب دانیال نبی، ص ۱۳۰۹، باب ۱۲، بندهای ۱-۱۲، به نقل از موعود نامه، ص ۲۳۲.

[۶] فرهنگ الفبایی، مهدویت، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

[۷] توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۲۵ و ۱۲۴ (با تصرف)، سازمان سمت، تهران، ۱۳۸۶.

[۸] مجله تخصصی انتظار، شماره ۱۵، ص ۱۴۶-۱۴۷.

[۹] همان، ص ۱۲۱.

## پرسش

آیا تفسیر نورالثقلین موثق است؟  
نویسنده آن را هم معرفی کنید.

### نویسنده تفسیر نور الثقلین

عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، از محدثان قرن یازدهم و دوازدهم هجری می‌باشد که در خوزستان به دنیا آمد و در شیراز ساکن شد<sup>۱</sup> و در همان جا به نقل و نشر احادیث مشغول گردید. وی مسلک اخباری داشت و محدثی فقیه و شاعر و ادیبی چیره‌دست بود.<sup>۲</sup>

او هم عصر بزرگانی؛ مانند علامه مجلسی (صاحب بحار الأنوار)، شیخ حر عاملی (نویسنده وسائل الشیعه) و علامه بحرانی (صاحب تفسیر البرهان) بود که همه این بزرگواران در نقل و ثبت احادیث شیعه، نقش ارزش‌مندی داشته‌اند. همچنین سید نعمت‌الله جزایری - از محدثان متأخر شیعه - از شاگردان ایشان به شمار می‌آمد.<sup>۳</sup>

در نهایت، حویزی در سال ۱۱۱۲ هجری قمری وفات یافت.<sup>۴</sup> از حویزی، دو کتاب: «شرح لامیه العجم» و «تفسیر نور الثقلین» برجای مانده است.

### تفسیر نور الثقلین

این تفسیر؛ تفسیری روایی (مأثور) است که روایات مختلف را با کوچک‌ترین ارتباط با آیات قرآن، در ذیل آنها ذکر کرده است. نویسنده این کتاب، تقریباً یک دوره کتاب‌های روایی موجود در زمانش را مورد مطالعه قرار داده است و برخلاف برخی تفاسیر مانند تفسیر صافی که هم تفسیر است هم روایت، این تفسیر فقط روایت است و شاید عقیده مؤلفش این بوده که نباید خود ما آیات را تفسیر کنیم، بلکه باید به روایات مفسره اکتفا نماییم.<sup>۵</sup>

از علامه طباطبایی (ره) نقل شده است: «این کتاب، اثر ارزشمندی است که مؤلف آن اخبار پراکنده تفسیری را جمع نموده و تقریباً همه احادیث مأثور از اهل بیت (ع) را در آن گرد آورده و در ترتیب و ضبط و اشاره به منابع آن روایات، به نیکی از عهده آن برآمده است. الحق این اثر از بهترین آثار است که دست پژوهشگر، آن را نگاشته و در گذرگاه زمان به یادگار نهاده است».<sup>۶</sup>

این تفسیر تمام آیات قرآن را دربرنمی‌گیرد و مؤلف در آن، حتی متن آیات قرآن را هم نیاورده است؛ تنها در ضمن نقل روایات که به ترتیب آیه‌ها و سوره‌ها مرتب شده است به ذکر نام سوره‌ها و شماره آیات بسنده کرده است و به نقد و بررسی روایات نیز نپرداخته و در رفع تعارض میان آنها راه حلی ارائه نکرده است.

حویزی در مقدمه تفسیر چنین آورده است: «ظاهر برخی از روایاتی که نقل کرده‌ام با اجماع علمای امامیه مخالف است و مقصود من از نقل آنها، بیان عقیده من نیست و نخواسته‌ام تکلیفی را بشناسانم. بلکه آنها را آورده‌ام تا خواننده بصیر و نکته‌سنج بداند که این روایات، چگونه و از چه طریقی نقل شده است و خود درباره آنها بیندیشد و چاره‌گری کند و در رفع تعارض آنها بکوشد. در عین حال، همراه ذکر روایات، از آوردن معارض آنها نیز کوتاهی نکرده‌ام و بر عهده خواننده است که خود حقیقت را روشن سازد».<sup>۷</sup>

البته اگر مؤلف علاوه بر ذکر روایات، تحلیل و نظر خود را نیز ذکر کرده بود، علاوه بر باز گذاشتن محیط برای تحلیل روایات توسط مخاطب، به او در حل تعارض‌ها نیز کمک می‌کرد.

یکی از نقاط ضعف این تفسیر آن است که با وجود بسیاری از روایات ارزش‌مند و معتبر در آن، مؤلف از نقل روایات بسیار ضعیف، اسرائیلیات، روایات شامل غلو، احادیث موهن و ... خودداری نکرده، و بدون آن‌که تحلیل و توضیحی در مورد آنها ارائه کند، آنها را نقل کرده است.<sup>۸</sup>

برای نمونه؛ در ذیل آیه مبارکه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فُوقَهَا»<sup>۹</sup>، روایتی به امام صادق (ع) نسبت داده که مضمونش آن است که مراد از «بعوضه» امیر مؤمنان و مقصود از «و ما فوقها» پیامبر اکرم (ص) است.<sup>۱۰</sup>

## پی نوشت

- [۱]. ایازی، سید محمد علی، المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص ۷۳، تهران، وزارت ارشاد، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- [۲]. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۳۲۷، مشهد، الجامعه الرضویه للعلوم الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.
- [۳]. همان، ج ۲، ص ۳۲۷.
- [۴]. المفسرون حیاتهم و منهجهم، ص ۷۳۱.
- [۵]. استادی، رضا، آشنایی با تفاسیر (عدم تحریف قرآن و چند بحث قرآنی)، ص ۱۴۸، تهران، نشر قدس، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ش.
- [۶]. به نقل از: عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی و روشهای تفسیر قرآن، ص ۲۱۷، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۳ ش.
- [۷]. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق، رسولى محلاتی، سید هاشم، ج ۱، ص ۲، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
- [۸]. التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۳۲۹.
- [۹]. «خدای را از این که به پشه‌ای - یا فروتر [یا فراتر] از آن - مَثَل زند، شرم نیاید»: بقره، ۲۶.
- [۱۰]. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۴۵.

## پرسش

چه کسی علم تجوید را اختراع کرد؟

### پاسخ

علم تجوید محدوده گسترده‌ای دارد که هم شامل تلفظ صحیح حروف عربی و هم رعایت صفات و ویژگی‌های حروف و دیگر قواعد مربوط می‌گردد. اگر منظور از اختراع این علم، اختراع این نوع گویش باشد، باید آن را به کسانی مرتبط دانست که زبان عربی را ایجاد کردند. البته خالق واقعی زبان‌های طبیعی را باید خدا دانست.

در کتب مربوط به علم تجوید، گفته شده است که واضع عملی علم تجوید، پیامبر اکرم (ص) است که قرآن را با تجوید از جانب خداوند دریافت کرد و به همین شکل آن را به مسلمانان منتقل ساخت.<sup>۱</sup>

اما اگر منظور از اختراع، جمع‌آوری و تدوین و نوشتن این قواعد و علوم باشد، باید آن را مربوط به زمان بعد از بعثت پیامبر دانست؛ زیرا هدف اصلی از مطرح کردن این علم، تصحیح و زیباسازی تلاوت قرآن کریم بود.

قول معروف این است که یکی از شاگردان و یاران امام علی (ع) به نام ابو الاسود دؤلی این علم را تدوین کرد.<sup>۲</sup> ابوالاسود دؤلی، از افراد معروف و مشهور و خوش نام شیعه است که حتی مورد تقدیر و تمجید علمای اهل سنت قرار گرفته است. درباره او گفته شده است که او اولین کسی که با هدایت امام علی (ع) علم «نحو» را تدوین کرد و نام نحو را نیز خود امام برای آن انتخاب کرد.<sup>۳</sup> ذهبی می‌گوید: او از بزرگان شیعه بود که در عقل و درایت، از همه آنها کامل‌تر بود.<sup>۴</sup>

برخی نیز گفته‌اند که واضع علم تجوید، قاسم بن سلام یا خلیل بن احمد فراهیدی و یا افراد دیگری بوده‌اند.<sup>۵</sup> لازم به ذکر است که خلیل بن احمد



فراهیدی نیز از شیعیان حضرت علی بود که علم عروض را پایه‌گذاری کرد و در علم لغت ابداعاتی از خود ارائه کرد که در نوع خود بی نظیر بود.<sup>۶</sup> کتاب لغت معروف «العین» از آثار ماندگار و ارزش مند او است.

### پی‌نوشت

- [۱]. مرصفی مصری شافعی، عبدالفتاح بن السید عجمی بن السید العسس، هدایه القاری الی تجوید کلام الباری، ج ۱، ص ۴۶، مدینه، مکتبه طیبه، چاپ دوم.
- [۲]. رک: «تاریخ اعراب، نقطه و علامت گذاری در قرآن کریم»، سؤال ۲۶۲۶۸.
- [۳]. هدایه القاری، ج ۲، ص ۶۵۲.
- [۴]. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۸۲، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ سوم، ۱۴۰۵ق.
- [۵]. علی الله بن علی ابو الوفا، القول السدید فی علم التجوید، ص ۳۶، منصوره، دارالوفاء، چاپ سوم، ۱۴۲۴ق.
- [۶]. هدایه القاری الی تجوید کلام الباری، ج ۲، ص ۶۴۲.

## پرسش

قرآن یکی از منابع اجتهاد است. آیا فقیه یا عالم دینی بدون هیچ پیش فرضی می تواند به قرآن تمسک کند؟  
اگر جواب منفی است، چه پیش فرض هایی قبل از تمسک به قرآن لازم است؟

### پاسخ اجمالی

۱. آنچه اصلاً در پاسخ به این سؤال می توان گفت، عبارت است از: قرآن مهم ترین منبع شریعت و نخستین مرجع برای به دست آوردن رای دینی است.
۲. بهره برداری از قرآن اعتباری نخواهد داشت، جز آن که دو اصل: حجیت صدوری و حجیت دلالی قرآن اثبات گردد.
۳. مبانی مورد پذیرش فقیه در برداشت از قرآن به دو دسته: صدوری و دلالی تقسیم می شود.
۴. مبانی صدوری قرآن عبارت اند از: الف. قرآن از سوی خدا نازل شده است. ب. قرآن از هرگونه تحریف به زیادت یا نقصان، مصون است. ج. وحی مصون از خطا است. د. پیامبر اسلام هم در تلقی وحی، و هم در ابلاغ آن از هرگونه اشتباه عمدی، یا سهوی معصوم بوده است.
۵. مبانی دلالی قرآن عبارت اند از: الف. خداوند از کلمات قرآن معانی خاصی را اراده فرموده است. ب. در بیان مراد الهی - لاقول در احکام فرعی - از شیوه عمومی مفاهمه و طریقه عقلا عدول نگشته و از بیان رمزی و تمثیلی استفاده نشده است. ج. زمینه فهم معانی اراده شده از آیات فقهی در زمان نزول آیات، برای عقلا وجود داشته است.

د. احکام الهی جهان شمول است و اختصاص به مورد یا موقعیت خاص ندارد، جز آن که منسوخ گشته، یا متغیر بودن آن اثبات گردد.

## پاسخ تفصیلی

از نگاه همه فرق و مذاهب اسلامی، قرآن به عنوان اولین و مهم ترین منبع در اسلام شناخته شده است و همگان نسبت به این امر اذعان و اعتراف دارند که اولین منبع شریعت و نخستین جایی که برای به دست آوردن رای دین در زمینه های مختلف به آن رجوع می شود، قرآن؛ یعنی معجزه باقی رسول اکرم (ص) و مهیمن بر کتب آسمانی گذشته، می باشد. در واقع با این نظر دو اصل در زمینه برداشت از قرآن کریم پذیرفته شده است:

۱. قرآن سند الهی و حجت خدا بر انسان است و هم اکنون آنچه به نام «قرآن» در دسترس همگان است، همان قرآنی است که از سوی خداوند نازل گشته و هیچ عنصر غیر خدایی - چه به عمد و چه به خطا - در آن راه نیافته است؛ یعنی قرآن موجود، حجیت صدوری دارد.

۲. پیام قرآن قابل دسترسی است و برای دست یابی به رای دین می توان به آن مراجعه کرد؛ یعنی قرآن علاوه بر حجیت صدوری، حجیت دلالتی نیز دارد.

بنابراین، وقتی فقیه برای استنباط احکام شرعی، قرآن را منبع اجتهاد خود قرار می دهد و از آن برای رسیدن به حکم فقهی استفاده می کند، پیش از آن که به سراغ قرآن برود، مجموعه ای از مبانی را در جهت صدور قرآن و مجموعه ای دیگر را در جهت دلالت آن پذیرفته است؛ زیرا اگر کوچک ترین شبهه ای را در صدور یا دلالت قرآن موجود بپذیرد، هرگز نخواهد توانست آرای خود را به قرآن و وحی مستند سازد و احکام مستفاد از آن را به خدا و دین او نسبت دهد.

### مبانی صدوری عبارت اند از:

۱. قبل از هر چیز فقیه می پذیرد که قرآن از سوی خداوند متعال نازل گشته است؛ زیرا اگر قرآن از سوی خدا نبود وجهی نداشت که فقیه برای

دست یابی به رای دین به آن مراجعه کند. و وقتی گفته می شود که قرآن از سوی خداست به این معناست که:

الف. مفادی که در قرآن آمده از سوی خداست.

ب. الفاظ مفرد و ترکیب هایی که در قرآن آمده، از سوی خداوند است؛ یعنی خود الفاظ ترکیبات و آیات، و حیانی است.

ج. این نحوه چینش آیات در کنار یکدیگر که سوره ها را تشکیل داده، و نیز ترتیب سوره ها در کنار یکدیگر که قرآن را به وجود آورده، و حیانی است.

۲. فقیه می پذیرد که قرآن امروز همان قرآنی است که در صدر اسلام بوده و تمام آیاتی که در این مجموعه به نام قرآن جمع آمده، وحی الهی است؛ یعنی نه چیزی به این مجموعه افزوده و نه از آن کاسته شده است. از این رو؛ مبنای حاضر هم می تواند در ضمن بحث تحریف بررسی شود و هم در زمره مسئله تواتر قرآن قرار گیرد.

۳. فقیه می پذیرد که وحی مصون از خطاست؛ یعنی این علم الهی که به صورت وحی نازل شده، بدون تغییر و تحول به پیامبر اکرم (ص) رسیده است. در این جا سخن از این نیست که پیامبر چیزی غیر از آنچه بر او وحی شده، بر زبان نیاورده، یا در تلقی وحی اشتباه نکرده است، بلکه مطلب این است که در خود انتقال وحی از علم الهی به پیامبر (ص) خطایی رخ نداده است.

۴. فقیه می پذیرد که رسول گرامی اسلام (ص) از هر گونه اشتباه عمدی، یا سهوی معصوم بوده است؛ یعنی افزون بر آن که در خود وحی خطایی رخ نداده، پیامبر نیز، چه در تلقی و دریافت قرآن، و چه در رساندن آن دچار سهو و نسیان نگشته است.

### مبانی دلالتی عبارت اند از:

۱. فقیه با این مبنا که خداوند از کلماتی که در قرآن آمده معانی خاصی را اراده کرده است، به سراغ قرآن می رود. این مبنا اگر چه به ظاهر خیلی واضح است، ولی می تواند مورد مناقشه جدی برخی از مکاتب فکری غربی قرار گیرد.

برخی از متفکران معتقد به هرمنوتیک (Hermeneutics) نسبی گرامی گویند؛ هنگامی که یک نقاش تابلویی را نقاشی می کند، ممکن است شما با دیدن آن بگویید که غم خود را بیان کرده و شخص دیگری بگوید خوشحالی خود را نشان داده است و سرانجام شخص سومی معتقد شود که او عصبانیت خویش را بیان کرده است. حال اگر پرسیده شود کدام یک سخن درستی

است؟ باید گفت: همه این اظهار نظرها درست است و هر کسی هر معنایی از آن تابلو برداشت کند، فهمی صحیح و معنایی مقبول به دست آورده است.

چنین اعتقادی در واقع به این معناست که این تابلو پیام خاصی ندارد تا فهم دیگران با آن سنجیده شود. او چیزی را به تصویر کشیده که فاقد معنای نهایی است و هر کس هر معنایی که مطابق با ذهنیت خویش و متناسب با سنت و فرهنگ خاص خود از آن به دست می‌آورد، درست است.

بر این اساس، هر تفسیری که از متون دینی به عمل آید، در بند سنت (Tradition) و فرهنگ خاص مفسر است و همواره فهم دینی فهمی عصری و وابسته به ذهنیت مفسران است. گاهی در بین اندیشمندان اسلامی این نغمه به گوش می‌رسد که در پس آیات قرآنی معنای مشخصی وجود ندارد، تا جست‌وجو و کشف شود، بلکه گستره‌ای گسترده و عرضی عریض برای فهم‌ها وجود دارد که هر کس هر معنایی را که بفهمد درست خواهد بود.

بنابراین، فقیه در برداشت از قرآن این مبنا را که خداوند از آیات قرآنی معنایی خاصی را اراده فرموده یک اصل مسلم گرفته است؛ زیرا معنای استنباط احکام از قرآن این است که فقیه نهایت سعی خود را به کار می‌گیرد تا معنایی‌ای را که در ورای آیات الهی است و خداوند با این الفاظ و عبارات در صدد بیان آن بوده است به دست آورد. از این‌رو؛ صواب و خطا در فهم قرآن و این‌که: «للمصیب اجران و للمخطی اجرٌ واحد»،<sup>۱</sup> معنا پیدا می‌کند.

۲. قرآن کریم در بیان مراد الهی. لا اقل در وادی احکام فرعی و مرتبط به عمل مکلفان.<sup>۲</sup> از بیان رمزی استفاده نکرده، بلکه همان شیوه عمومی عقلا را در مفاهمه به کار گرفته است؛ یعنی خداوند در بیان مقاصد خود همان روش عقلا را انتخاب کرده است.

در علم اصول درباره حجیت ظواهر گفته می‌شود: «ظواهر الفاظ حجت است»؛ یعنی آنچه از ظاهر سخن متکلم فهمیده می‌شود، عقلا همان معنا را بر عهده متکلم می‌گذارند. ولی این مطلب چه ارتباطی با شارع دارد؟ چگونه می‌توان این قاعده و کبرای کلی را در مورد بیان شارع جاری دانست و با چه مبنایی می‌توان ظهورات بیان شارع را بر عهده او گذاشت؟ این مطلب در صورتی به شارع مرتبط خواهد شد که پذیرفته باشیم خداوند متعال در قرآن و رسول گرامی اسلام (ص) و امامان معصوم (ع) به همان شیوه عقلا

سخن گفته‌اند و سبک بیانی جداگانه‌ای تاسیس ننموده‌اند. به طور کلی، سرایت دادن احکام گفت‌وگوهای عرفی به سخنان شارع مبتنی بر پذیرش این مبناست که شارع نیز به شیوه عقلا سخن گفته است.

۳. زمینه فهم معانی اراده شده از آیات الهی. لاقلاً در حوزه احکام فقهی. در زمان نزول آیات برای عقلا وجود داشته است؛ یعنی آیات احکام به گونه‌ای بوده که مردمان آن روزگار با یک فهم صحیح عرفی می‌توانستند به مراد الهی نایل آیند و تکلیف مورد نظر را دریابند و اگر احیاناً به آن مراد نرسیده‌اند از آن جهت نبوده که اصولاً زمینه فهم وجود نداشته و فرهنگ آن روزگار اجازه دسترسی به آن را نمی‌داد و به مرور ایام و تکامل دانش‌ها و پدید آمدن فهم‌های نو آن مطالب مکشوف شده است، بلکه به دلیل خطای فکری خودشان از آن مطلب غفلت کرده و یا آن را به اشتباه فهمیده‌اند. مثلاً گاهی اتفاق افتاده که راوی در ذیل روایتی که از امام (ع) نقل کرده، برداشت شخصی خود را نیز ذکر کرده است، ولی فقیه روزگار ما از آن روایت مطلب دیگری می‌فهمد و برداشتی مخالف فهم راوی دارد و در عین حال فهم خود را صائب و فهم راوی را تخطئه می‌کند. حال اگر بر این فقیه اعتراض شود که چگونه دریافت راوی که فهم روزگار صدور روایت از معصوم (ع) است، کنار گذاشته شده و فهمی نو، با این همه فاصله زمانی، به جای آن نشسته است، پاسخ می‌گوید: این معنا که من از روایت فهمیده‌ام، همان روزگار نیز قابل فهم بوده است و مراد امام (ع) از روایت در همان روزگار همین بوده، ولی راوی اشتباه کرده و معنای متفاوتی را فهمیده است.

فقیه نمی‌گوید آنچه امروز فهمیده می‌شود مربوط به این زمان است و در زمان صدور روایت فهمی دیگر در اذهان عقلا بوده است. او فهم خود را جانشین فهم پیشین نمی‌داند. او به فهم سیال و متغیّر تن نمی‌دهد. آن جا که فهم او مخالف برداشت‌های پیشینیان است، اصولاً فهم پیشینیان را تخطئه می‌کند که به اشتباه، فهم خود را مراد روایت خوانده‌اند. فقیه هرگز ملتزم به تحول فهم دینی نیست و هر فهمی را در جای خود صحیح و مطابق مراد شارع نمی‌داند. او معتقد است مفاد دین، ثابت است و آنچه که خدا، رسول و امام از آیه و حدیث اراده فرموده‌اند، یک معنای معینی است که امکان دارد فقیه به آن برسد و یا نرسد.

اگر فقیه بگوید فهمی که امروز به آن رسیده نتیجه پیشرفت علم بوده و در زمان نزول قرآن برای کسی چنین فهمی میسور نبوده است، یقیناً این

استنباط و این فهم، اعتباری و ارزشی نخواهد داشت. سرسخن آن است که خداوند این احکام را برای همه آدمیان فرستاد و همگان را به این تکالیف مکلف نموده است. چنان نیست که مخاطب حکمی در قرآن فقط مردمانی که هزار سال بعد به دنیا می‌آیند باشند، و یا مردمان هزار سال قبل، تکلیفی دیگر داشته باشند و خداوند در یک بیان چند اراده تشریحی از یک عمل خاص.<sup>۳</sup> آن هم اراده‌ای که زمامش به دست تاریخ و تحول سنت‌ها و فرهنگ‌ها و تغییر فهم‌ها سپرده شود، داشته باشد.

علت این‌که ما امروز بیش از گذشتگان به علم اصول نیاز داریم، این است که ما از زمان نزول قرآن یا صدور حدیث فاصله گرفته‌ایم. مردمان آن روزگار در فضای فرهنگی زمان خود - که زمان شارع نیز بود - آنچه را که علی‌القاعده می‌بایست فهمیده شود، می‌فهمیدند. ولی امروز با توجه به فاصله زمانی بسیار و تحول فضای فرهنگی و تغییر زبان روزمره امکان مفاهمه سریع و آسان بین شارع و امت، که همان هم زمانی و هم زبانی و پیوند فرهنگی متکلم و مخاطب می‌باشد، از میان رفته است. از این‌رو؛ وقتی بخواهیم آیات و روایاتی را که هزار و اندی سال قبل بیان شده، بفهمیم ناگزیر باید به کلیدهای عمومی فهم الفاظ، که اختصاص به زمان خاصی ندارد، تمسک جوییم تا از این طریق اثبات شود معنایی که امروز فهمیده می‌شود، همان است که آن روز نیز علی‌القاعده فهمیده می‌شده است. و این همان امری است که در بحث الفاظ علم اصول مطرح می‌شود.<sup>۴</sup>

۴. آیات قرآن اختصاص به موارد نزول ندارد. اگر چه بسیاری از آیات شان نزول خاصی دارند و ناظر به موقعیت ویژه‌ای می‌باشند، ولی فقیه از آنها برای پاسخ به سؤالات خود بهره‌برداری می‌کند و آنها را آیاتی که تاریخ مصرفشان سپری شده، نمی‌شمارد؛ زیرا او این مبنا را پذیرفته که این آیات اختصاص به موقعیت خاصی ندارند و آنچه در ضمن آنها بیان گردیده، مادامی که نسخ نشده باشند، مربوط به همه زمان‌ها و مکان‌هاست. به عبارت دیگر، آیات قرآنی و احکام وارد شده جهان‌شمول می‌باشند. ژرف‌نگری و دقت در این مطلب باعث شده بحث «ثابت و متغیر» مطرح شود که در تعبیر حضرت امام خمینی (ره) از آن به نقش زمان و مکان در اجتهاد یاد شده است.

اما این‌که چگونه بحث از نظریه ثابت و متغیر به میان می‌آید و در پاره‌ای موارد قاعده کلامی جهان‌شمول بودن و ثبات احکام، استثنا می‌پذیرد و وجود احکامی که صرفاً صبغه موردی دارند، پذیرفته است، مطلبی

است که نیاز به توضیح بیشتری دارد. اجمالاً پاسخ این است که احکام متغیر و موقعیتی نیز به نوعی برخاسته از احکام ثابت و جهان شمول اند؛ زیرا آنها بر اساس ملاک‌های ثابت و با توجه به شرایط خاص و ویژگی مورد صادر گشته‌اند.

بحث «ثابت و متغیر» در اندیشه فقهی فقهای قدیم نیز وجود داشته و احکام متغیر به صورت اجمالی پذیرفته شده بوده است، ولی چون غالب احکام دین را ثابت می‌دیدند، در برخورد با احکام و این‌که آیا ثابت است یا متغیر درنگ نمی‌کردند و این اصل را که «احکام دینی ثابت است مگر آنچه که خلافش ثابت شود»، ملاک عمل خویش قرار می‌دادند.<sup>۵</sup>

## پی نوشت

[۱]. یعنی آن‌که به معنای واقعی برسد دو پاداش و آن‌که خطا کند یک پاداش خواهد داشت.

[۲]. تاکید می‌شود: «لااقل در وادی احکام شرعی»؛ چون برخی معتقدند در بحث‌های خارج از دایره فقه و احکام فرعی، فی المثل در بیان معارف بلند و معانی ژرف فلسفی عرفانی و اصولاً در حوزه عقاید، خداوند دارای زبانی خاص بوده و با رمز و تمثیل با بندگان سخن گفته است.

[۳]. توجه شود که این بحث غیر از مسئله بطون قرآن است؛ زیرا اولاً بطون قرآن عمدتاً در بیان معارف - غیر از آیات فقهی است. ثانیاً: آن معانی متعددی که در پس یکدیگر قرار دارند - چه طولی و عمقی و چه عرضی و متباین با یکدیگر به فرض تحقق - همگی مراد الهی هستند و چنان نیست که روزگاری یک معنا و روزگاری دیگر معنای دیگری مراد باشد. به همین جهت است که برداشت‌های شخصی برخی عارفان از پاره‌ای آیات را که مستند به هیچ دلیل شرعی نیست، نمی‌توان بطن و مراد الهی دانست.

[۴]. ر.ک: صدر، سید محمد باقر، المعالم الجدیدة، ص ۵۱ - ۵۴.

[۵]. هادوی تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، ص ۳۳ - ۴۱، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.



## پرسش

«صهر» چه معنایی دارد؟ و لقب کدام امام است؟

### پاسخ

در برخی از منابع روایی «صهر» به عنوان یکی از القاب امام علی (ع) ذکر شده است.<sup>۱</sup>

صهر به معنای داماد و خویشاوند است<sup>۲</sup> و امام علی (ع) چون داماد پیامبر اکرم (ص) بود، به این نام و لقب توصیف شدند.

واژه «صهر» در قرآن کریم نیز آمده است:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا».<sup>۳</sup>

که بر پایه برخی از منابع شیعه<sup>۴</sup> و اهل سنت<sup>۵</sup> این آیه در شأن امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س) نازل شده است؛ یعنی آن دو مصداق بارز و آشکار آن هستند.

مانند این که در روایاتی آمده است:

پیامبر خدا (ص) فرمود: «من و علی نوری بودیم که در پیشانی حضرت آدم قرار داشتیم، آن گاه از صلب های پاک و پاکیزه به رجم های پاک و مطهره انتقال یافتیم تا این که در صلب عبد المطلب جایگزین شدیم. آن نور به دو قسم تقسیم شد، یک قسم آن در وجود عبد الله و قسم دیگر آن در وجود ابوطالب جای گرفت، من از عبد الله و علی از ابوطالب خارج شدیم، این است معنای سخن خدای تعالی که می فرماید: الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا».<sup>۶</sup>

سدی درباره سخن خداوند: «الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» گفت: این آیه در مورد پیامبر و علی نازل شده که پیامبر دخترش فاطمه را به علی داد و او هم پسر عموی پیامبر بود و هم با دخترش ازدواج کرده بود، یعنی هم نسبت خویشاوندی داشت و هم داماد او بود.<sup>۷</sup>

## پی نوشت

- [۱]. ابوعلی اسکافی، محمد بن همام، منتخب الأنوار فی تاریخ الأئمه الأطهار (ع)، ص ۵۳، قم، دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۱۵۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۹۰ق.
- [۲]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن، ص ۴۹۴، بیروت، دارالقلم، چاپ اول؛ بستانی، فؤاد افرام، مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، ص ۵۶۰، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش.
- [۳]. «او کسی است که از آب، انسانی را آفرید سپس او را نسب و سبب قرار داد [و نسل او را از این دو طریق گسترش داد] و پروردگار تو همواره توانا بوده است»؛ فرقان، ۵۴.
- [۴]. رک: فرات کوفی، ابوالقاسم، تفسیر فرات، تحقیق: محمودی، محمد کاظم، ص ۲۹۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام)، ج ۲، ص ۱۸۱، قم، انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق؛ محدث اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ج ۱، ص ۳۱۶، قم، منشورات الرضی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق؛ دیلمی، حسن، غرر الأخبار و درر الآثار، ص ۱۳۹، قم، دلیل ما، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- [۵]. حسکانی، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۵۳۸، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق؛ ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف والبیان عن تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۴۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق؛ اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۸، ص ۱۱۹، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
- [۶]. اثبات الوصیه، ص ۱۳۳.
- [۷]. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۵۳۸.

## پرسش

مقصود از این که «قرآن، ظاهر و باطنی دارد»، چیست؟  
آیا امامان (ع) از شیوه تفسیر باطنی استفاده می‌کردند؟

## پاسخ

در روایات متعدد وارد شده است که قرآن، ظاهر و باطنی دارد است؛ مانند: پیامبر خدا (ص): «هیچ آیه‌ای از قرآن نیست، مگر این که ظاهری و باطنی دارد، و هیچ حرفی<sup>۱</sup> از آن نیست، مگر این که تأویلی دارد و تأویل آن را جز خدا و ریشه‌داران در دانش، کسی نمی‌داند<sup>۲</sup>». امام باقر (ع): «... کتاب خدا، ظاهر و باطنی دارد و معانی‌ای، ناسخی و منسوخی، محکم و متشابهی، قانون‌ها و مَثَل‌هایی، فصل و وصلی، و حروفی و تصریفی. پس هر کسی ادعا کند که کتاب خدا مُبهم است، هم خود به هلاکت افتاده و هم دیگران را به هلاکت کشانده است»<sup>۳</sup>.

## تحقیق درباره شمار بطن‌های قرآن

بر اساس دسته‌ای از احادیث که در برخی از کتاب‌های حدیثی و غیر حدیثی آمده، بطن قرآن تا «هفت بطن» شمرده شده است؛ مانند این که پیامبر خدا (ص) فرمود: «قرآن، ظاهری دارد و باطنی، و باطن آن هم باطنی دارد تا هفت بطن»<sup>۴</sup>. اما «سبعین بطناً» (هفتاد بطن)، نیز مشهور شده است که بر پایه تحقیق و جست‌وجو؛ مبدأ این شهرت، روایاتی هستند که در شماری از منابع غیر حدیثی آمده‌اند؛ از جمله:

۱. کتاب «ختم الاولیاء» حکیم ترمذی (قرن سوم).<sup>۶</sup>

۲. تفسیر «إعجاز البیان» صدر الدین قونوی (متوفای ۶۷۱ق). وی در تبیین «بطون قرآن و اسرار حروف» آورده است: سرّ بطون قرآن، برای هر کس کشف نمی‌شود که پیامبر خدا (ص) درباره آن فرموده: «قرآن، ظاهر و باطنی دارد تا

هفت باطن» و در روایتی «تا هفتاد باطن».<sup>۷</sup>

۳. سید حیدر آملی، از عرفای امامیه در قرن هشتم، در «جامع الأسرار»، ضمن اشاره به این حدیث، به احادیث دیگری که بطون قرآن را «هفت صد باطن» و «هفتاد هزار باطن» می‌دانند نیز اشاره کرده است.<sup>۸</sup>

و کتاب‌های غیر حدیثی دیگر که این مطلب در آنها تکرار شده است.<sup>۹</sup>

این احتمال هم وجود دارد که کلمه «سبعه» در هنگام رونویسی از منابع حدیثی، تصحیف شده و به «سبعین» تبدیل شده باشد.

## معنای ظاهر و باطن قرآن

معنای «ظاهر» این است که: وقتی قرآن را مطالعه می‌کنیم با دقت و تدبر در آیات، مطالبی را می‌فهمیم که مطابق با ظاهر آیات بوده و طبق اصول محاوره می‌توان به آن احتجاج نمود و هر کسی که با اصول محاوره زبان عرب آشنا باشد، از عبارات قرآن همان معانی و مطالب را می‌فهمد. به دیگر سخن؛ ظاهر لفظ قرآن، معنایی ساده دارد که با مراجعه به آن برای افراد آشنا به زبان عربی قابل فهم است. اما «باطن» این چنین نیست که هر کسی آشنا به محاوره زبان عرب باشد بفهمد؛ زیرا معنای باطنی، مدلول لفظ قرآن نیست، بلکه با مراجعه به آیات دیگر و روایات باید فهمیده شود.<sup>۱۰</sup>

علامه طباطبایی (ره)، پس از آن که روایات دلالت کننده بر اشمال قرآن بر ظاهر و باطن را یادآوری می‌کند، در بخشی دیگر، درباره تعریف آن دو می‌گوید: «ظاهر آیه، همان معنای روشن و آشکار آن است و باطن آیه، آن معنایی است که در پس معنای ظاهر جای گرفته، چه آن معنای باطن، یکی باشد یا بیشتر، و چه با معنای ظاهر نزدیک باشد، به گونه‌ای که برای ارتباط با آن نیاز به واسطه نداشته باشد، یا آن که میان آن دو، فاصله‌ای باشد به شکلی که ارتباط باطن با ظاهر نیازمند واسطه باشد».<sup>۱۱</sup>

## معنای ظاهر و باطن قرآن از نگاه احادیث

در روایات ظاهر و باطن قرآن با نگرش‌های متعدد؛ مانند عقیدتی و اخلاقی معنا شده است که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. پیامبر خدا(ص): «[قرآن] کتابی است که در آن، تفصیل و بیان و تحصیل [حقایق] است. سخن قاطع است و شوخی نیست. ظاهر و باطن دارد. ظاهرش حُکم است و باطنش علم. ظاهرش زیباست و باطنش ژرف. ستارگانی دارد و ستارگانش ستارگانی دارند...»<sup>۱۲</sup>.
۲. امام علی(ع): «هیچ آیه‌ای نیست، مگر آن که چهار معنا دارد: ظاهر و باطن و حد و مُطَّلَع. ظاهر، تلاوت است. باطن، فهمیدن است. حد، احکام حلال و حرام است و مُطَّلَع، آنچه خداوند با آن آیه از بنده خواسته است»<sup>۱۳</sup>.
- عَلَمَه طباطبایی(ره) در ذیل این حدیث می‌گوید: مراد از تلاوت، آن چیزی است که ظاهر لفظ بر آن دلالت دارد، به دلیل آن که امام(ع) ظاهر را از اقسام معانی شمرده است. مراد از فهم - که امام(ع) باطن را به آن تفسیر کرد - معنای باطنی آن ظاهر است. مراد از سخن ایشان که: «حد، احکام حلال و حرام است»؛ ظاهر معارف الهی است که در حدّ ابتدایی یا متوسط از قرآن دریافت می‌شود، در مقابل مُطَّلَع که مرتبه عالی این دریافت است. نیز ممکن است بگوییم که حد و مُطَّلَع، دو امر نسبی هستند، هم‌چنان که ظاهر و باطن نسبی هستند. بنابراین، هر مرتبه بالاتر نسبت به پایین ترش، مُطَّلَع است.<sup>۱۴</sup>
۳. امام علی(ع): «ظاهر قرآن؛ عملی واجب، و باطنش؛ علمی نهفته و در پرده است، ولی در نزد ما معلوم بوده و نوشته شده است»<sup>۱۵</sup>.

### نمونه‌هایی از تفسیر باطنی در احادیث

یکی از رایج‌ترین گونه‌های تفسیر در سخنان تفسیری پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع)، تبیین باطن آیات قرآن است، این امر به حدی است که نمونه‌های فراوانی از تفسیر باطنی، در منابع حدیثی دیده می‌شود. در این جا به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

۱. عبد الله بن عمر گوید: پیامبر خدا(ص) این سخن خداوند: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ...» تا «لِيَبْلُوكُمْ أَنِكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>[۱۶]</sup> را تلاوت نمود و سپس فرمود: «[تا بیازماید که] کدامتان بهترین عقل را دارید و از حرام‌های خدا بیشتر پروا می‌کنید و در طاعت خدا شتابان‌ترید»<sup>[۱۷]</sup>.
۲. مفضل گوید: از امام صادق(ع) درباره آیه «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى»<sup>[۱۸]</sup> پرسیدم، فرمود: «حَب، مؤمن است، به خاطر این سخن خداوند: «و من محبّتی از

خودم بر تو افکندم».<sup>۱۹</sup> نوا، کافری است که از حق دور و آن را نپذیرفته است».<sup>۲۰</sup>

۳. عبدالله بن سنان گوید: ذریح مُحاربی گفت: به امام صادق (ع) گفتم: خداوند در کتابش به من دستوری داده که دوست دارم آن را انجام دهم. آن حضرت فرمود: «آن چیست؟» گفتم: این سخن خدای عزوجل: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ»، امام (ع) فرمود: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، دیدار امام است و «وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» همین مناسک [حج] است».

[عبدالله بن سنان گفت: خودم] خدمت امام صادق رسیدم و گفتم: فدایت گردم! معنای: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ» چیست؟ آن حضرت فرمود: «کوتاه کردن سبیل، چیدن ناخن و شبیه اینها».

گفتم: فدایت گردم! ذریح مُحاربی، از شما برای ما نقل کرد که به او گفته‌اید: «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، دیدار امام است و «وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ»، انجام همین مناسک است»؟

امام (ع) فرمود: «ذریح راست گفته است. قرآن، ظاهر و باطنی دارد؛ اما آنچه ذریح فهمیده و پذیرفته، چه کسی آن را درک می‌کند و می‌پذیرد؟!».<sup>۲۲</sup>

## علت سخن گفتن قرآن با دوزبان ظاهر و باطن

در علت این که چرا قرآن با دوزبان ظاهر و باطن سخن گفته است، باید گفت: اولاً؛ انسان به علت دارا بودن پیکر مادی، در میان مادیات غوطه‌ور بوده و اکثر توجه او به امور مادی است، لذا در تمام حالات، آمادگی درک معنویات را ندارد، بویژه که مطالب عمیقی باشد.

ثانیاً؛ علاوه بر حالات مختلف یک فرد، سطح فکر مردم و توجه معنوی آنان با هم متفاوت است و میزان فهم و درک آنان یکسان نیست. به همین جهت لازم بود که در قرآن مطابق فهم عموم مردم معانی ظاهری وجود داشته باشد و برای حالات خاص یک فرد و یا افراد آماده، نکات دقیقی نیز در کار باشد که جوابگوی نیازهای معنوی آنان در سطوح مختلف باشد تا برای آنان که روحی حساس دارند و می‌توانند در عالم معنوی اوج بگیرند و حتی در عوالم ملکوتی سیر کنند، معانی بسیار دقیق و مفاهیم بسیار ظریفی به عنوان غذای روحی در دسترسشان قرار گیرد.<sup>۲۳</sup>

## پی نوشت

- [۱]. حرف، در این جا به معنای «وجه» است و مقصود از آن، وجهی از کلام است که آیه یا آیاتی مشتمل بر آن است، از قبیل: امر، نهی، موعظه، ترغیب، تهدید و مانند اینها. بنا بر این، هیچ وجه سخنی در قرآن نیست، مگر آن که تأویلی دارد.
- [۲]. آل عمران، ۷۰.
- [۳]. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۳۳، ص ۱۵۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- [۴]. همان، ج ۸۹، ص ۹۰.
- [۵]. ابن ابی جمهور احسایی، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۴، ص ۱۰۷، قم، دار سید الشهداء للنشر، چاپ اول، ۱۴۰۵ق؛ عین القضاة همدانی، تمهیدات، متن، ص ۳، دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۴۱ش.
- [۶]. الحکیم الترمذی، ختم الاولیاء، ص ۴۹۳، بیروت، مهد الآداب الشریقیة، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق.
- [۷]. قونوی، صدرالدین محمد، اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن، ص ۱۲۸، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
- [۸]. آملی، سید حیدر، جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۵۳، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۸ش.
- [۹]. رک: فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۰-۶۱، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق؛ نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۲۹۵، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق؛ حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم، الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، ص ۵۸، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- [۱۰]. طاهری، حبیب الله، درسهایی از علوم قرآنی، ج ۲، ص ۱۹۵، قم، اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۷ش؛ ابو عاصی، محمد سالم، علوم القرآن عند الشاطبی، ص ۷۴، قاهره، دار البصائر، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- [۱۱]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۷۴، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۱۲]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۱۳]. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱.
- [۱۴]. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۷۳-۷۴.
- [۱۵]. ابن حیون مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۵۳، قم، مؤسسة آل البيت (ع)، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق.
- [۱۶]. «پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست. آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید...؛ ملک، ۱-۲».
- [۱۷]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۴۸۴، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش؛ سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص ۲۱۱، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- [۱۸]. «شکافنده دانه و هسته»؛ انعام، ۹۵.
- [۱۹]. طه، ۳۹.
- [۲۰]. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۳۷۰، تهران، المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- [۲۱]. «سپس باید آلودگی خود را بزدايند و به نذرهای خود وفا کند»؛ حج، ۲۹.
- [۲۲]. الکافی، ج ۴، ص ۵۴۹.
- [۲۳]. رک: طباطبائی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، ص ۳۶-۴۲، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۵۳ش؛ درسهایی از علوم قرآنی، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۰.

## پرسش

روش قرآن و نهج البلاغه در نقل و تحلیل حوادث تاریخی چگونه است؟

### پاسخ

همچنان که قرآن و نهج البلاغه از نظر بینش تاریخی با منابع معمولی تاریخ متفاوت اند، از نظر شیوه تحلیل نیز تفاوت زیادی با آنها دارند و مسائل تاریخ را با اصول و روش های خاصی تحلیل می کنند که فراخوردقت و بحث و بررسی است. برخی از آن روش ها بدین شرح هستند.<sup>۱</sup>

#### ۱. اسناد یقینی

قرآن و نهج البلاغه، در بُعد تاریخ چون دیگر ابعادشان متکی بر «وحي» و «علم یقینی» هستند. و مانند کتاب های تاریخی و مؤرخان معمولی نیاز به اسناد و مدارک تاریخی و ارجاع به افراد و شاهدان عینی ندارند و خودشان سند معتبر و قطعی هستند؛ چرا که گوینده آن؛ یعنی خداوند «گواه صادق»، «حی و ناظر» و حاضر در تمام صحنه ها است و همه حوادث با علم حضوری او انجام گرفته است. چنان که خداوند می فرماید: «و از روی دانش به آنان گزارش خواهیم داد و ما [از احوال آنان] غایب نبوده ایم».<sup>۲</sup>

البته قرآن اگرچه در اصل تاریخ با اتکا بر اعتبار وحي سخن می گوید، ولی در مورد آثار و پیامدهای دنیوی حوادث، به روش تجربی توصیه کرده و به طور مکرر پیروانش را به ملاحظه آثار گذشتگان فرا می خواند: «قطعاً پیش از شما سنت هایی [بوده و] سپری شده است. پس، در زمین بگردید و بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟».<sup>۳</sup>

حضرت علی (ع) می فرماید: «آیا در آثار گذشتگان برای شما جلوگیری از ارتکاب



فساد نیست! و آیا در سرگذشت نیاکانتان اگر تعقل کنید عامل بینایی و عبرت برای شما وجود ندارد! آیا نمی بینید که گذشتگانتان بر نمی گردند و جانشینانی که از آنان مانده اند، بقایبی ندارند».<sup>۴</sup>

## ۲. الگوسازی

از آن جا که وجود الگو از نظر تعلیم و تربیت تأثیر زیادی بر افراد و جامعه دارد، قرآن و نهج البلاغه برای درس آموز بودن تاریخ و تجربه و تربیت از آن، به «سمیل» و «اسوه» قرار گرفتن چهره های شایسته، توصیه و تصریح می کند؛ مانند این که درباره حضرت رسول اکرم (ص) می فرماید: «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکو است. برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند».<sup>۵</sup>

این دو منبع بزرگ هم چنان که از جبهه حق، شخصیت هایی؛ مانند ابراهیم، موسی، صالح، شعیب و یوسف و ... را به عنوان اسوه معرفی می کنند، از جبهه باطل هم افرادی را که در تاریخ نقش منفی داشته و منشأ انحرافات فکری و عملی گشته اند، به عنوان شخصیت های «عبرت آموز» معرفی می کنند؛ مانند «فرعون»، «قارون»، «نمرود»، قوم «عاد و ثمود»، «ابولهب» و «زلیخا» و ...

حضرت علی (ع) در خطبه ای از این دو گروه (حق و باطل) سخن گفته و با استعانت از تاریخ، سیمای هر یک از اقوام حق و باطل را مجسم می سازد و می فرماید: «برادران ما که در صفین خونشان ریخته شد، از این که امروز در دنیا نیستند چه زبانی بردند؟ نیستند تا لقمه گلوگیر بخورند، و آب تیره ناگوار بنوشند. به خدا سوگند! حق را ملاقات کردند و خداوند هم اجرشان را کامل و تمام عنایت فرمود، و آنان را از پس بیم در جایگاه امن جای داد. کجایند آن برادرانم که راه را به حقیقت طی کردند، و بر اساس حق از دنیا گذشتند؟ عمار، ابن تیهان و ذو الشهادتین کجا هستند؟ و کجایند نظیران آنان از برادرانشان که بر جانبازی پیمان بستند، و سرهای پاکشان برای تبهکاران فرستاده شد؟!»<sup>۶</sup>

در خصوص افراد باطل که برای آیندگان می توانند مایه عبرت باشند، می فرماید: «بی شک تاریخ قرون گذشته، برای شما بسی عبرت آوراست: کجایند «عمالقه»؟ و فرزندانشان؟ کجایند فرعون و فرعونیان؟ کجایند دار و دسته شهرهای «رس»؟ همان ها که پیامبران را کشتند، سنت های رسولان را خاموش کردند و به جایشان سنت های جباران را احیا کردند. کجایند آن زورمداران که ارتش های عظیمی را بسیج می کردند رقبای خود را هزارهزار درهم می شکستند، لشگرها آرایش

می دادند و شهرهایی می نهادند».<sup>۷</sup>

### ۳. توجه به ارزش های معنوی

قرآن، آن جا که افرادی را به عنوان «اسوه» معرفی می کند، توجّهی به شخصیت دنیایی آنها ندارد، اعتبارات ظاهری؛ مثل ثروت، مقام، حسب و نسب و ... را به حساب نمی آورد، شخصیت اخلاقی و انسانی را در نظر می گیرد، آن چنان که از غلام سیاهی به نام «لقمان» - که نه در شمار پادشاهان است و نه در شمار فیلسوفان و ثروتمندان، بلکه برده ای است روشن بین - به عنوان حکیم یاد کرده و او را صاحب حکمت معرفی می کند.<sup>۸</sup> از این قبیل است «مؤمن آل فرعون»<sup>۹</sup> و «مؤمن آل یاسین».<sup>۱۰</sup>

### ۴. آمیختگی با نقل و علم

شیوه قرآن در تبیین رویدادها نه «روش نقلی» و یا «علمی» خالص است و نه به سبک فلسفه تاریخ است؛ بلکه آمیخته ای از سبک های سه گانه است؛ یعنی نقل تاریخ را از فلسفه و تحلیل تاریخ جدا نکرده است؛ زیرا هدف قرآن در طرح مسائل تاریخی نشان دادن علل پیشرفت ها و انحطاط ها است و می خواهد سنت های حاکم بر جامعه و تاریخ را بیان کند و راز صعود و سقوط اقوام گذشته را آشکار نماید. بدین جهت، گاهی مقطعی از تاریخ را نقل می کند و در ضمن آن، عوامل تحولات و قوانین کلی و قابل تعمیم در آن را، برای آیندگان روشن می سازد.<sup>۱۱</sup> برای مثال؛ وقتی آیات ۳۰ تا ۳۹ سوره بقره را که اختصاص به خلقت حضرت آدم (ع) دارد به دقت می خوانیم درمی یابیم که مطالب تاریخی و فلسفه تاریخ به صورت فشرده و غیرقابل تفکیک بیان شده است:

الف. کیفیت پیدایش انسان.

ب. موقعیت انسان در پیشگاه خداوند.

ج. مقام و منزلت انسان در مقابل فرشتگان.

د. وضعیت و سرشت شیطان.

ه. مقابله او با دو خط و دو جریان شیطانی و رحمانی.

و. ویژگی های فسق و کفر و استکبار در جریان شیطانی.

ز. ویژگی های فرمانبرداری، ایمان و تواضع در جریان الهی که سمبل آن در

این جافرشته ها است.

ح. ویژگی های علم، اراده، قدرت و نیروی سنجش که انسان را شایسته

تکلیف می‌سازند.

ط. پایان هر یک از دو جریان، به عنوان سنت الهی و امر حتمی.<sup>۱۲</sup>  
 همچنین ماجرای شنیدنی حضرت یوسف (ع) از این مقوله است؛ یعنی به صورت نقلی و انعکاس واقعه و یک‌جا نقل شده است که علاوه بر خود سرگذشت زیبایی آن حضرت، درس‌ها و نکاتی، در مقوله‌های روانشناسی، جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی، اخلاق، سیاست، مدیریت و اقتصاد و... به دست می‌دهد.<sup>۱۳</sup>

#### ۵. نگرش مجموعی

قرآن مجموع امت را شخصیت واحد می‌بیند و در آن به تأثیر و تأثر متقابل قائل است.

فردی که در جامعه زندگی می‌کند، هرگز ممکن نیست از پیامدها و آثار کارهای ناشایستی که جامعه مرتکب می‌شود، مستثنا گردد، هرچند کارهای شخصی و نهانی او پسندیده و مشروع باشد. بسان بیماری مُسری که پیدایش آن در محیطی بزرگ، آن دسته از افراد خانواده‌ها را که اصول اولیه بهداشت را رعایت می‌کنند نیز خواهد گرفت، چنان‌که قرآن می‌فرماید: «و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد؛ [بلکه همه را فرا خواهد گرفت؛ چرا که دیگران سکوت اختیار کردند].»<sup>۱۴</sup>

قرآن کریم عمل فردی را که مورد رضایت همگان است به امت، نسبت می‌دهد؛ مانند کشته شدن شتر حضرت صالح (ع) که توسط یک نفر انجام گرفت ولی آن را به جامعه نسبت می‌دهد و همه را شریک جرم آن معرفی می‌کند: «ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند [و به هلاکت رساندند]؛ از این رو پروردگارشان آنها [و سرزمینشان] را به دلیل گناهانشان در هم کوبید و با خاک یکسان و صاف کرد!»<sup>۱۵</sup> زیرا آنها با سکوت، رضایت خود را از این عمل اعلام داشتند و آن جرم را تأیید و مجرم را یاری نمودند و گرنه چنین جنایتی را نمی‌توان به تنهایی و به طور پنهانی انجام داد.

امام علی (ع) می‌فرماید: «ای مردم! خشنودی و خشم [از چیزی] همگان را [در پیامد آن] فرامی‌گیرد چنان‌که ماده شتر ثمود را یک نفر پی نمود و خدا همه آنان را عذاب کرد؛ چرا که همگی آن را پسندیدند و خدای سبحان گفت: ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند.»<sup>۱۶</sup>

نهج البلاغه نیز چون قرآن، در بیشتر موارد مخاطبانش را به عنوان «امت» می‌خواند و آن را دارای شخصیت مستقل می‌داند؛ در این رهگذر کافی است

به واژه‌ها و اصطلاحاتی که نمایانگر وحدت شخصیت امت است و در آن به کار رفته دقت کنیم؛ مانند: قبیله، طایفه، قوم، امت، فئه، فرقه، حزب، عصابة، جماعة، جیل، معشر، قزن و ....<sup>۱۷</sup>

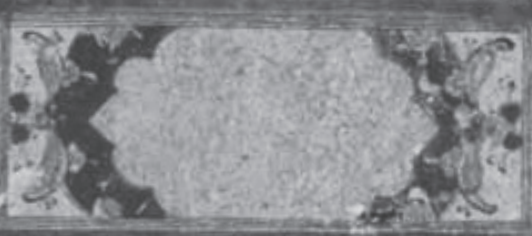
## ۶. موازنه و تطبیق

قیاس و موازنه در پدیده‌های مادی و معنوی از شیوه‌های مؤثر و کارآمد کسب دانش و از پایه‌های استحکام معرفت است. قرآن، در مواردی دو یا چند رویداد تاریخی را به طور تطبیقی و مقایسه‌ای بیان می‌کند تا خواننده آنها را با هم بسنجد و به ارزش هر کدام بیشتر واقف شود و به معرفت خود بیفزاید؛ از جمله آنها، تاریخ گوشه‌ای از زندگی شخصی است که مالک دو باغ بود با درختانی پربار و فضاگستر، با مزارع با برکت و چشمه سارهای زلال همراه با فرآورده‌های مطلوب کشاورزی. رفته رفته به وجود آنها مغرور گشت، به دوست خود مباحثات ورزید، آن را فنا ناپذیر تلقی کرد و در نهایت منکر قیامت شد. به تذکرات دوستش هم توجه نکرد و همچنان سرمست ثروت خود گشت و سرانجام عذاب الهی فرا رسید و هر دو باغ را نابود ساخت.<sup>۱۸</sup>

این حادثه در ردیف گوشه‌هایی از تاریخ، سفرهای سه‌گانه و سدسازی، ذوالقرنین آمده است تا ظرفیت روحی، قدرت معنوی و قدرت مالی او با صاحب دو باغ موازنه شود و معلوم گردد که اولی با داشتن دو باغ که نسبت به دارایی دومی یعنی ذوالقرنین بسیار اندک بود، مغرور و منکر خدا گشت ولی او نه تنها خود باخته قدرت سیاسی، مالی، فکری و فنی خود نگشت، بلکه با ساختن سد فولادین، به سپاس‌گزاری و خضوع خود در برابر خدا افزود و به ناچیز بودن آن در برابر قدرت الهی اعتراف کرد و گفت: «این رحمتی از جانب پروردگار من است، [ولی] چون وعده پروردگارم فرا رسد، آن [سد] را در هم کوبد، و وعده پروردگارم حق است».<sup>۱۹</sup>

## پی نوشت

- [۱]. برای آگاهی بیشتر به این کتاب مراجعه شود: وفا، جعفر، تاریخ از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، تهران، اداره آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش.
- [۲]. اعراف، ۷.
- [۳]. آل عمران، ۱۳۷.
- [۴]. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، محقق، صبحی صالح، ص ۱۴۵، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۵]. احزاب، ۲۱.
- [۶]. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲، ص ۲۶۴.
- [۷]. همان، ص ۲۶۳.
- [۸]. مطهری، مرتضی، جامعه و تاریخ، ص ۶۵، تهران، صدرا.
- [۹]. ر. ک: غافر، ۲۸ - ۳.
- [۱۰]. ر. ک: یس، ۲۰.
- [۱۱]. تاریخ از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، ص ۳۴.
- [۱۲]. مجله یاد، بخش نظری: قرآن و تاریخ، سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۶۴ش، ص ۲۳.
- [۱۳]. ر. ک: رادمنش، عزت الله، تاریخ در قرآن، ص ۱۴۱ - ۱۶۷. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ش.
- [۱۴]. انفال، ۲۵.
- [۱۵]. شمس، ۱۴.
- [۱۶]. نهج البلاغه، ص ۳۱۹.
- [۱۷]. تاریخ از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، ص ۳۹ - ۴۰.
- [۱۸]. ر. ک: کهف، ۳۲ - ۴۴.
- [۱۹]. کهف، ۹۸.



الطهارة الفاضلة  
في طهارة النفس  
والجوارح  
والله اعلم  
بالحق  
صلى الله عليه وسلم  
الطهارة الفاضلة  
في طهارة النفس  
والجوارح  
والله اعلم  
بالحق  
صلى الله عليه وسلم

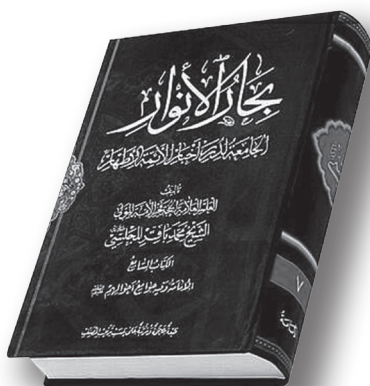
الطهارة الفاضلة



خبرنامه و نشریه  
دعای جات  
الکت  
سازگار و اولاد  
محل ۴

# کتاب

## بحار الأنوار



### مؤلف

علامه مجلسی فرزند مولی محمد تقی معروف به مجلسی اول است. او در علوم مختلف اسلامی مانند تفسیر، حدیث، کلام، فقه، اصول، تاریخ، رجال و درایه مسلط، در بسیاری از آنها صاحب نظر بوده است. علامه پس از فوت مرحوم ملا محمدباقر سبزواری در سال ۱۰۹۰ هجری به منصب شیخ الاسلامی دست یافت. و در این مسند خدمات بسیاری را در مقوله‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی به ایران و تشیع نمود



## ارزش و اعتبار

این کتاب از عمده ترین و گسترده ترین جوامع حدیثی شیعه است. که روایات کتب حدیث را با تبویب و نظم نسبتاً کاملی جمع نموده است. علامه مجلسی در تفسیر و شرح روایات از منابع مختلف لغت، فقه، تفسیر، کلام، تاریخ، اخلاق و... استفاده کرده است.

علامه برای جمع آوری مطالب این کتاب به جهت امکانات فراوانی که در اختیار داشته، بهترین و معتبرترین نسخه های موجود از هر کتاب را بدست آورده است.

مجلسی در نقل مطالب بسیار دقیق عمل کرده و تقطیع در این کتاب جایگاهی ندارد. همچنین امانت در نقل و شیوه نقل مطالب دقیقاً رعایت شده است. در مجموع بحار الأنوار کتابخانه ای جامع از کتب و تألیفات معتبر شیعی است که مطالب آن با نظم منطقی در کنار هم چیده شده است. در این کتاب مکررات نیز حذف شده و تنها آدرس موارد مشابه ذکر گردیده است.

## انگیزه نگارش

مرحوم مجلسی پس از آموختن کتب روایی مشهور به دنبال کتب و مراجع دور افتاده رفت. این اصول به خاطر بی اعتنائی به آن ها و توجه زیاد بزرگان به کتب مشهور از قبیل کتب اربعه و... مهجور مانده بودند و سال ها کسی سراغ آن ها را نمی گرفت.

علامه که اوضاع را چنین دید عده ای را برای یافتن این کتب به شهرها و کشورهای مختلف اسلامی گسیل داشت و با همت و پشتکار او مقدار زیادی از این کتب پیدا شد.

علامه مجلسی پس از مطالعه این منابع مهم و پی بردن به ارزش آنها نهایت سعی خویش را برای نسخه برداری و تکثیر این کتب نمود. به همین جهت است که هم اکنون نسخه های خطی فراوانی از کتب مختلف اسلامی از قرن ۱۱ و ۱۲ هجری در دست است.

علامه شاگردان خود را نیز تشویق می کرد به طوری که مثلاً از سید

نعمت الله جزائری که از شاگردان میرز علامه مجلسی است ده ها کتاب موجود است که به خط خویش آنها را استنساخ نموده است.

علامه مشکل مهمی در این کتب یافت و آن تنوع فراوان عناوین کتاب ها و تنوع موضوعات بود به طوری که گاهی یافتن مطلب و موضوع دلخواه در آنها کاری بسیار مشکل و خسته کننده می شد.

از سویی بیم آن می رفت که پس از چند سال یا چند دهه دوباره گرد غربت بر این کتب بنشینند و زحمات علامه و معاصرانش عقیم بماند و احتمالاً تمام نسخه های این کتب نابود گردد.

به خاطر این مسائل بود که علامه مجلسی کمر همت بست تا «بحار الأنوار» را تألیف نماید و این میراث و گنجینه عظیم را برای همیشه جاودان سازد.

از طرفی علامه همه چیز را در روایات و سنت نبوی و علوی می دید، لذا با آن که در علوم مختلف قدم برداشت و راه های گوناگون علمی را سپری نمود دوباره به سراغ اهل بیت علیهم السلام و سخنان آنان آمد.

او خود در مقدمه بحار چنین می گوید: «من در آغاز جوانی بر دانش آموزی در انواع علوم حریص بودم و مدتی از عمر خویش را در استفاده از این دانش ها سپری کردم، ولی پس از اندیشه در ثمرات این علوم و تأمل در علم سودمند برای آخرت دریافتم که زلال علم تنها از سرچشمه وحی و روایات اهل بیت علیهم السلام بدست می آید...».

بدین سان علامه که علوم عقلی و نقلی گوناگون عصر خویش را خوانده و در هر یک از آن ها استادی توانمند بود و وجهه نظر خویش را معطوف به کلمات گهربار معصومین علیهم السلام نمود و تمام تلاش خود را در حفظ و تعلیم و تعلم آن ها صرف کرد.

علامه با این اقدام بی نظیر دهها هزار روایت ارزشمند را از خطر نابودی نجات داد.

## همکاران علامه مجلسی

علامه مجلسی برای اجرای چنین کار عظیمی از همکاران و شاگردان بسیاری کمک گرفته که در برخی منابع شمار آنها را بالغ بر هزار نفر دانسته اند و کسانی چون میرزا عبدالله افندی، میرمحمد صالح حسینی، ملا ذوالفقار، ملا محمد

رضا، عبدالله بن نورالدین بحرینی، نعمت الله جزایری و آمنه خاتون  
خواهرش را جزو همکاران وی شمرده‌اند<sup>۱</sup>

## شیوه بیان مطالب

کتاب بحارالأنوار به کتاب های متعدد تقسیم شده که هر موضوع کلی يك کتاب است. هر کتاب نیز دارای ابواب کلی است و زیر مجموعه هر باب کلی باب های جزئی قرار دارد. برخی ابواب جزئی نیز دارای فصل هایی است که زیر مجموعه آنها هستند. شیوه چینش مطالب در بحار بسیار متأثر از کتاب کافی است، البته تفاوت هایی هم در این بین دیده می شود.

از جمله علامه برخی ابواب و کتب را برای اولین بار مطرح کرده مانند «کتاب السماء والعالم» و تاریخ انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام.

در هر موضوع نیز ابتدا آیات قرآن مرتبط با آن موضوع آمده است. در صورت لزوم، توضیح و تفسیری هم برای آیات بیان شده که بیشتر استفاده علامه از تفسیر «مجمع البیان» طبرسی و «مفاتیح الغیب» فخر رازی است. پس از آن روایات هر باب به تفصیل آمده است. روایات با ذکر سند کامل و مأخذ نقل ذکر شده است.

روایات تکراری از يك یا چند منبع آدرس داده شده و اختلافات در سندها یا متن روایات مشابه در کتب گوناگون تذکر داده شده است.

در بسیاری موارد علامه مجلسی با عنوانی مانند «بیان» توضیحات و شرح هایی بر روایات زده که بسیار از حیث مطالب و موضوعات متنوع است، به طوری که جمع آوری این شرح ها و بیان ها خود چند جلد کتاب ارزشمند می شود.

## تاریخ تألیف

البته مجلدات بحار به ترتیب تألیف نگشت. بلکه کاملاً متفرق آماده شدند مثلاً در سال ۱۰۷۷ هجری جلد دوم بحار تمام شد و پس از آن جلد پنجم و سپس یازدهم آماده گشت. جلد دهم در سال ۱۰۷۹ هجری به اتمام رسید و پس از آن جلد نهم کامل شده و جلد سوم نیز در سال ۱۰۸۰ به اتمام رسید.

آخرین مجلد بحار نیز جلد چهاردهم آن بود که در سال ۱۱۰۳ هجری کامل گشت. (این ارقام مجلدات بر اساس ترتیب ۲۵ جلدی علامه است.)

## تعداد و محتوای مجلدات بحار الانوار

بحار الانوار توسط مؤلف در ۲۵ جلد تنظیم شد. البته به جهت طولانی شدن جلد ۱۵ این جلد به ۲ مجلد تقسیم شد و رقم مجلدات بحار به ۲۶ رسید. دارالکتب الاسلامیه همین ۲۶ جلد را در ۱۱۰ جلد چاپ نموده که جلد ۵۴ - ۵۶ آن فهرست ها و آدرس های کتاب می باشد.

متأسفانه علامه مجلسی فرصت پاکتویس قسمت دوم جلد ۱۵ تا پایان کتاب را نیافته است. (به جز جلد ۱۸ و ۲۲)

این مجلدات توسط میرزا عبدالله افندی، صاحب ریاض العلماء که از شاگردان علامه بوده پاکتویس شده است. به همین خاطر شیوه نگارش این مجلدات با بقیه کتاب بسیار متفاوت است و برخی عناوین باب ها خالی است و روایتی در آن ها دیده نمی شود. توضیحات و بیان های علامه نیز در این قسمت از کتاب کاهش چشمگیری دارد.

## فهرست بحار الانوار

موضوعات مطرح شده در بحار الانوار به ترتیب مجلدات آن به شرح زیر می باشد:

جلد اول: این جلد مشتمل بر ۴۰ باب شامل کتاب عقل و جهل، فضیلت علم و علما و طبقات آنها، حجیت اخبار و قواعدی که از آنها استخراج می شود، نکوهش قیاس با مقدمه مفصل درباره مصادر کتاب و توفیق مصادر و مطالب سودمند می باشد.

جلد دوم: مشتمل بر ۳۱ باب شامل کتاب توحید و صفات خداوند و اسماء حسناى ذات الهی، توحید مفصل، رساله اهللیجه.

جلد سوم: مشتمل بر ۵۹ باب شامل کتاب عدل، مشیت، اراده، قضا، قدر، هدایت، ضلالت، امتحان، طینت، میثاق، توبه علل احکام، مقدمات مرگ و موخرات آن.

جلد چهارم: کتاب احتجاجات و مناظرات در ۸۳ باب و تمام کتاب  
 اما علی بن جعفر علیه السلام می باشد.

جلد پنجم: احوال پیامبران و سرگذشت آنها در ۸۲ باب است.

جلد ششم: این جلد مشتمل بر ۷۲ باب، شامل احوال پیغمبر اکرم و جمعی  
 از پدران آن حضرت، شرح حقیقت معجزه و چگونگی اعجاز قرآن، شرح حال  
 ابوذر، سلمان، عمار، مقداد و برخی دیگر از بزرگان.

جلد هفتم: در مشترکات احوالات ائمه علیه السلام و شرایط امامت و  
 چگونگی ولایت آنها و شئون غریبه و برتری آنها نسبت به پیغمبران سابق و  
 ثواب دوستی آنها و فضیلت ذریه آن ذات مقدسه و پاره‌ای از مناظرات علماء  
 در ۱۵۰ باب.

جلد هشتم: فتنه‌هایی که بعد از پیغمبر روی داد، سیرت خلفا و آنچه در  
 روزگار آنها اتفاق افتاد، جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان، غارتگری  
 معاویه از اطراف عراق، احوال بعضی از اصحاب امیرالمومنین، شرح قسمتی  
 از اشعار منسوب به آن حضرت و شرح برخی از نامه‌های آن وجود مقدس در  
 ۶۲ باب.

جلد نهم: احوال امیرالمومنین از ولادت تا شهادت، سرگذشت ابوطالب پدر  
 آن حضرت و ایمان او و گروهی از اصحاب امیرالمومنین و روایات وارده در امامت  
 امامان دوازده گانه در ۱۲۸ باب.

جلد دهم: احوال حضرت فاطمه علیها السلام و امام حسن علیه السلام و  
 امام حسین علیه السلام، خروج مختار و خونخواهی از قتل کربلا در ۵۰ باب.

جلد یازدهم: احوال ائمه چهارگانه بعد از امام حسین یعنی امام زین العابدین  
 علیه السلام، امام محمد باقر علیه السلام، امام جعفر صادق علیه السلام، امام  
 موسی کاظم علیه السلام و جماعتی از اصحاب و فرزندان آنها در ۴۶ باب.

جلد دوازدهم: شرح حال چهار امام قبل از امام منتظر یعنی امام رضا  
 علیه السلام، امام محمد تقی علیه السلام، امام علی النقی علیه السلام، امام  
 حسن عسگری علیه السلام. شرح حال بعضی از اصحاب آنها در ۳۹ باب.

جلد سیزدهم: احوال حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه در ۳۶ باب.  
 جلد چهاردهم: آسمان و جهان (سما و عالم) پیدایش آنها، اجزاء آنها مانند  
 فلکیات، فرشتگان، جن، انسان، حیوان، عناصر، صید. طریق کشتار حیوانات،  
 خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و تمام کتاب طب النبوی و کتاب طب الرضا در ۲۱  
 باب.

جلد پانزدهم: ایمان و کفر در سه بخش: ایمان و شرط آن و صفات مومنین و فضل آنها و فضل شیعه و اوصاف آنها. دوم: اخلاق حسنه و آنچه موجب نجات آدم از مهالک دنیا است. سوم: کفر و شعب آن و اخلاق رزیه که جمعا در ۱۰۸ باب آورده شده است.

جلد شانزدهم: در آداب و سنن، زینتها و تجملات، نظافت، سرمه کشیدن، استعمال عطریات، شب زنده داری، خواب، سفر، منهیات و گناهان کبیره در ۱۳۱ باب.

جلد هفدهم: مواعظ و حکم در باب ۷۳ باب.

جلد هجدهم: در دو بخش: طهارت که مشتمل بر شش باب است. و بخش دوم: صلاة در صد و شصت و یک باب بعلاوه رساله «ازاحة العلة» شازان بن جبرئیل قمی.

جلد نوزدهم: نیز در دو بخش: فضایل قرآن و آداب آن و ثواب و اعجاز آن. همچنین تمام تفسیر نعمانی در ۱۳۰ باب. بخش دوم: درباره ذکر و انواع آن و آداب دعا و شروط آن، حرزها، دعا برای دردها، صحیفه ادریس و غیره در ۱۳۱ باب.

جلد بیستم: زکات، خمس، صدقه، نماز، اعتکاف، اعمال سال در ۱۲۲ باب.

جلد بیست و یکم: حج، عمره، احوال شهر مدینه و غیره در ۸۴ باب.

جلد بیست و دوم: زیارتیهایی که از ائمه معصومین نقل شده است در ۶۴ باب.

جلد بیست و سوم: عقود و ایقاعات در ۱۳۰ باب.

جلد بیست و چهارم: احکام شرعی تا کتاب دیات در ۴۸ باب.

جلد بیست و پنجم: اجازات و تمام فهرست شیخ منتخب الدین رازی، منتخب کتاب «سلافة العصر» سید علیخان شیرازی، اوایل کتاب اجازات سید بن طاووس، اجازه کبیره علامه حلی برای «بنی زهره» و اجازه شهید اول و دوم و غیره آن.

## منابع بحار الأنوار

پیرامون منابع نقل علامه در بحار، توضیحاتی در مقدمه کتاب آمده است. ایشان در فصل اول از مقدمه نام ۳۷۵ کتاب را به عنوان مصادر بحار آورده و به آثاری دیگر با کلماتی چون «و غیره» و «و سایر آثاره» اشاره نموده است.

این منابع از حیث تنوع موضوعات بسیار گسترده اند و شامل کتب حدیث، فقه، اصول، تفسیر، رجال، انساب، تاریخ، کلام، فلسفه و لغت می شوند.

به خاطر اشتهار کتب اربعه علامه از آن ها مطالب فراوانی نقل نکرده است. (به جز کافی که بیش از ۳۵۰۰ مورد به آن استناد شده، و الا مثلاً از من لایحضره الفقیه کمتر از یکصد مورد نقل دارد).

در بین منابع، به جز کتاب «شهاب الأخبار» بقیه کتب کاملاً شیعی است. (علامه قاضی نعمان بن محمد صاحب دعائم الإسلام را هم شیعه می داند.) بیشترین ذکر علامه مجلسی از کتب اهل سنت به جهت تأیید یا توضیح روایات است یا برای رد روایات عامه.

میزان استفاده علامه مجلسی از منابع مختلف یکسان نیست. ایشان برای حدود ۸۰ منبع از مصادر بحار اسم رمز مشخص کرده که این کتب در حقیقت منابع اصلی بحار هستند. بعضی کتب مانند طب الرضا علیه السلام، توحید مفضل، مسائل علی بن جعفر علیه السلام، فهرست شیخ منتجب الدین و کتاب أهلیلججه به طور کامل در متن بحار آمده اند.

علامه به جز این منابع از دیگر کتب بسیار کم استفاده کرده و در بیشتر موارد، آن کتب را در توضیح و شرح روایات استفاده نموده است.

علامه از برخی منابع ذکر شده در ابتدای کتاب اصلاً استفاده نکرده مانند کتاب های «جمل العلم والعمل» و «المقنع» سید مرتضی و «منتقى الجمال» و بسیاری از آثار ابن طاووس (شاید علامه قصد استفاده از آن ها را داشته اما به جهت مشکلات و موانع اتمام بحار و اتمام شرح بر مجلدات آن، موفق به این کار نشده است).

## اعتبار منابع

علامه مجلسی با دقت و وسواس بسیار به اعتبار و عدم اعتبار منابع خویش می نگریست. او در فصل دوم از مقدمه بحار بحثی مفصل در اعتبار منابع و نسخه های کتب آورده است. از جمله این که:

بسیاری از این کتب انتسابشان به مؤلفین بسیار مشهور است به طوری که علامه نیازی به بحث پیرامون اعتبار آن ها ندیده است. برخی کتب

چون احتجاج و غررالحکم که اسناد روایات را حذف کرده اند چون روایاتشان مطابق دیگر کتب بوده معتبر دانسته شده اند.

از کتبی مانند عوالی اللالی و تنبیه الخواطر که روایات شیعه و سنی را مخلوط کرده اند بسیار کم استفاده شده. روایات برخی کتب همچون کتاب قاضی نورالله شوشتری چون در منابع مشهورتر عینا آمده از آن منابع نقل شده است.

از کتاب‌های مصباح الشریعه و دیوان امام علی علیه‌السلام بسیار کم نقل شده، چرا که سند ندارند و شباهت آن‌ها به کلام معصوم علیه‌السلام کم است.

علامه صحیح‌ترین و معتبرترین نسخه‌ها را در حد امکان به دست آورده، بنابر این شهادت به صحت و اعتبار مصادر مورد استفاده اش در بحار داده است. البته این به معنی قبول تمام روایات آن کتب نیست چنان که علامه نیز گاهی در «بیان»‌های خویش به ضعف برخی روایات اشاره دارد.

## شرح و مستدرک کتاب

آن‌چنان که از سخنان علامه روشن می‌شود. ایشان در ضمن تألیف بحار تصمیم به نوشتن شرحی بدیع و جامع بر بحار داشته است. همچنین قسمت «بیان» علامه در ۱۳ مجلد از بحار بسیار کم است و روشن است که علامه فرصت نوشتن آن‌ها را پیدا نکرده است.

مجلسی روایاتی نیز در دست داشته که در بحار نیاورده و بنا داشته آن‌ها را همراه با روایات جدیدی که بدست می‌آورد در کتابی مستقل به عنوان «مستدرک البحار» جمع نماید که متأسفانه اجل به او مهلت نداد.

## ترجمه

ترجمه‌های زیادی از بحار موجود است از جمله:

۱. ترجمه‌ای توسط یکی از علمای هندوستان برای شاهزاده سلطان محمد بلند اختر

۲. ترجمه‌ای با نام «عین‌الیقین» از حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی



اصفهانی، متوفای ۱۳۳۲ هجری

۳. «کشف الأسرار» از سید اسماعیل موسوی زنجانی

۴. «بنادر البحار»، که ترجمه و تلخیص بحار است. از سید علی نقی فیض

الاسلام متوفای ۱۴۰۶ هجری. (مترجم نهج البلاغه و صحیفه سجادیه)

۵. ترجمه برخی قسمت های بحار مانند توحید مفضل توسط خود علامه

تذکر: برخی از این ترجمه ها از یک یا چند مجلد بحار به صورت پراکنده است.

## مهم ترین اثر

مهم ترین و معروفترین اثری که پیرامون بحار الأنوار تاکنون تألیف شده، کتاب

ارزشمند سفینه البحار است که توسط محدث کبیر حاج شیخ عباس قمی

(متوفای ۱۳۵۹ هجری) تدوین شده است

## دیگر فعالیت ها

پیرامون این اثر ارزشمند اقدامات فراوان دیگری صورت گرفته که شامل

ترجمه های فراوان، تلخیص های متنوع، معجم های گوناگون و به شکل

های مختلف و مستدرکاتی هستند که به جهت اختصار از ذکر نام آنها

خودداری می کنیم.

## چاپ

۱. کتاب بحار الأنوار اولین بار در ۲۵ جلد رحلی منتشر شد. این چاپ سنگی

معروف به کمپانی است.

۲. چاپ دیگر این کتاب توسط دارالکتب الإسلامیه در ۱۱۰ جلد تهیه شده

است. از این چاپ به دفعات مکرر افست شده و چاپ موجود در بازار همین

نسخه است.

در یک چاپ از مؤسسه آل البیت علیهم السلام که افست همان چاپ اسلامیه

است. فهرست های بحار که جلد ۵۴ - ۵۶ بوده به آخر کتاب منتقل شده،

بنابراین شماره مجلدات از ۵۴ به بعد با چاپ اسلامیه متفاوت شده است

## پی نوشت

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل "بحارالانوار" از مهدی مطیع. 1.

## منابع

- مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، نرم افزار معجم موضوعی بحارالانوار [لوح فشرده]، "بخش کتابشناسی، معرفی کتاب "بحارالانوار گلشن ابرار، زندگی نامه علامه مجلسی از حسن ابراهیم زاده (ج 1، ص 249) در دسترس در اندیشه قم، بازیابی: 25 آبان 1392  
 علامه مجلسی  
 دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل "بحارالانوار" از مهدی مطیع در دسترس در سایت تبیان، بازیابی: 25 آبان 1392  
 پایگاه اطلاع رسانی علامه محمد باقر مجلسی

# تاریخ



# شرح سفر امام رضا (ع) از مدینه به مرو

علی جلیلی

## مقدمه

از جمله رویدادهای مهمی که در تاریخ ایران از جایگاه والایی برخوردار است، سفر امام رضا علیه السلام به ایران و استقرار ایشان در مرکز خلافت، یعنی مرو (خراسان) در جایگاه ولایتعهدی است. هر چند این سفر با اصرارهای مأمون، خلیفه وقت عباسی، صورت پذیرفت؛ اما در عمل دارای آثار و پیامدهای درخشانی است.

حضرت علی بن موسی، ملقب به رضا، در سال ۱۴۸ هجری قمری ۱۱ ذیقعده در مدینه به دنیا آمد.<sup>۱</sup> پدر آن حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام و نام مادرش را نجمه، سمانه و تُکْتُم و ام البنین ذکر کرده اند.<sup>۲</sup> به نظر می رسد بعد از ولادت امام رضا علیه السلام طاهره نامیده شده است.<sup>۳</sup> امام رضا علیه السلام بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام، در ۳۵ سالگی عهده دار مسئولیت امامت و حفظ مبانی اسلامی و رهبری شیعیان شد.

مدت امامت امام هشتم حدود ۲۰ سال بود که می‌توان آن را به سه بخش جداگانه تقسیم کرد: ۱۰ سال اول امامت آن حضرت که همزمان با دوره زمامداری هارون بود. ۵ سال بعد از آن که مقارن با خلافت امین، فرزند هارون بود. ۵ سال آخر امامت آن بزرگوار که مصادف با خلافت مأمون و تسلط او بر قلمرو اسلامی آن روز بود.<sup>۴</sup>

امام رضا علیه السلام در هر یک از این سه دوره، به مقتضای مسئولیت خطیر امامت، با اوضاع و احوال پیچیده خلافت آن روز که به نام اسلام بر مردم حکومت می‌شد و با وجود نابسامانی‌های زیادی که از جهات مختلف در زندگی اجتماعی مردم وجود داشت، وظایف متناسب خود را در راه خدمت به اسلام انجام می‌داد

اهداف و انگیزه‌های مأمون از پیشنهاد ولایت  
عهدی و دعوت از امام رضا (ع) به خراسان

چنان که می‌دانیم عباسیان با سوء استفاده از شعار الرضا من آل محمد و محبت ایرانیان نسبت به علویان قدرت را قبضه کردند و پس از به قدرت رسیدن به علویان سخت گرفتند و بسیاری از آنان را از جمله محمد نفس زکیه<sup>۵</sup>، حسین بن علی شهید فخ<sup>۶</sup> و امام جعفر صادق<sup>۷</sup> و امام موسی کاظم علیهما السلام<sup>۸</sup> را به شهادت رساندند؛ ولی تاریخ ثابت کرد که این سیاست عباسیان با شکست مواجه شد. مردم بیش از پیش به اهل بیت عصمت علیه السلام گرایش پیدا کردند و این گرایش حتی در میان خانواده خلفا و درباریان نیز رسوخ کرد. چنانکه گویند: زبیده، همسر رشید و نوه منصور و بزرگترین زن عباسی، شیعه شد و چون هارون الرشید از آن آگاهی یافت، سوگند خورد که طلاقش دهد.<sup>۹</sup> روایت شده است که وقتی جسد مطهر امام کاظم علیه السلام را به جمع پاسبانان حکومت آوردند و با سخنان زشت خبر مرگ آن بزرگوار را اعلام کردند، سلیمان، پسر منصور دوانیقی، فرزندان و غلامانش را فرمان داد جلوی این کار را بگیرند. او، خود، با پای برهنه در پی جنازه حرکت کرد و قضیه را کتباً به اطلاع هارون الرشید رساند. هارون در پاسخ گفت: ای عمو، صله رحم کردی، خداوند به تو پاداش نیک دهد؛ به خدا سوگند، سندی بن شاهک این کار را به

دستور ما انجام نداده است.<sup>۱۰</sup> همه این کارها به خاطر هراس از شورش علویان سامان یافت. چه اینکه سلیمان بن ابی جعفر نیز از برگزیدگان دولت عباسی بود. مؤید این سخن اظهارات هارون در پاسخ به یحیی بن خالد برمکی است. یحیی نخست در باره امام کاظم علیه السلام سعایت کرد و مقدمات شهادت آن حضرت را فراهم آورد؛<sup>۱۱</sup> آنگاه در باره امام رضا علیه السلام به هارون گفت: پس از موسی بن جعفر پسرش جای او نشسته، ادعای امامت می‌کند. هارون، از عواقب قتل موسی بن جعفر علیه السلام بیم داشت، به یحیی گفت: آنچه با پدرش کردیم کافی نیست؟ می‌خواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویان را بکشم؟<sup>۱۲</sup> امام رضا علیه السلام با استفاده از فرصت بدست آمده، آشکارا اظهار امامت کرده؛ در حالی که می‌دانیم امام صادق علیه السلام، پنج نفر را وصی خود خواند تا وصی برگزیده از گزند دشمنان در امان ماند.<sup>۱۳</sup> بدین ترتیب باید گفت که عباسیان طی ۱۵ سال آغازین امامت امام رضا علیه السلام یا در هراس از علویان به سر می‌بردند و یا به منازعات داخلی بین دو برادر، امین و مامون، مشغول بودند. مأمون که در زمان پدرش از طرف وی والی خراسان بود، سرانجام، پنج روز پیش از پایان محرم سال ۱۹۸ ق، امین را از خلافت خلع و به قتل رساند<sup>۱۴</sup> و مرکز خلافت را از بغداد به مرو منتقل کرد. در این دوره حکومت‌های مستقلی چون آدارسه و اغالبه در شمال آفریقا پای گرفتند و قیام ابوالسرایا در عراق به دستور محمد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام معروف به ابن طباطبا روی داد.<sup>۱۵</sup> در این قیام بیش از بیست‌هزار نفر شرکت داشتند و شهرهای زیادی به تصرف قیام‌کنندگان درآمد. در سال ۱۹۹ هجری، ابوالسرایا به دست نظامیان مامون کشته شد. در اینجا لازم است نام برخی از والیان شهرهایی که در این قیام شیعی به تصرف در آمده است را نام ببریم تا نفوذ شیعیان در آن زمان و وخامت پیش آمده را بیشتر نشان دهیم.

**بصره:** ابوالسرایا زید بن موسی بن جعفر را به فرماندهی بصره منصوب کرد و زید در آن شهر بر ضد عباسیان قیام کرد و آنان و هواداران‌شان را از شهر بیرون راند و خانه هایشان را به آتش کشید و به همین سبب زید النار ملقب شد.<sup>۱۶</sup>

**یمن:** ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام: در سال ۲۰۰ هـ ق در یمن قیام کرد و گروه‌های زیادی را گرد خود جمع کرد. وی پس از تسلط بر یمن، طرفداران

عباسی را تار و مار کرد و گروهی از آنان را کشت و اموالشان را ضبط کرد.<sup>۱۷</sup>

**مکه :** حسین بن حسن افضس علوی که از سوی ابوالسرایا به حکومت مکه منصوب شده بود، در سال ۲۰۰ هـ.ق در این شهر قیام کرد و بر حجاز و یمن سیطره کامل پیدا کرد، با شنیدن شکست یاران خود در جبهه عراق پس از کشته شدن ابوالسرایا، در ششم ربیع الثانی ۲۰۰ هـ.ق به محمد بن جعفر صادق علیه السلام، برادر امام کاظم علیه السلام پیوست و با او بیعت کرد.<sup>۱۸</sup> مأمون، سپاهی را به فرماندهی عیسی بن زید جلودی برای سرکوب این قیام به حجاز فرستاد و جلودی توانست این قیام را با دادن امان نامه به محمد بن جعفر سرکوب کند و محمد بن جعفر را مجبور کرد تا خودش را از خلافت عزل کند و به خلافت مأمون اقرار کند.<sup>۱۹</sup> حتی اوضاع عباسیان وخیم تر از این هم بود، چرا که تشیع حتی به درون دستگاه خلافت مأمون همانند دوره پدرش نفوذ کرده بود و ریشه های خود را تا اعماق دربار وی گسترده بود؛ زیرا بنابر مشهور، فضل بن سهل (ذوالریاستین) و طاهر بن حسین (ذوالیمینین) و دیگر افراد خاندان طاهر، که بر تمام امور سیاسی و نظامی خلافت استیلا داشتند، نیز از جمله شیعیان یا علاقه مندان و پشتیبانان آنان بودند.<sup>۲۰</sup>

تزلزل شخصیت مأمون و قیامها و حکومتهای مستقلی که در اندک مدتی جان گرفته بود، و همچنین بویژه پس از قیام زید بن علی در زمان بنی امیه و آمدن یحیی بن زید به خراسان که در آنجا بسیاری از مردم به وی پیوستند، پس از آن مردم این سرزمین علاقه خاصی به علویان نشان می دادند و روز به روز طرفداران آنان افزایش پیدا می کرد، او را بر آن داشت تا به همان سیاست پیشین عباسیان، که با شعارهایی به نفع علویان حکومت عباسی را از آن خود ساختند، تمسک جوید و رژیم عباسی را با تدبیری زیرکانه از سقوط حتمی نجات بخشد.

بیشتر حکومت های به استقلال رسیده و عموم قیام کنندگان و رهبران آنها از خاندان پیامبر بودند. چنانکه در قیام ابوالسرایا دو تن از برادران امام رضا علیه السلام ولایت یمن و اهواز را به دست گرفته بودند. مأمون، که پس از شهادت امام کاظم علیه السلام از امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام آگاهی داشت، وی را ولیعهد خود ساخت تا آتش انقلابها و شورشهای شیعی را فرو نشاند.

احمد شبلی می‌گوید: ... چه بسا انگیزه بیعت گرفتن مامون برای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام آن بود که می‌خواست به آمال اهل خراسان پاسخ بدهد؛ زیرا آنان به اولاد علی علیه السلام تمایل بیشتری داشتند.<sup>۲۱</sup>

### علامه جعفر مرتضی‌عاملی می‌گوید:

در ارزیابی شورشهای ضد عباسی به این نکته پی می‌بریم که از سوی علویان خطری جدی آنان را تهدید می‌کرد؛ زیرا این شورشها در مناطق بسیار حساسی برمی‌خاست و رهبریشان نیز در دست افرادی بود که از استدلال قوی و شایستگی غیر قابل انکاری برخوردار بودند و بدان لحاظ هرگز با عباسیان قابل مقایسه نبودند.

اینکه مردم رهبران این شورشها را تایید می‌کردند و دعوتشان را به سرعت پاسخ می‌گفتند، خود دلیلی بود بر میزان درک طبقات مختلف ملت از خلافت عباسیان و نیز شدت خشمشان که بر اثر استبداد، ظلم و رفتارشان با مردم و بویژه با علویان برانگیخته شده بود. در این میان، مامون بیش از هر کس دیگری می‌دانست که اگر امام رضا علیه السلام بخواهد از آن فرصت استفاده کند و به تحکیم موقعیت و نفوذ خویش بر ضد حکومت جاری بپردازد، چه فاجعه‌ای در انتظارش است<sup>۲۲</sup>. با توجه به موقعیت پیش آمده، مأمون باید دست به کاری می‌زد تا از ورطه هلاکت رهایی یابد. فرو نشاندن شورشهای علویان، مشروعیت بخشیدن به حکومت عباسی، از میان بردن محبوبیت علویان، جلب اعتماد و مهر عرب، خشنود ساختن عباسیان، مستمر ساختن تایید ایرانیان، تقویت حسن اطمینان مردم به خلیفه‌ای که برادر خود را کشته است و از میان بردن خطر قیام رضوی بخشی از حقایقی بود که مامون را در اندیشه نیرنگ فرو برد چنان اندیشید که برای خلافت امام رضا علیه السلام از مردم بیعت بگیرد، تا امام را خلیفه مسلمانان و امیر بنی‌هاشم، اعم از عباسیان و طالبیان، قرار دهد. حضرت امام رضا علیه السلام با پیشنهاد مامون مخالفت کرد. اصرار مامون و خودداری امام دو ماه به طول انجامید.<sup>۲۳</sup> سرانجام خلیفه به حضرت رضا علیه السلام چنین پیام داد تو همیشه به گونه ناخوشایندی با من برخورد می‌کنی، در حالی که تو را از سطوت خود ایمنی بخشیدم. به خدا سوگند، اگر ولایتعهدی را پذیرفتی که هیچ، و گر نه مجبورت خواهم کرد که آن را بپذیری، اگر باز همچنان



امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد<sup>۲۴</sup>. ناگفته پیداست که پیشنهاد خلافت هرگز جدی نبود، چگونه ممکن بود مأمون، که برای به دست آوردن خلافت برادرش را از میان برد و عباسیان را از خود رنجاند، آن را به امام علیه السلام واگذار کند؟ این برنامه، مقدمه مسأله ولایتعهدی امام رضا علیه السلام بود؛ پس از این طرح هوشمندانه مأمون با فرستادن چند نامه و پیک از امام رضا علیه السلام به شهر مرو دعوت کرد.<sup>۲۵</sup>

انگیزه دیگر مأمون در واگذاری خلافت و ولایتعهدی احتمالاً این بوده که نشان بدهد ائمه علیهم السلام هم به دنبال کسب ریاست و خلافت هستند؛ چون مردم کوچه و بازار خبر نداشتند که امام علیه السلام با اصرار و فشار مأمون، ولایتعهدی را پذیرفته است؛ اما امام علیه السلام با توجه به اینکه از نیت واقعی مأمون خبر داشت، شرط کرد که هرگز در هیچ یک از امور سیاست حکومت دخالت نداشته باشد.<sup>۲۶</sup> مسئله مهم دیگر نقش وزیر مأمون (فضل بن سهل) در تحمیل مسئله دعوت از امام علیه السلام برای آمدن به خراسان بسیار پررنگ بوده است.<sup>۲۷</sup>

#### جغرافیای تاریخی و سیاسی و اجتماعی سفرنامه رضوی

آنچه در این مقاله مورد بررسی و دقت قرار گرفته، جغرافیای تاریخی، سیاسی و اجتماعی شهرهایی است که حضرت رضا علیه السلام به دستور مأمون از آن جا عبور کرده و یا در آن جا توقف داشته است. مبدأ این خط سیر مدینه و مقصد آن مرو بود. مسیری که مأمون تاکید داشت حضرت رضا را از آن عبور دهد یکی از راه‌های متداول آن زمان به شمار می‌رفت و آن از مدینه به بصره و از طریق سوق الاهواز (اهواز) به فارس و سپس از راه کویر و بیابان میان ایالت‌های فارس و خراسان می‌گذشت و به مرو ختم می‌شد.

راه دیگری که در آن زمان متداول بود از مدینه به سمت کوفه و مدینه الاسلام (بغداد) می‌رفت و سپس از آن جا به سمت ری، قم و خراسان و بالاخره به مرو منتهی می‌شد. این مسیر در ابتدا تا معدن نقره و از نیشابور تا انتها (مرو) با مسیر اول مشترک است. ولی در نقد مسیر دوم می‌توان به این مطلب اشاره کرد: عبور از سه شهر کوفه، بغداد و قم؛ از این سه شهر کوفه و قم مرکز تجمع

شیعیان در آغاز قرن سوم اسلامی بود و عبور امام رضا علیه السلام از این دو شهر می توانست به قدرتمندی شیعیان این نواحی و شورش احتمالی آنان بیانجامد. و شهر سوم یعنی بغداد و مرکز تجمع و قدرت عباسیان که از ولایت عهدی امام رضا علیه السلام خشمگین بودند و آن را انتقال قدرت از آل عباس به آل علی علیه السلام قلمداد می کردند، پس در هر دو صورت این مسیر و انتخاب آن به زیان مامون بوده است، بنابراین، دلایل عقلی و منطقی علاوه بر دلایل و مستندات تاریخی بر مسیر اول مرتبت است. از این رو مسیری که مامون برای انتقال امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو انتخاب کرده بود از دیدگاه جغرافیای طبیعی، اجتماعی، سیاسی و مذهبی بسیار حساب شده و زیرکانه بود. سفر امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو را در ۵ بخش زیر می توان دسته بندی کرد:

- ۱- از مدینه تا بصره؛ ۲- از بصره تا فارس؛ ۳- از فارس تا یزد؛ ۴- از یزد تا خراسان؛
- ۵- امام علیه السلام در خراسان

### ۱- از مدینه تا بصره

دو تن از ماموران مامون به نام های رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم به همراه نامه ای مامور انتقال امام از مدینه به مقر حکومت وی بودند. رجاء بن ابی ضحاک و یاسرخادم به منزل امام رفتند و نامه مامون را به حضرت تسلیم کردند.<sup>۲۸</sup> امام با فرستادگان مامون سخنی نگفت و با کراهت نامه را خواند و به ناچار پیشنهاد مامون را پذیرفت و آماده سفر شد و در اولین گام قبل از آغاز سفر به سوی مرو، امام دست به اقداماتی زد که ماهیت پذیرش ولایت عهدی را آشکار ساخت. امام رضا علیه السلام با دست زدن به اقداماتی نظیر وداع با مرقد مطهر رسول اکرم (ص)، که همراه با گریستن بود<sup>۲۹</sup>؛ تعیین جانشین و اعلام امامت امام جواد علیه السلام<sup>۳۰</sup> و وداع با خانواده خویش که به آنان گفت اطراف ایشان گرد آیند و برای وی بگریند، با این کار نشان دادند که ولایت عهدی ظاهری آراسته و مجلل بر چهره تبعید و نفی بلد است.<sup>۳۱</sup> منابع اولیه و سایر تواریخ معتبر آغاز حرکت امام رضا علیه السلام را از مدینه به سوی بصره ذکر کرده اند.<sup>۳۲</sup> با این وجود برخی از منابع به خصوص تذکره های متاخر می

نویسند: حضرت، ابتدا به مکه رفته و در این سفر امام جواد علیه السلام نیز همراه ایشان بوده است، امام علیه السلام با خانه خدا وداع کرده و سپس از مکه به سفر ادامه داده اند. گزارش منابع مختلف درباره سفر امام رضا علیه السلام از مدینه به مکه سپس به بصره متناقض و نامشخص است.

برخی امام جواد را همراه پدر بزرگوارشان علیهما السلام در مکه دیده اند، برخی نامه ای از امام رضا در مکه دریافت داشته برای امام جواد علیه السلام به مدینه برده اند، این گونه اقوال از نامشخص و متناقض بودن سفر امام رضا علیه السلام به مکه حکایت دارد.

علاوه بر این، اوضاع مکه در آن زمان چندان آرام نبود. بنابراین، سفر امام رضا علیه السلام به مکه... به لحاظ سیاسی مغایر سیاست مامون و دستور وی به فرستادگانش است.

به همین دلیل نمی توان سفر امام رضا علیه السلام از مدینه به مکه و سپس به مرو را داری حجت های آشکار تاریخی دانست و به احتمال زیاد باید بر این باور بود که در سفر از مدینه به مرو امام رضا علیه السلام به مکه سفر نکرده اند.<sup>۳۳</sup> اما باید متذکر شد که امام را به سمت شهری داشتند می بردند که از قدیم طرفدار عثمان بودند (بصره) و از اینجا ماهیت دعوت مأمون و از اینکه این راه را انتخاب کرده بر ما مشخص می شود و امام و مأموران مأمون پس از گذر از بیابانهای عربستان خود را به نجاج می رسانند و در نجاج (پرواز کتاب) که در ۶ منزلی بصره است توقف می کنند و پس از استقبال شیعیان آن منطقه عازم بصره می شوند.

## ۲- ازبصره تا فارس

### ۲-۱- ازبصره تا سوق الأهواز:

از دیار عرب (عراق) تا خوزستان دو راه وجود دارد، یکی از بغداد به واسط و از واسط به خوزستان و راه دیگر از بصره به خوزستان که کوتاهترین راه و فاصله میان ایران و عراق آن روز محسوب می شد.

راه بصره- اهواز در آن زمان بر اساس نوشته های جغرافیدانانی همچون جیهانی، اصطخری و ابن حوقل ۹ منزل و سی و شش فرسنگ بود، به ترتیب: ابله؛ بیان؛ حصن مهدی؛ باستیان؛ خان مزدویه؛ دورق؛ قریه دایرا؛ آسک؛ و

ارجان.<sup>۳۴</sup> ولی از نامهای قدیم منازل این مسیر در نقشه های امروزین اثری نمانده است از این رو به سختی می توان مسیر حرکت امام را مشخص کرد. امام رضا علیه السلام از بصره به اهواز حرکت کرد ولی از جزئیات مسیر حرکت امام و منزل گاههایی که حضرت در آن توقف فرمود منابع هیچ گزارشی ارائه نکرده اند. با ورود امام رضا علیه السلام به اهواز، امام علیه السلام مریض می شود. منابع دلیل بیماری امام علیه السلام را هوای بسیار گرم و مرطوب این شهر بیان می کنند، امام علیه السلام در زمان بیماری طبعی خواسته برایش فراهم می کنند. با آمدن طبیب به بالین حضرت، امام علیه السلام از وی گیاهی را همراه با نیشکر طلب می کند با توجه به اینکه فصل نیشکر نبوده طبیب می گوید هر دو یافت نمی شود چون نیشکر زمستان درو می شود.

ولی امام می گوید بگردید هر دو یافت می شود پس از قدری گشتن و باراهنمایی خود امام علیه السلام هر دو را می یابند.<sup>۳۵</sup>

چنانکه از نقشه برمی آید از اهواز دو خط زرد رنگ به شوشتر و دزفول ترسیم شده که بیانگر مسیر احتمالی امام علیه السلام است. سه بقعه به نام امام رضا علیه السلام در شوشتر، دو بقعه به نام شاخراسون (شاه خراسان) در دزفول و شوشتر و دو بقعه دیگر به نام های امام ضامن وجود دارد که بایستی با نظری نقادانه به آن نگریست.

این بناها یادبود امام رضا علیه السلام که تعدادشان قریب به ده بنا می رسد اگر چه از حیث کثرت، گذر امام رضا را در این دو شهر قوت می بخشند، اما به لحاظ اعتبار، متزلزل و مبهم هستند.

سه بقعه امام رضا دیمی که دو تای آن در شوشتر و یکی از آنها در دزفول که عوام آن را محل توقف حضرت رضا می دانند وجود دارد.<sup>۳۶</sup>

علاوه بر بقاع امام رضا دیمی بقعه ای بنام بقعه شاخراسون (شاه خراسان) یکی در دزفول و دیگری در شوشتر وجود دارد که باتوجه به برخی نوشته ها خالی از شک نیست.<sup>۳۷</sup>

تاریخ های محلی سفر امام به این دو شهر را تأیید نمی کنند. همچنین با توجه به نقشه و موقعیت جغرافیایی شوشتر و دزفول گذر حضرت رضا علیه السلام را از این دو شهر دور از واقع نشان می دهد؛ چرا که امام بایستی راه رفته به شوشتر را بازگشته و سپس به دزفول می رفتند که این سفر عقلانی نیست.

## ۲-۲- از اهواز تا فارس

درباره ادامه مسیر حرکت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به فارس منابع توضیحی نمی دهند که حضرت از کدام راه به سمت فارس و از آن جا به خراسان عزیمت کرده است. و ما تنها از طریق اتصال نقاط جغرافیایی روشن که در منابع ذکر شده می توانیم جزئیات مسیر حرکت حضرت علیه السلام و منازل بین راه را به دست آوریم و یا حدس بزنیم زیرا مسیر راه خوزستان به فارس منحصر به یک راه نیست. از اهواز به فارس ۲۴ منزل و در مجموع ۱۰۲ فرسنگ راه بوده است. که معروفترین منازل این راه که از ارجان شروع می شود به این شرح است: بندق (بندک)، خان حماد، نوبندگان (نوبنجان)، کرکان، خراخه، خلان، خلار، و جویم (گویم).<sup>۳۸</sup> احتمال دارد حضرت علیه السلام در سفر تاریخی خود به مرو از راه ارجان، رامهرمز گذشته باشند زیرا نسبت به ابتدا و میانه این راه گزارش هایی از عبور آن حضرت در دست داریم.

درباره خروج امام علیه السلام از اهواز خبر دقیقی وجود دارد که امام علیه السلام از پل اربق یا اربک عبور کرده اند و این خود کلیدی برای حل این معماست. در ادامه مسیر پل اربک (اربق) در شهر ارجان قدیم (بهبهان) قدمگاهی است موسوم به قدمگاه امام رضا علیه السلام.<sup>۳۹</sup> وجود این قدمگاه در این مکان مسیر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را روشن می کند. قدمگاه بعدی که در منابع تاریخ محلی به تناوب از آن یاد شده شهر ابرقو یا ابرکوه است که در منتهی الیه جاده شمالی شیراز به شهر یزد است.<sup>۴۰</sup> منابع تاریخی اطلاع می دهند که امام رضا علیه السلام از اهواز و از طریق فارس و نه شهر شیراز به سمت خراسان رفته اند. از ورود حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام به شیراز در منابع گزارش موثقی ثبت نشده است و در منابع محلی تاریخ این شهر هیچگاه قدمگاه و یا بنای یادبودی به آن حضرت منسوب نیست.<sup>۴۱</sup> این موضوع احتمال عبور حضرت رضا علیه السلام را از راه باستانی اهواز به پاسارگاد که بعد از ارجان از طریق راههای کوهستانی منطقه کهکیلویه به جلگه مرودشت اصطخر می پیوست قوت می بخشد.

## ۳- از فارس تا یزد

ابن بلخی منازل شیراز به یزد را ۹ منزل و مسافت میان این دو شهر را ۵۴

فرسنگ یاد کرده است.<sup>۴۲</sup> در آن روزگار یزد نه شهر مهمی به قاعده امروز بلکه از توابع شهر اصطخر و نام قدیم شهر یزد، کته بوده است.<sup>۴۳</sup> در این منطقه چند قدمگاه و بنای یادبود امام رضا علیه السلام وجود دارد؛ از جمله قدمگاه خرائق (مشهدک)<sup>۴۴</sup> و قدمگاه ده شیر فراشاه که نامش را احتمالاً از شیرکوه گرفته است.<sup>۴۵</sup> با توجه به تاکید منابع به عبور آن حضرت از راه کویر به سوی مرو، بر اعتبار این قدمگاه ها افزوده می شود. ولی چنانکه گفته شد یزد در قرن دوم اسلامی نه یک شهر که یک منطقه بیابانی بوده است بنابراین، از عبور حضرت رضا علیه السلام از یزد در منابع اولیه به صراحت نامی به میان نیامده است و تنها به ذکر عبور آن حضرت از یک کویر و یا بیابان اشاره کرده اند.<sup>۴۶</sup>

برخی بر این باورند که امام رضا علیه السلام در طی مسیر وارد شهر قم شده و در منزل یکی از اهالی این شهر منزل کرده اند که این مکان امروزه به مدرسه رضویه یا ماموریه شهرت یافته است.<sup>۴۷</sup> ولی باید اذعان کرد که مامون گذر امام از شهرهای محل تجمع شیعیان را ممنوع کرده بود. بنابراین، حضور امام علیه السلام در این شهر سند محکم ندارد از سوی دیگر در مورد توقف حضرت در قم منابع تاریخ محلی نیز آن را تأیید نمی کند.

تاریخ قم که از قدیمی ترین منابع تاریخ محلی است (۳۷۸ ق، نوشته‌ی حسن قمی) هیچگونه اطلاعی از عبور حضرت رضا علیه السلام از شهر قم نمی دهد. کلینی نیز در کافی می نویسد: مامون آن حضرت را از بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) به مرو حرکت داد.

#### ۴- از یزد تا خراسان

به طور کل تعیین خط مسیر دقیق سفر امام رضا به واسطه گزارش های متعدد و گاه متناقض منابع دشوار است. به همین سیاق تعیین مسیر حرکت امام رضا از یزد تا خراسان نیز با دشواری همراه است. تنها نقطه روشن که در این مسیر از منابع اولیه به دست می آید اشاره ای است که شیخ صدوق و سایر منابع معتبر به مسیر راه کویر و ورود آن حضرت به نیشابور کرده اند. با توجه به نقشه در خرائق و رباط پشت بادام نشانه هایی دال بر عبور امام رضا علیه السلام از این

مناطق وجود دارد. برخی معتقدند که امام علیه السلام از رباط پشت بادام به دامغان سپس به نیشابور رفته و برخی منابع معتقدند که امام علیه السلام با گذر از جناح شرقی کویر لوت به نیشابور وارد شده اند. از آن جا که دامغان به لحاظ جغرافیایی در خط سیر حرکت حضرت رضا علیه السلام واقع شده، گذر آن حضرت از این منطقه محتمل به نظر می رسد.

## ۵- امام در خراسان

خوشبختانه از ورود امام رضا به نیشابور گزارش های متعدد و مستندی وجود دارد به ویژه حدیث سلسله الذهب که امام در این شهر ایراد فرموده اند خود به قوت گزارش های ورود امام به نیشابور افزوده است. در مورد چگونگی ادای حدیث سلسله الذهب گفته شده است که چند تن از عالمان شهر گرد آن حضرت جمع شدند و از ایشان خواستند تا حدیثی از پدران بزرگوارش بیان کنند.

حضرت پس از فراخواندن حضار به سکوت حدیثی که اسناد آن را از امام موسی کاظم علیه السلام تا رسول خدا (ص) متصل کرد. از قول خداوند متعال فرمود: کلمه لا اله الا الله دژ من است. هرکس به دژ من وارد شود از عذاب من در امان خواهد بود. پس از آن مرکب امام به حرکت درآمد. حضرت سر مبارکشان را از کجاوه بیرون آورد و خطاب به مردم فرمودند: بِشْرُوطِهَا و أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا (البته شروطی دارد که من از شروط آن هستم).<sup>۴۸</sup> این حدیث به دلیل ناب بودن سلسله اسنادش به سلسله الذهب معروف است. مهمترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضا علیه السلام در نیشابور ضبط شده است. روایت عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی است که حدیث مشهور و معروف سلسله الذهب را از امام رضا در نیشابور نقل می کند.

امام رضا علیه السلام اساسی ترین پایه ایمان به یگانگی خداوند متعال پذیرش امامت خود که به معنای پذیرش امامت سایر امامان علیهم السلام نیز هست معرفی کرده است.<sup>۴۹</sup>

گفته شده است امام هنگام ورود به نیشابور در محله فرد، فرود آمدند که در آن چشمه ای جاری است که معروف به چشمه کهلان که امام در آن غسل کرده و در کنار حوض آن به نماز ایستاده اند.<sup>۵۰</sup> مردم تا به امروز به آن چشمه می روند

و به آب آن چشمه استشفای می‌کنند؛ بنا بر آنچه مورخان معاصر ذکر کرده‌اند این چشمه بعد از مدتی به حمام رضا علیه السلام معروف شد و همچنان در شهر نیشابور وجود دارد. و همچنین قدمگاه نیشابور در ۲۶ کیلومتری آن شهر یکی از یادگاری‌های مستند و مستدل حضور امام رضا در این شهر است. پس از حرکت از نیشابور در راه به چشمه آبی رسیدند و در کنار آن چشمه تخته سنگی بود که امام بر روی آن ایستاد و نماز خواند، که بعدها بر روی آن بنای یادبودی ساختند که تا به امروز وجود دارد.<sup>۵۱</sup> باید توجه داشت که نیشابور در آن زمان از شهرهای آباد و بزرگ خراسان به شمار آمده و ابر شهر نامیده می‌شد از این رو بعید نیست که مکان فعلی قدمگاه نیشابور که اینک در جاده نیشابور به مشهد واقع شده است، آن زمان در خود شهر نیشابور و یا در حومه آن بوده باشد. امام رضا علیه السلام پس از نیشابور به طوس، ده سرخ و کوه سنگی سفر کرده‌اند داستان‌های مشهور بین مردم این ناحیه خود گویای حضور امام علیه السلام در این منطقه است.

در ده سرخ امام علیه السلام به منظور دستیابی به آب جهت وضو زمین را به دست خویش اندکی حفر کرده، چشمه‌ای می‌جوشد که تاکنون موجود است.<sup>۵۲</sup> در کوه سنگی، امام برکت سنگ‌های این ناحیه را که از آن دیگ‌ها و ظروف سنگی می‌تراشیدند طلب می‌کنند که تا امروز نیز همچنان این شغل در این ناحیه برجاست.<sup>۵۳</sup> بعد از کوه سنگی مقصد بعدی طوس بود ایشان هنگامی که وارد طوس شدند و در قریه سناباد از ناحیه نوقان که از مستملکات حمید بن قحطبه طایی به شمار می‌رفت و در آن منزل و باغ داشت، اقامت کردند. مقبره هارون الرشید نیز در آن باغ قرار داشت. این همان مکانی بود که امام پیش از این بارها گفته بود که در آن محل به خاک سپرده خواهند شد. در آن مکان نماز خواند. در این شهر نیز مورد استقبال گرم مردم و بزرگان و عالمان شهر قرار گرفت.<sup>۵۴</sup>

مسیر سفر بعد از طوس به سرخس منتهی می‌شد؛ بنا به نوشته جغرافیدانان مسلمان از نیشابور به مرو ده منزل و تا هرات هم ده منزل بوده است. و از نیشابور تا سرخس شش منزل است.<sup>۵۵</sup> در هنگام ورود امام به سرخس بنا به دستور مأمون ایشان را زندانی می‌کنند، این خود گواه است که ولایتعهدی امام تحمیلی بود که مأمون انجام داده بود. مأمون بنا به دو دلیل دستور



حبس امام را در شهر سرخس داد. یک با بیان حدیث سلسله الذهب در واقع هم حقانیت خود و خاندانش را در برابر سلطه عباسیان به مردم گوشزد کرد و شرط ورود به دژ امن خداوند متعال را امامت و ولایت خود و خاندانش خواند و موضوع خلافت و زعامت عباسیان را زیر سؤال برد. دلیل دوم استقبال گرم مردم نیشابور بود چرا که هدف مأمون از اینکه مسیر سفر امام را طوری طراحی کرده بود که با شیعیان ارتباط برقرار نکند و بی سر و صدا به مرو برسد که عملاً چنین نشد و محبت مردم را نسبت به امام رضا علیه السلام را که دید بر خود لرزید. از این رو مأمون به حبس امام در سرخس دستور می دهد. ولی مأمون شایع کرد که امام رضا علیه السلام ادعای الوهیت کرده است و به همین خاطر وی را زندانی کرد. تا شاید از این طریق تماس امام با مردم را غیرممکن سازد.<sup>۵۶</sup> سرخس آخرین شهر پیش از مرو و یا مقصد حرکت است امام رضا علیه السلام در شهر مرو با وجود سلطه آشکار مامون مورد استقبال مردم و اهالی آن شهر قرار می گیرند، و در همین شهر است که به ناچار ولایت عهدی مامون را میپذیرند. ولایتعهدی ای که سرانجامی جز شهادت به زهر کین خاندان سیاه جامه و سیاه دل بنی عباس، نداشت.

### به این ترتیب مسیر هجرت امام علیه السلام به این شرح است :

مدینه، مکه (برخی این شهر را مسیر هجرت نمی دانند)، نجا، بصره، اهواز، اربق (اریک)، ارجان (بهبهان)، ابرکوه (ابرقوه)، ده شیر (فراشاه)، یزد، قدمگاه خرائق (مشهدک)، رباط پشت بادام، نیشابور، قدمگاه نیشابور، ده سرخ، طوس، سرخس و سرانجام مرو

### پی نوشت

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۴۷.
۲. طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۱۲.
۳. مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۶۷.
۴. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۴۲.
۵. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۷۶.

۶. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۳۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۰۰،  
۷. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۸۱؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۸۴،  
۸. همان، ج ۱، ص ۳۹۷،  
۹. شیخ صدوق در کتاب الأمالی و رجال مامقانی زیر عنوان زبیده؛ البته برخی این مسئله را  
منکر شده اند؛ نک. تعلیقات محدث ارموی بر کتاب النقص، تعلیقه ۹۵ که به نقل از علامه  
قزوینی نیز آمده است.
۱۰. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۸؛ مجلسی، ج ۴۸، ص ۲۲۵.  
۱۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۴۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴،  
ص ۳۲۶،  
۱۲. شیخ صدوق، عیون، ج ۲، ص ۲۲۶؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۰۵،  
۱۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰،  
۱۴. مسعودی، التنبيه و الإشراف، ص ۲۲۳.  
۱۵. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۴۵؛ طبری، تاریخ، ج ۸، ص ۵۷۴-۵۷۵،  
۱۶. شیخ مفید، همان، ص ۴۸۶،  
۱۷. ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۶، ص ۳۱۰-۳۱۱.  
۱۸. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۴.  
۱۹. طبری، همان، ج ۷، ص ۱۲۶-۱۲۷.  
۲۰. نک: ابن اثیر، ج ۷ ص ۱۳۲ که خاندان طاهرا را شیعه و از پشتیبانان اهل بیت (ع) می  
داند.  
۲۱. تاریخ الأسلامی و الحضاره الإسلامیه، ج ۳، ص ۱۰۷.  
۲۲. الحیاه السیاسیه للإمام الرضا، ص ۱۸۷.  
۲۳. ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص ۱۲۷؛ ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۲۵۰،  
۲۴. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۹.  
۲۵. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵؛ شیخ مفید، ج ۲، ص  
۲۵۹،  
۲۶. مرحوم مجلسی در مورد اجبار امام رضا (ع) برای پذیرش ولیعهدی روایات بسیاری آورده  
است (نک. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۲۹-۱۳۰).  
۲۷. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۵؛ سیف  
الدین حاجی بن نظام عقیلی، آثار الوزراء، ص ۷۶،  
۲۸. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۴۶۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵؛ شیخ مفید، همان، ج  
۲، ص ۲۵۹،  
۲۹. شیخ صدوق، عیون الأخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۶۴؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ص ۱۹۶،  
۳۰. همانجا؛ اثبات الوصیه، منسوب به مسعودی، ص ۳۹۴،  
۳۱. شیخ صدوق، عیون الأخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۶۴؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲،  
ص ۱۰۵،  
۳۲. اثبات الوصیه، منسوب به مسعودی، ص ۲۰۵؛ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۰۷؛ ابن  
طقطقی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰،

۳۳. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو، ص ۱۷-۱۸.
۳۴. جیهانی، اشکال العالم، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۳۰؛ اصطخری، المسالك و الممالک، ص ۹۳-۹۴.
۳۵. عرفان منش، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا (ع) از مدینه تا مرو، ص ۴۹-۵۰.
۳۶. اقتداری، دیار شهریاران، بخش اول، ج ۱، ص ۷۷۷ و ۵۵۴ و ۳۶۸.
۳۷. همان، ص ۳۲۰؛ دزفولی، تذکره الأخبار و مجمع الأبرار، ص ۳۸.
۳۸. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ص ۲۷-۲۸؛ ابن رسته، اعلاق النفیسه، ص ۲۲۲؛ جیهانی، ص ۲۷-۲۸؛ ابن بلخی، فارسنامه، ص ۲۳۱-۲۳۲.
۳۹. اعتماد السلطنه، مرآت البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸.
۴۰. عرفان منش، همان، ص ۸۶.
۴۱. نک. ابن بلخی، فارسنامه؛ فسایی، فارسنامه ناصری؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه.
۴۲. ابن بلخی، همان، ص ۲۳۲.
۴۳. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۰۶.
۴۴. ایرج افشار، یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۱۷۳.
۴۵. همان، ج ۱، ص ۲۸۰.
۴۶. شیخ صدوق، عیون الأخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۶۴؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۲۹.
۴۷. عبدالکریم بن طاووس حسنی، فرحه الغری، ص ۱۳۱.
۴۸. شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۵.
۴۹. محمود حیدری آقایی، خانجانی و دیگران، تاریخ تشیع، ج ۱، ص ۲۷۲.
۵۰. شیخ صدوق، عیون الأخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷۶؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۱۱.
۵۱. بسطامی، تحفه الرضویه، ص ۱۹۰.
۵۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۷۶؛ مجلسی، ج ۱۲، ص ۱۱۳؛ ابوالقاسم سحاب، زندگانی امام رضا، ص ۲۵۶.
۵۳. مجلسی، همانجا؛ بدیع نگار، مشهد الرضا، ص ۴.
۵۴. اثبات الوصیه، منسوب به مسعودی، ص ۳۹۱؛ شیخ صدوق، عیون، ج ۲، ص ۴۷۲؛ یحیی خزاعی، بحر الأنساب، ص ۱۰۴-۱۰۷.
۵۵. یعقوبی، البلدان، ص ۵۴؛ اصطخری، المسالك و الممالک، ص ۲۹۷.
۵۶. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۲۶-۴۲۷؛ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۱۵۹.



شعیب بهمن

## روحانیت پیشتاز در نهیضت مشروطه

روز ۲۰ تیر ۱۲۸۵ مهاجرت بزرگ علما به طرف عتبات در اعتراض به استبداد قاجار آغاز شد. در این مهاجرت سه هزار نفر از علما شرکت داشتند. این خروج اعتراض آمیز در تاریخ معاصر ایران به عنوان «مهاجرت کبری» مشهور است. نقش روحانیت شیعه در مسائل سیاسی و اجتماعی معاصر ایران کاملاً مشهود است. انقلاب مشروطه نیز یکی از مقاطع حساس در تاریخ معاصر ایران به شمار می آید که بی شک نحوه صف بندی نیروهای اجتماعی به ویژه نقش روحانیت در این نهضت از اهمیت زیادی برخوردار است. از این رو در بحث حاضر با توجه به نقش سنتی روحانیت در ظلم ستیزی و برانگیختن مردم، کانون توجه خود را معطوف به نقش پیشرو علماء دین در شکل گیری، پیروزی و تداوم مشروطه خواهیم کرد. بنابراین پس از بررسی نقش غیرقابل انکار روحانیت در نهضت، به بررسی نقش، آراء و افکار مجتهدان عالی قدری نظیر نائینی، بهبهانی، محلاتی و شیخ فضل الله نوری خواهیم پرداخت.

روحانیت از دیرباز به لحاظ پیوند عمیق جامعه ایران با دین از اقتدار و نفوذ زیادی برخوردار بوده است. در دوره صفویه با گسترش مذهب شیعه، روحانیت به عنوان عالیترین نهاد مردمی و تنها نهاد قدرتمند غیردولتی مطرح شد. حتی شاه نیز به عنوان حاکمی مطلق‌العنان، به لحاظ مذهبی فقط یکی از مقلدان پرشمار مراجع بزرگ محسوب می‌شد و شرعاً حق تخطی از فتوای مراجع را نداشت. از قرن نوزدهم به بعد نیز افزایش علمای بزرگ و رشد سریع مدارس و حوزه‌های دینی به گسترش کمیت و کیفیت نهاد روحانیت انجامید. به نحوی که از آن پس، علما و روحانیون شیعی بی‌وقفه در امور سیاسی حضور پیدا کرده و رهبری مردم را بر عهده داشته‌اند. فتوای آیت‌الله شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو، حمایت اکثریت قریب به اتفاق روحانیون بلندپایه از نهضت مشروطه، حضور روحانیت در ملی شدن صنعت نفت، مخالفت با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، مخالفت با لایحه کاپیتولاسیون، مخالفت با انقلاب سفید شاه و مردم، واقعه ۱۵ خرداد ۴۲، پیروزی انقلاب اسلامی، حوادث پس از انقلاب و... حکایت از حضور مستمر و تأثیرگذار روحانیون در تاریخ معاصر ایران دارد. در جریان انقلاب مشروطه نیز روحانیون به عنوان تأثیرگذارترین گروه به نقش‌آفرینی خود ادامه دادند و رهبری مردم را بر عهده گرفتند.

نقش پیشرو روحانیون در تاریخ معاصر ایران را امام خمینی چنین شرح داده است: «این صد سال اخیر را وقتی ما ملاحظه کنیم هر جنبشی که واقع شده است از طرف روحانیون بوده است. بر ضد سلاطین، جنبش تنباکو بر ضد سلطان وقت آن بوده است، جنبش مشروطه بر ضد رژیم بود البته با قبول داشتن رژیم، عدالت می‌خواسته‌اند ایجاد کنند.»<sup>۱</sup>

در این بین علما و روحانیون طراز اول نظیر آخوند خراسانی، میرزا عبدالله مازندرانی و میرزا خلیل‌تهرانی در نجف سید عبدالله بهبهانی، سید محمد طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری در تهران، مجتهد تبریزی و ثقة‌الاسلام در تبریز، آقا نجفی و حاج آقا نورالله اصفهانی در اصفهان، محلاتی و مجتهد لاری در فارس و... نقش مهمی در برانگیختن توده مردم در راستای شکل‌گیری، پیروزی و تداوم نهضت مشروطه ایفا نمودند.

علما، وعاظ و طلاب که با توده مردم و کسبه و بازاریان پیوند نزدیکی داشتند، به

عنوان سخنگوی مردم در برابر حکومت شناخته می‌شدند. به نحوی که اصطلاح «علمای ملت» در مقابل «اولیای دولت» در آن دوران از کاربرد فراوانی برخوردار بود. به طور کلی مجتهدین، از يك سو به خاطر عقاید آزادیخواهانه خود و از سوی دیگر به دلیل تلاش برای یافتن راهی به منظور تقویت پایگاه مردمی، درصدد حمایت از نهضت برآمدند و نقش غیرقابل انکاری در پیروزی مشروطه ایفا نمودند.

در این بین مراجع نجف از آغاز مبارزه یعنی مهاجرت علما به قم حمایت خود را از نهضت اعلام کردند و معمولاً هر سه نفر (آیت‌الله آخوند خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی و میرزا حسین تهرانی) يك اطلاعیه و بیانیه را به صورت مشترك صادر می‌کردند. از مجموعه اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، پاسخ‌ها و فتاوی این مراجع عالی قدر استنباط می‌شود که آنها به مشروطه به عنوان ابزاری جهت حفظ اسلام و اجرای قوانین اسلام و همچنین حفظ استقلال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور می‌نگریستند و مشروطه را هم‌تراز حفظ اسلام می‌پنداشتند.

نفوذ عمیق این مراجع در قلوب مردم ایران نقش غیرقابل انکاری در حضور مردم و حمایت از نهضت داشته است. به عبارت دیگر در جوامعی که احزاب سیاسی وجود نداشت، روحانیون با نفوذ و اقتدار سنتی خود، عملاً تنها جریانی بودند که می‌توانستند نقش اپوزیسیون حکومت را به خود اختصاص دهند. بدین ترتیب مجتهدین طرفدار اصلاحات، طلایه‌دار جنبش عمومی گشتند؛ چرا که از این طریق قادر بودند پیام فعالان را با اقتدار و اراده خود، در هم آمیزند. از این رو می‌توان روحانیون را مهم‌ترین نیروی پشتیبان انقلاب مشروطه محسوب نمود. زیرا اگر آنان انقلاب را تأیید نمی‌کردند مسلماً در نطفه خفه می‌شد.<sup>۲</sup>

امام خمینی می‌گوید: «در جنبش مشروطیت همین علما در رأس بودند، اصل مشروطیت اساسش از نجف به دست علما و در ایران به دست علما شروع شد و پیش رفت. این قدر که آنها می‌خواستند که مشروطه تحقق پیدا کند و قانون اساسی در کار باشد، شد.»<sup>۳</sup> «... علمای اسلام، در صدر مشروطیت، در مقابل استبداد سیاه ایستادند و برای ملت آزادی گرفتند...»<sup>۴</sup>.

بنابراین روحانیت شیعه با توجه به منزلت اجتماعی خویش تلاش خود را جهت تحدید استبداد شاهنشاهی قاجار و تأسیس مجلس شورا و تدوین قانون اساسی در راستای اصول اساسی اسلام و منافع عمومی مردم به کار گرفت. از این رو می‌توان یکی از جنبه‌های بارز انقلاب مشروطه را حمایت روحانیون از آزادی خواهان به

حساب آورد. این امر تقریباً در تاریخ جهان بی‌بدیل است و به همین دلیل نتایج مجتهدان از نهضت مشروطه و تکفیر عملی شاه توسط آنها، از دید هیچ‌کس پنهان نمانده است.<sup>۵</sup>

حتی فردی همچون احمد کسروی که از مخالفان سرسخت دخالت روحانیون در سیاست به شمار می‌آمد، نقش عالمان در پیروزی مشروطه را نادیده نگرفته است: «این نکته را نباید فراموش کرد که مشروطه را در ایران علما پدید آوردند. در آن روزها که در ایران غول استبداد درفش افراشته، کسی را یاری دم زدن نبود، تنها علما بودند که دل به حال مردم سوزانیده گاهی سخنانی می‌گفتند. نمی‌گویم دیگران چیزی نمی‌فهمیدند؛ می‌گویم یاری دم زدن نداشتند. شماره‌های حبل‌المتین را بخوانید. در آن زمان که توده‌ی انبوه در بستر غفلت خوابیده و هرگز کاری به نیک و بد کشور نداشت در بسیاری از شهرها علما پیشقدم گردیدند. بنیاد مشروطه را علما گذاردند.»<sup>۶</sup>

«آن چه مشروطه را نگه‌داشت، پافشاری‌های مردانه دو سید - بهبهانی و طباطبائی - و آخوند خراسانی و حاج شیخ مازندرانی بود. اینان، با فشارهایی که دیدند و زیان‌هایی که کشیدند، از پشتیبانی مجلس و مشروطه باز نایستادند و آن را نگه داشتند.»<sup>۷</sup>

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که از یک سو پایگاه وسیع مردمی به‌عنوان مهمترین عامل قدرت روحانیت محسوب می‌شد و از سوی دیگر روحانیون به‌عنوان تنها پناهگاه مردم در برابر ظلم و ستم حاکمان به‌شمار می‌رفتند. از این رو روشنفکران غربگرا نیز با آگاهی از قدرت و نفوذ عظیم روحانیان در دل مردم می‌کوشیدند، به این کانون قدرت نزدیک شوند و خواسته‌های خود را در پوشش اسلام و شریعت بیان کنند. با این حال روشنفکران که برای براندازی حکومت استبدادی به نفوذ روحانیون نیاز داشتند، پس از پیروزی انقلاب و با گشایش مجلس اول از قدرت روزافزون آنان به وحشت افتادند و زمزمه جدایی سردادند.

به هر روی پس از پیروزی مشروطه اول و در جریان مبارزه جدیدی که علیه استبداد محمدعلی شاه آغاز شد، علمای فعال در مشروطه به دو گروه اصلی تقسیم شدند. یک گروه از خلع محمدعلی شاه دفاع می‌کرد و گروه دیگر خطر اصلی را از جانب غربگرایان افراطی می‌دید و حفظ محمدعلی شاه را ضروری می‌دانست. در گروه اول عموم مراجع و علما، عالی مرتبه نجف و تهران حضور داشتند و سردمدار گروه دوم

که به مشروعه خواهان معروف شدند، شیخ فضل الله نوری یکی از علمای درجه اول تهران بود.

در میان روحانیون طرفدار مشروطه، آیت الله محمدحسین نائینی، مدافع متبخر مشروطیت پیش از سال ۱۹۱۱، در کتاب ارزشمند خود با عنوان «تنبيه الامه و تنزیه المله» کوشید تا اثبات کند که مبانی مشروطه نظیر آزادی، مساوات، پارلمان و تفکیک قوا در بطن شریعت وجود دارد. بنابراین او به آرمان‌های مشروطه جنبه دینی بخشید و وجود آنها را در شریعت، مسلم و محرز انگاشت. وی استقرار استبداد را ناشی از عدم آگاهی مردم نسبت به حقوق خویش می‌دانست و عدم نظارت آنها بر عملکرد حکام را اساس برپایی استبداد تلقی می‌کرد. بر همین اساس، او دفاع از مشروطیت را جایز می‌دانست؛ زیرا از ظلم مضاعف جلوگیری می‌کرد. از نظر نائینی، حکومت مشروطه هم از حکومت غصبی بودن خارج نیست؛ زیرا تولیت و حکومت آن در دست غیر معصوم است؛ اما تبعیت از حکومت مشروطه، بر متابعت از حکومت استبدادی ترجیح دارد؛ چون در این نظام سیاسی، حداقل به رعیت ستمی وارد نمی‌شود. بر این مبنا وی محدود ساختن قدرت سلطنت را از ضروریات اسلام و از اهم تکالیف نوع مسلمانان و از اعظم نوامیس دین مبین می‌دانست.<sup>۸</sup>

بدین ترتیب آیت الله محمدحسین نائینی به عنوان یک روحانی پایبند به آموزه‌های دینی، تلاش زیادی جهت پیوند دغدغه‌ها و علقه‌های مذهبی از یک سو و انگاره‌های تازه عقلی، علمی، عرفی و غربی از سوی دیگر نمود و با نگارش «تنبيه الامه و تنزیه المله» به حمایت تئوریک و نظری از مشروطه خواهان برخاست و استوارترین متن سیاسی را در حمایت از مشروطه نگاشت.

مجتهد ذی نفوذ دیگری که فراخوان وی به اصلاحات اساسی، با نوعی مصلحت‌اندیشی و همچنین اعتقاد راسخ به آزاداندیشی همراه بود، سید عبدالله بهبهانی نام داشت. وی نیز نقش مهمی در تحول جریانهای سیاسی این دوره داشت. رهبری و نقش دایمانه او در انقلاب مشروطه و ایجاد مجلس ملی، چنان قاطع و روشن است که منتقدانش هم ناگزیر از تحسین و ستایش وی بوده‌اند.

آیت الله بهبهانی که در تهران از مرجعیت تام برخوردار بود، از مخالفان استبداد و ناراضیان صدارت عین الدوله به شمار می‌آمد. قضیه مسیو نوز بلژیکی و اقدام او در پوشیدن لباس روحانیت، باعث گردید که بهبهانی به دلیل توهین وی به روحانیت، خواستار عزل نوز گردد. در نهایت پی‌گیری‌های وی و همراهی طباطبایی و برخی



دیگر از روحانیون منجر به ارائه سه درخواست از شاه شد؛ عزل علاءالدوله حاکم تهران، برکناری مسیونوز و تأسیس عدالتخانه.

یکی دیگر از ماجراهایی که بهبهانی در آن نقش خاصی داشت، تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم بعد از گرانی قند و شلاق زدن عده ای از تجار بود، این تحصن تا برکناری علاءالدوله حاکم تهران ادامه داشت. با فعالیت روحانیون جهت برآورده شدن درخواست‌ها، مبارزات به دستگیری سلطان‌المحققین و قتل يك طلبه جوان به نام سید عبدالحمید منجر شد که باعث مهاجرت سیدین بهبهانی و طباطبایی به قم شد و این مهاجرت تا عزل عین‌الدوله و صدور فرمان مشروطیت ادامه داشت. بهبهانی علاوه بر دفاع از دین در تحولات مشروطه از اصلاحات سیاسی و وطن پرستی نیز حمایت کرد و به عنوان يك مبارز، حضوری مستقیم در فعالیت‌های مشروطه خواهان داشت و به رهبری آنان می‌پرداخت. بهبهانی در دور دوم مجلس مشروطه حضور یافت و با توجه به قدرت و نفوذ خود به پناهگاه و مأمن مردم تبدیل شد، تا اینکه سرانجام نمایندگان حزب دمکرات با کمک کمیته مجازات و حیدرخان عمواوقلی، رجب سربابی و دو نفر دیگر در ۸ رجب ۱۳۲۸، بهبهانی را در خانه‌اش به قتل رساندند.

به هر روی بهبهانی به دلیل مرجعیت دینی و جایگاه شخصیت، سخنگوی روحانیت طرفدار مشروطه بود و توانست با شجاعت و نواندیشی خود به عنوان یکی از عوامل اساسی پیروزی انقلاب مشروطه و از روحانیون نوگرا در تاریخ صدساله اخیر ایران به حساب آید.

آیت‌الله محلاتی نیز یکی دیگر از علمای بزرگ جهان تشیع به شمار می‌آید که در تبیین نظام مشروطه و نسبت آن با آزادی مساعی فراوان نمود.

آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری معروفترین چهره مشروعه خواهان محسوب می‌گردد که آراء و اندیشه‌هایش قابل تأمل می‌باشد. وی نیز همانند مشروطه خواهان خواستار محدود شدن سلطنت بود، با این تفاوت که شیخ برخلاف مشروطه خواهان از قدرت متمرکز نیز حمایت می‌کرد. شیخ از عالمان بزرگ تهران و از رهبران جنبش مشروطه به شمار می‌آمد که به لحاظ جایگاه و موقعیت ممتاز خود در بین علمای تهران و به ویژه حضورش در قیام تنباکو (به عنوان شاگرد و نیز معتمد میرزای شیرازی)، همواره مورد توجه انقلابیون بود. از این رو شیخ در ابتدای جنبش مشروطه به هواداری از آن برخاست و در مهاجرت علماء به قم شرکت کرد و حتی تا زمان صدور فرمان

مشروطیت نیز همراه مشروطه خواهان بود. اما پس از آشکار شدن ماهیت و مبنای غربی تفکر مشروطه خواهی، وی خواستار تطبیق قوانین مشروطه با اسلام شد و تلاش خود را جهت جلوگیری از انحراف و مقید نمودن مشروطه به شرع و نظارت «هیئت طراز اول» به کار بست. شیخ فضل الله نوری بر این اعتقاد بود که افراد فاقد آموزش فقهی و باگرایش های سکولار، فاقد شرایط لازم جهت قانونگذاری مطابق با شریعت هستند. بنابراین باید هیئتی متشکل از پنج مجتهد در خصوص مصوبات مغایر با شریعت تشکیل شود.

شیخ فضل الله نوری، مبنای سیاست را توجه به خاستگاه و اصالت قوانین اسلامی می دانست و برتری آموزه های اسلامی را متذکر می شد: «بهترین قوانین، قانون الهی است... و بحمدالله ما طایفه امامیه بهترین و کامل ترین قوانین الهی را در دست داریم... این قانون الهی ما، مخصوص به عبادت نیست، بلکه حکم جمیع مواد سیاسی را بوجه اکمل و اوفی داراست.»<sup>۹</sup>

شیخ فضل الله برخلاف تبلیغات وسیع مخالفانش، نه با مشروطه خواهی و اصل قانون گذاری مخالفت داشت و نه کارکرد اصلی مجلس را زیر سؤال می برده است، بلکه معتقد بود که در وضع قوانین باید اصول اسلامی رعایت شود. او در جواب کسانی که وی را مستبد و مخالف برقراری مجلس می خواندند، می گفت: «من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم؛ بلکه مداخلیت خود را در تأسیس این اساس، بیش از همه کس می دانم. من [آن] مجلس شورای ملی را می خواهم که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف شریعت، قانونی نگذارد.»<sup>۱۰</sup> «... صریحاً می گویم که من آن مجلس شورای ملی را می خواهم که عموم مسلمانان آن را می خواهند؛ به این معنی که البته عموم مسلمانان مجلسی می خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی و برخلاف مذهب مقدس جعفری، قانونی نگذرانند.»<sup>۱۱</sup> «احدی را در موضوع مشروطیت حرفی نیست ولیکن قوانین مملکتی و ادارات و وزارت خانه ها باید صورت شرع و مطابقت با قرآن، که کتاب آسمانی است، داشته باشد.»<sup>۱۲</sup> «مجلس برای ما خیلی خوب است. مشروطیت خیلی به جا است. اما مشروطه باید قوانین و احکامش سرمویی از طریقه شرع مقدس نبوی خارج نشود. پس ما را در موضوع مشروطیت ابدأ حرفی نیست.»<sup>۱۳</sup> «... در این مدت مکرر گفته و باز می گویم، همه بدانید که ما در مشروطیت و محدود بودن سلطنت... حرفی نیست. بلکه احدی نمی تواند موضوع را انکار کند و موقوف

داشتن بعضی بدعت‌ها لازم است. اصلاح امور مملکتی از قبیل مالیه و عدلیه و سایر ادارات لازم است که تماماً محدود شود. اگر ما بخواهیم مملکت را مشروطه کنیم و سلطنت مستقله را محدود داریم، و حقوقی برای دولت و تکلیفی برای وزرا معین نماییم، محققاً قانون اساسی و نظامنامه و دستورالعمل‌ها می‌خواهیم.»

به هر روی بعضی رهبران، الگوی خود را در لیبرالیسم و مشروطه‌گرایی به سبک غرب یافته بودند و حتی در نگارش و تدوین قانون اساسی نیز به اقتباس از قوانین اساسی بلژیک و فرانسه پرداختند به همین دلیل هرگز تلقی درستی از مشروطه، قانون و آزادی به دست نیاوردند. چنانکه آنانی که مدافع قانون بودند و بر ضرورت آزادی تکیه می‌کردند، خود تاب مشاهده مخالفانی همچون مشروطه‌خواهان را نیاورده و شیخ فضل‌الله نوری را به سبب بیان نظراتش به دار آویختند؛ شاید بتوان این عمل را نقطه‌ی آغاز شکست مشروطه‌خواهی محسوب نمود.

امام خمینی که به وضوح بر این مسئله واقف بود، در دفاع از شیخ فضل‌الله نوری و تقبیح رفتاری که با وی شده است، چنین فرمودند: «... لیکن راجع به همین مشروطه و اینکه مرحوم شیخ فضل‌الله رحمة‌الله ایستاد که: مشروطه باید مشروطه باشد قوانین باید قوانین اسلام باشد در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین، خارجیها که چنین قدرتی را در روحانیت می‌دیدند کاری کردند در ایران که شیخ فضل‌الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را، دادگاه درست کردند.»<sup>۱۴</sup> «حتی قضیه مرحوم آقا شیخ فضل‌الله را در نجف هم یک جور بدی منعکس کردند این جوی که ساختند در ایران و در سایر جاها، اسباب این شد که آقا شیخ فضل‌الله را با دست بعضی از روحانیون خود ایران محکوم کردند، و او را آوردند به وسط میدان و به دار کشیدند و پای آن هم ایستادند و کف زدند و شکست دادند اسلام را آن وقت و مردم هم غفلت داشتند از این عمل حتی علما هم غفلت داشتند.»<sup>۱۵</sup>

جلال آل‌احمد نیز به عنوان یکی از روشنفکران و پیشروان اندیشه غربزدگی، به دار آویختن شیخ رانماد مقاومت در برابر استیلای غرب بیان کرده و آیندگان را چنین هشدار داده است: «من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار همچون بیرقی می‌دانم که به علامت استیلای غربزدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد و اکنون در لوای این پرچم، ما شبیه به قومی از خود بیگانه‌ایم، در لباس، خانه و خوراک و ادب و مطبوعات و خطرناکتر از همه در فرهنگمان فرنگی‌مآب

می‌پروریم و فرنگی مآب راه حل هر مشکلی را می‌جوییم.<sup>۱۶</sup>

شایان ذکر است که در جریان انقلاب مشروطه، گروهی از علماء، وعاظ و طلاب نیز حضور داشتند که باید از سایر افسارروحنیت به ویژه مجتهدین عالی قدر تفکیک گردند. این گروه شامل افرادی است که در کسوت روحانیت بودند ولی از نظر فکری در صف تجددگرایان غربگرا جای داشتند و یا با این گروه همکاری می‌کردند و عملکرد ایشان علیه کل روحانیت بود. از این افراد در کسوت علما باید به سید اسدالله خرقانی و شیخ ابراهیم زنجانی اشاره کرد. خرقانی مدت‌ها در بیت آخوند خراسانی از نفوذ فراوان برخوردار بود و از این طریق تأثیر بزرگی بر تحولات مشروطه نهاد. زنجانی در دوران مشروطه اول شخصیت مهمی نبود و در زنجان اقامت داشت. او به عنوان نماینده‌ی مجلس اول وارد حوادث مشروطه شد و از آن پس به یکی از شخصیت‌های مؤثر فکری و سیاسی تجددگرایان غربگرا بدل شد. در میان وعاظ نیز ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ از این گروه بودند و در میان طلاب افراد سرشناس متعددی به این طیف تعلق داشتند که شاخص‌ترین آنها سید حسن تقی‌زاده است

## نتیجه

با توجه به آنچه گذشت می‌توان به نقش پیشرو عالمان دینی در نهضت مشروطیت پی برد و انقلاب مشروطه را یکی از سرفصل‌های مهم حضور روحانیت در عرصه سیاست به شمار آورد. زیرا روحانیت هم از لحاظ نظری و هم از جنبه عملی در رهبری انقلاب نقشی غیرقابل انکار ایفا نمود و مردم نیز به رهبری عالمان، دستگاه استبداد را ناگزیر به پذیرش خواسته‌هایی خود کردند.

به رغم آن که به ظاهر میان روحانیونی نظیر محلاتی، نائینی و... از یک سو و شیخ فضل‌الله از سوی دیگر اختلاف نظری وجود داشت، اما نباید از این نکته غافل ماند که نگاه کلی روحانیت به مشروطه با نگاه روشنفکران سکولار و غربگرا تفاوت داشت. زیرا هم روحانیون مشروطه‌خواه و هم روحانیون مشروطه‌خواه در مورد رعایت اصول اساسی اسلام و آموزه‌های قرآنی مصمم بودند و از این لحاظ هیچ اختلافی با یکدیگر نداشتند.

در نهایت نیز تندروی‌های برخی از سران مشروطه‌خواه، اعدام شیخ فضل‌الله نوری، ترور آیت‌الله بهبهانی و حوادثی از این قبیل در کناره‌گیری مجتهدان و عالمان بزرگ از مشروطه و شکست نهضت نقش مؤثری داشت.

۱. صحیفه نور، ج ۷، ص ۲۰۴.
۲. عبدالهادی حایری، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۲.
۳. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۲۰۲.
۴. صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۸.
۵. ادوارد براون، انقلاب مشروطیت ایران، ترجمه: مهری قزوین، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۶، صص ۱۲۸-۱۳۳.
۶. احمد کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۰۶.
۷. احمد کسروی، تاریخ مشروطه، ص ۳۶۱.
۸. پیشین، عبدالهادی حائری، ص ۲۲۴.
۹. غلامحسین زرگری نژاد، رسائل مشروطیت، هجده رساله و لایحه درباره مشروطیت، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۷، صص ۱۷۵-۱۷۷.
۱۰. محمد ترکمان، مجموعه رسائل، اعلامیه ها و لوایح شیخ شهید فضل الله نوری، صص ۱۹۱، ۲۴۴، ۲۴۵.
۱۱. حسن حجابی، شیخ فضل الله نوری و حکومت مشروطه، فصل نامه حکومت اسلامی، شماره ۱۶.
۱۲. هاشم محیط مافی، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشیو جواد جان فدا، تهران: انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳، ص ۳۳۹.
۱۳. همان، ص ۳۶۴.
۱۴. همان، صص ۲۴۱-۲۴۲.
۱۵. صحیفه نور، ج ۱۸، ص ۱۸۱.
۱۶. جلال آل احمد، غرب زدگی، تهران: چاپ رواق، ۱۳۵۶، ص ۷۸.



## ۱۴ مرداد فرمان مشروطیت صادر شد

جنبش مشروطیت بدون شک از رویدادهای مهم و تأثیرگذار در تاریخ تحولات سیاسی ایران محسوب می‌شود. اثرات این رویداد در زندگی فرهنگی و سیاسی مردم، از سایر حوادثی که تا آن تاریخ در کشورمان پدید آمده بود، عمیق‌تر بوده است. بسیاری نارضایتی عمیق جامعه ایران در سال‌های حکومت قاجار را ریشه اصلی اعتراضات مردمی علیه دولت و زمینه‌ساز شکل‌گیری نهضت مشروطیت می‌دانند. به عبارت دیگر هرج و مرج و فساد در دستگاه اداری، تهی شدن خزانه مملکت بر اثر اسراف و ولخرجی‌های شاهان و درباریان، انجام مسافرت‌های مکرر و غیر ضروری مظفرالدین‌شاه به فرنگ از طریق دریافت وام با شرایط سنگین از دول خارجی و تحمیل مالیات‌های کمرشکن بر مردم، قحطی فزاینده در تهران و شهرستان‌ها، تسلط روزافزون بیگانگان بر کشور، افزایش بهای ارزاق عمومی، ظلم و تعدی مأموران قاجاری نسبت به مردم، بی‌حرمتی به علما و زیر پا نهادن احکام اسلامی، بحران مالی و

سقوط اقتصادی کشور و اعطای امتیازات گوناگون به قدرت‌های استعماری، همه و همه مواردی است که به عنوان ریشه‌های انقلاب مشروطیت مطرح می‌شوند.

در این میان عواملی نیز بودند که سبب تسریع روند انقلاب شدند و در مسیر نهضت به منزله عامل محرک ایفای نقش کردند. این عوامل که در پیشبرد اهداف جنبش مشروطه سهم بسزایی داشتند عبارت بودند از: افزایش ارتباط مردم ایران با کشورهای خارج، به ویژه با ممالکی که حکومت‌های آن‌ها ناشی از آراء مردم بوده و براساس قانون اداره می‌شدند، تأسیس دارالفنون و توسعه مدارس جدید، ایجاد پست و تلگراف در کشور بعنوان راهی برای انتقال افکار جدید در میان مردم، انتشار روزنامه‌های دولتی و غیردولتی و نشر اخبار ایران و جهان در میان مردم، گسترش اطلاعات مردم درباره انقلاب‌های فرانسه و آمریکا و دیگر کشورهای جهان، توسعه صنعت چاپ و انتشار آثار بعضی نویسندگان آزادیخواه، بیدار شدن اذهان مردم نسبت به اعمال ناشایست دولت به وسیله وعاظ و علمای مذهبی و...

آن ریشه‌های بنیادین و این عوامل محرک سبب شکل‌گیری هسته‌ها و انجمن‌های ضد حکومتی در کشور و سرآغاز نهضت مشروطه گردید. در این میان انقلاب ۱۹۰۵ روسیه که همزمان با شکل‌گیری نهضت مشروطه بوقوع پیوست و به تأسیس مجلس «دوما» منجر شد و ورود انقلابیون منطقه قفقاز به ایران، در اشاعه تفکر انقلابی در کشور بی‌نقش نبود و برای مردم ایران که به تازگی جنبش غرور آفرین تحریم تنباکو را پشت سر نهاده بودند، انگیزه ایجاد کرد.

مرحله جدی و تعیین کننده نارضایتی‌های مردمی در ایران در دوران صدارت شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله و در ماه‌های میانی سال ۱۲۸۴ آغاز شد. تشدید بحران اقتصادی کشور همراه با بی‌حرمتی عین‌الدوله به بازاریان، بازرگانان و علمای روحانی سبب تشکیل اجتماعات مردم در مساجد و حرم حضرت عبدالعظیم و درخواست آنان مبنی بر کناره‌گیری عین‌الدوله شد. مظفرالدین شاه بی‌آنکه عین‌الدوله را عزل کند، تأسیس «عدالتخانه» را به مردم وعده داد. بیماری شاه و بداندیشی اطرافیان وی، اجرای وعده شاه را نه تنها متوقف ساخت بلکه خشونت و تعدی عین‌الدوله را نسبت به مردم

بیش از پیش ساخت. اعتراض مردم افزایش یافت و موجب شد عده زیادی از علما و روحانیون از جمله آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی و آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی به قم مهاجرت کنند. گروه زیادی از کسبه و بازرگانان تهران نیز در تیر ۱۲۸۵ در سفارت انگلیس متحصن شده، عزل عین‌الدوله و بازگشت علما به تهران و بالاخره تأسیس عدالتخانه و قصاص قاتلان مردم و رفع موانع بازگشت تبعیدشدگان را خواستار شدند. شاه عین‌الدوله را برکنار کرد و فرمان تأسیس عدالتخانه و چندی بعد دستور شکل‌گیری مجلس شورای ملی را امضا نمود.

آنچه که در تاریخ، مبنای شکل‌گیری مشروطه شناخته شده، صدور فرمان تأسیس مجلس در مرداد ۱۲۸۵ هجری شمسی است. تحصن مشروطه‌خواهان در تیرماه این سال ابعاد گسترده‌ای یافت. آنچنان که مظفرالدین شاه قاجار در ۱۴ مرداد، فرمان برقراری حکومت مشروطه را صادر کرد. در این فرمان که خطاب به مشیرالدوله صدراعظم صادر شد، آمده است: «... در این موقع که رأی همایون ملوکانه ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبانی دولت، اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجرا گذارده شود، چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علما و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود... و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند که به صحه مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده شود...»

دو روز پس از این فرمان، مظفرالدین شاه دستور تشکیل اولین مجلس شورای ملی را صادر کرد. در این دستور که مکمل فرمان مشروطیت بود آمده است: «جناب اشرف صدر اعظم، در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخه ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ که صریحاً امر در تأسیس مجلس منتخبین ملت نموده بودیم، مجدداً برای آنکه عموم مردم از توجهات ما واقف باشند مقرر می‌داریم که مجلس مزبور را صریحاً دائر نموده و بعد از انتخاب اجزای مجلس، فصول و شرایط نظام مجلس شورای ملی را براساس امضای منتخبین به طوری که شایسته مملکت باشد مرتب نمایند که به شرف عرض و با امضای



همایون این مقصود مقدس صورت پذیرد.»

کار تدوین نظامنامه انتخابات نیز توسط مجلسی مرکب از نمایندگان شاهزادگان، علمای قاجاریه، اعیان و اشراف، مالکین، تجار و اصناف آغاز شد. این مجلس هفته‌ای دو بار در دارالخلافت - میدان ۱۵ خرداد فعلی - تشکیل جلسه می‌داد و پس از ۳۳ روز موفق شد نظامنامه انتخابات را آماده کند و آن را به امضای شاه برساند. به موجب این نظامنامه که با ۵۱ اصل در ۱۷ شهریور ۱۲۸۵ تدوین و به تأیید شاه رسید، تعداد ۱۵۶ نماینده انتخاب شدند که ۶۰ نفر از آنان نمایندگان تهران بودند. اولین جلسه مجلس شورای ملی بدین ترتیب در ۱۷ مهر این سال تشکیل شد.

در هشتم دی ۱۲۸۵، اولین قانون اساسی ایران با عنوان «نظامنامه سیاسی» مشتمل بر ۵۱ اصل تدوین شد و به امضای شاه رسید. این قانون در حقیقت گزیده‌ای از قوانین اساسی کشورهای بلژیک، فرانسه و بلغارستان بود. این قانون با امضای شاه، صورت قانونی یافت. ده روز پس از این رویداد مظفرالدین شاه در ۱۸ دی ۱۲۸۵ درگذشت.

از این تاریخ تا کودتای رضاخان که به منزله مرگ مشروطیت بود طی یک دوره ۱۵ ساله، ایران شاهد حوادث فراوانی بود. مجلس اول مشروطه ۲ سال پس از شروع در ۱۲۸۷ توسط نظامیان روس و به یاری حکومت وقت که مشروطیت را تهدیدی علیه پایه‌های قدرت خود می‌دانست به توپ بسته شد. سپس در فضای اختناق ایجاد شده بسیاری از رجال آزادیخواه و روحانیون دلسوز و معتمدین جامعه از جمله روزنامه‌نگاران به دار آویخته شدند. در مرحله بعد از یکسو تهران به تصرف مشروطه‌خواهان درآمد و از سوی دیگر وقوع جنگ اول جهانی سبب گسترش مداخلات قوای بیگانه در شمال و جنوب و غرب ایران شد. قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ نیز ایران را به مناطق تحت نفوذ آن‌ها تبدیل کرد.

## منابع

تاریخ جدید سیاسی، محمود مهرداد، انتشارات هفته  
 علمای مجاهد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، محمد حسن رجیبی  
 فرمان مظفرالدین شاه و حوادث ۱۵ ساله مشروطیت، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

# کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش

فاطمه پهلوان پور

«کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲»، یکی از مهمترین و سرنوشت سازترین حوادث تاریخ معاصر کشورمان به شمار می آید. این کودتا یکی از نقاط چرخش و انتقال قدرت، از یک دولت ملی به یک دولت دست نشانده خارجی است. به وضوح می توان دخالت آمریکا و دست داشتن این کشور را در این کودتا مشاهده کرد. این کودتا، حکومت "دکتر مصدق" را برانداخت و رژیم دیکتاتوری جایگزین آن، همه فعالیت های سیاسی جامعه را سرکوب کرد

کلمات کلیدی : تاریخ، کودتا، دکتر مصدق، شعبان بی مخ، آمریکا، حزب توده، سرلشگر زاهدی

هدف‌های کوتاه‌مدت و درازمدت مورد نظر طراحان و مجریان کودتای ۲۸ مرداد دو دسته بوده است: هدف‌های کوتاه مدت عبارت بودند از:

۱. سرنگون ساختن حکومت ملی دکتر مصدق ۲. بازگردانیدن شاه و استقرار استبداد سلطنتی ۳. بازگردانیدن قدرت و سلطه استعمار انگلیس و آمریکا ۴. بازگردانیدن جریان نفت به غرب<sup>۱</sup>. ۵. الحاق ایران به پیمان نظامی بغداد<sup>۲</sup> اما هدف درازمدت عبارت بود از: نابودی حرکت ملی و ریشه‌کن ساختن آن در تمامی ابعاد و زمینه‌ها و یا حداقل مخدوش نمودن آن.

با پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، ایالات متحده و انگلیس به اهداف کوتاه‌مدت خود رسیدند و با براندازی حکومت دکتر مصدق و بازگردانیدن «محمد رضا شاه» سلطه خود را در ایران تحکیم کردند؛ اما به هدف درازمدت خود هرگز نرسیدند.<sup>۳</sup> کودتای ۲۸ مرداد نتوانست دستاورد جنبش ملی را از ملت ایران باز پس گیرد، بر عکس سبب توسعه و تکامل مبارزه ضد استعماری به «ضد استبدادی» بود. کودتای ۲۸ مرداد سبب شد که یک تحول کیفی در فرآیند رو به رشد حرکت ملی در ایران به وجود آید و این بار مبارزه علیه استبداد داخلی محور اصلی گردید، در نهایت وقتی استبداد داخلی از بین رفت، استیلای خارجی خود به خود شکسته شد و این را می‌توان از پیامدهای این کودتا محسوب نمود.<sup>۴</sup>

#### علل وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

در واقع مشکل اصلی طراحان کودتا مصدق بود، وی نه می‌توانست شرکت نفت ایران و انگلیس را به زانو در آورد و چرخ‌های صنعت نفت ایران را بدون حل اختلاف با انگلیسی‌ها راه بیاندازد و نه حاضر بود به یک راه حل منطقی و قابل قبول تن در دهد.<sup>۵</sup>

انگلیسی‌ها لجوجانه بر این سخن پافشاری می‌کردند که بسته ماندن چاه‌های نفتی بهتر از قبول اصل ملی شدن نفت است و استدلال آنها این بود که اگر در برابر

مصدق عقب‌نشینی کنند، منافع و سرمایه‌گذاری‌های آنها در سایر نقاط جهان هم به خطر خواهد افتاد.<sup>۶</sup>

در ۲ مهر ۱۳۳۰ اعضای فنی شرکت نفت در آبادان این شهر را ترک گفتند و پالایشگاه آبادان خاموش و از تولید باز ایستاد. انگلستان از پای ننشست و به سازمان ملل شکایت کرد و مصدق بلافاصله برای جوابگویی به دولت انگلیس در سازمان ملل حضور یافت<sup>۷</sup>، اما این قضیه مسکوت ماند. مخالفت با مصدق در هر دو جناح راست و چپ افزایش یافته بود و انگلیسی‌ها امیدوار بودند، این آشفتگی موجب تضعیف مصدق و روی کار آمدن یک حکومت معقول در ایران شود؛ ولی آمریکایی‌ها از پیشرفت کمونیست‌ها و خطر جاننشینی مصدق به وسیله حزب توده نگران بودند.<sup>۸</sup>

در این میان روابط مصدق هم با مجلس و هم با شاه به تیرگی گرایید. نتیجه انتخابات دوره هفدهم مجلس بر خلاف انتظار دکتر مصدق بود و همه مخالفان دولت در مجلس شانزدهم که با دربار وابستگی داشتند، از شهرستان‌ها انتخاب شده بودند.<sup>۹</sup>

روابط مصدق با شاه که در آغاز محترمانه و عادی به نظر می‌رسید، به تدریج به سردی گرایید. مصدق در تیر ۱۳۳۱ از مجلس تقاضای اختیارات فوق‌العاده کرد و تصمیم گرفت، پست وزارت جنگ را شخصاً در اختیار بگیرد؛ اصرار وی به سوءظن شاه نسبت به مقاصد واقعی او افزود.<sup>۱۰</sup>

در مورد "آیت‌الله کاشانی" و مداخله او در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باید گفت، پس از بروز و ظهور شکاف و اختلاف بین ایشان و مصدق در جریان تجدید انتخابات هیئت رئیسه مجلس شورای ملی در بهار ۱۳۳۲ و همچنین با بسته شدن مجلس و کنار زدن آیت‌الله کاشانی توسط مصدق، سخت‌ترین ضربه به ملت مسلمان ایران وارد شد. در نامه‌ای که ایشان به دکتر مصدق در تاریخ ۲۷ مرداد ۳۲ نوشته است، مصدق را از وقوع حتمی یک کودتا به وسیله "زاهدی" آگاه کرده است؛<sup>۱۱</sup> اما مصدق به این نامه بی‌اعتنایی کرد.

کاشانی در اعلامیه‌ای که در ۹ اسفند ۱۳۳۱ انتشار یافت، سفر شاه را به خارج از کشور مضر به حال مملکت دانست و از مردم خواست از مسافرت او جلوگیری کنند. در همان روز نیز نامه‌ای به شرح زیر برای شاه فرستاد که با بی‌اعتنایی شاه مواجه شد.<sup>۱۲</sup>

«به عرض اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند که ضمن نامه رسمی به وسیله هیئت رئیسه مجلس شورای ملی نظر خود را به عدم صلاح مسافرت همایونی در این موقع خطیر به عرض رسانیده‌ام، اینک بدین وسیله نظر خود را بار دیگر تأیید می‌نمایم.»<sup>۱۳</sup>

### سیدابوالقاسم کاشانی

خبر مسافرت مترقبه اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی موجب شگفتی و نگرانی فوق‌العاده قاطیه اهالی مملکت و مردم پایتخت شده و هیئت رئیسه مجلس شورای ملی به عرض می‌رساند که در وضع آشفته کنونی به هیچ وجه به مصلحت و صواب نمی‌داند که اعلیٰ حضرت همایونی مبادرت به مسافرت فرمایند و ممکن است در تمام کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نمایند، به این لحاظ از پیشگاه همایونی استدعا می‌شود که قطعاً در این مورد تجدید نظر فرموده و تصمیم به مسافرت را به موقع دیگری در سال آینده تبدیل فرمایند.»

سرانجام بر اثر بی‌توجهی، سهل‌انگاری و همکاری آگاهانه یا ناآگاهانه مصدق در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش. سرلشکر زاهدی به کمک آمریکا کودتای سیاهش را اجرا کرد.<sup>۱۴</sup>

«کیانوری» در خاطراتش بازگو می‌کند: «حوالی ظهر به ما خبر رسید که کودتا توسط اوباش شدیداً در حال اجراست. از پادگان‌ها خبر رسید که مستشاران آمریکایی دستور حرکت داده‌اند و اوباش تنها نیستند و به طور مسلم گروهبان‌های ارتش در لباس شخصی در میان آنها هستند... ما در دوره مصدق نمی‌توانستیم اسلحه جمع کنیم؛ چون اگر اتفاق لو می‌رفت، جنجال عجیبی به پا می‌شد که گویا ما می‌خواهیم علیه مصدق کودتا کنیم.»<sup>۱۵</sup>

هیچ نیروی مدافع واقعی مصدق و دشمن شاه در خیابان‌ها وجود نداشت، جز توده‌ای‌ها که آنها هم با چنین شدتی کوبیده شدند و اعلامیه فرمانداری نظامی مصدق علیه آنها صادر شد که حق تظاهرات ندارند.<sup>۱۶</sup> خود دکتر مصدق

می‌گوید: «مسلط شدن افراد چپ هم بر اوضاع حرفی بود بی‌اساس، چون که احزاب چپ اسلحه نداشتند که اگر داشتند چه وقت مقتضی و شایسته بود که بعد از کشف اسرار دستجات چپ آن را به کار برند و خود را از خطری که متوجه آنها شده بود حفظ کنند.»<sup>۱۷</sup>

هواداران شاه از ساعت ۹ صبح ۲۸ مرداد شعار «زنده باد شاه» را با «مرگ بر حزب توده» درآمیختند تا به این ترتیب آن بخش از هواداران مصدق را که کینه ضد توده‌ای آنان به مراتب بیش از اختلافشان با شاه بود، با خود همراه کرده یا حداقل بی‌طرف کنند. ساعت ۲ بعد از ظهر شهربانی و ستاد ارتش با شش تانک و چند کامیون حامل سرباز محاصره شد.<sup>۱۸</sup>

کودتاچیان گام به گام جلو می‌رفتند. آنها ابتدا خانه مصدق را محاصره و از شهر جدا کردند، رادیو را گرفتند، حکومت خود را به سرتاسر کشور اعلام کردند، سپس به خانه مجرای مصدق یورش بردند.<sup>۱۹</sup>

سرهنگ «غلامرضا نجاتی» از افسران هوادار مصدق می‌نویسد: ظهر ۲۸ مرداد چند تن از افراد سازمان افسران ناسیونالیست متوجه توطئه می‌شوند و در صدد برمی‌آیند که دیگران را جمع کنند و در نهایت سرهنگ «طاهر قنبریک» گروه پنج نفره‌ای تشکیل می‌دهد که تنها سلاحشان اسلحه کمری بود. آنها به خانه مصدق می‌روند و ازدحام جمعیت کودتاچی را مشاهده می‌کنند و با سرشکستگی محل را ترک می‌کنند.<sup>۲۰</sup>

بالأخره در اثر فزونی تانک‌ها و خراب شدن خانه دکتر مصدق، کودتاچیان پیشروی کردند، با شلیک توپ و مسلسل سقف خانه و دیوارها فرو ریخت و ویران شد و ساکنین مجبور به فرار شدند.<sup>۲۱</sup>

بدین ترتیب کودتا پیروز شد و سرلشکرزاهدی برنامه خود را چنین اعلام کرد:  
۱. حکومت قانون ۲. بالا بردن سطح زندگی مردم ۳. موتوریزه کردن کشاورزی ۴. پایین آوردن هزینه زندگی ۵. بالا بردن مزد کارگران ۶. بهداشت عمومی ۷. تقویت بنیه مالی کشاورزی و...<sup>۲۲</sup>

دکتر مصدق هنگامی که «سرهنگ ممتاز» مشغول دفاع از خانه‌اش بود، به اتفاق «دکتر شایگان»، از منزل خود به خانه «مهندس معظمی» می‌روند، تا عصر روز بعد در آن خانه می‌مانند تا دستگیر می‌شوند.<sup>۲۳</sup>

طرح کودتا شامل چهار بخش عمده بود: نخست، باید توان و مقدرات تبلیغاتی و سیاسی سازمان علیه مصدق به کار گرفته شود. دوم، سران مخالف مصدق باید به تحسن در مجلس تشویق شوند و با ایجاد اغتشاش بر تنش و آشفتگی موجود افزوده گردد، سوم، چون با شاه در مورد کودتا مشورت نشده بود، می‌بایست موافقت وی با عزل مصدق و انتصاب زاهدی به نخست‌وزیری کسب شود. چهارم، جلب پشتیبانی افسران رده بالا در ارتش تأمین گردد.<sup>۲۴</sup> با کسب همکاری شاه، «گروه روزولت» آماده شروع عملیات گردید، فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی تهیه و به امضای شاه رسید. شب ۱۵ اوت (۲۴ مرداد) سرهنگ "نعمت‌الله نصیری" فرمانده گارد شاهنشاهی فرمان عزل مصدق را به او تسلیم کرد؛ ولی مصدق که از چگونگی توطئه آگاه شده بود، فرمان را جعلی دانست و حکم بازداشت نصیری را صادر کرد.

در این هنگام نیروهای نظامی وفادار به مصدق در نقاط مختلف شهر مستقر شدند. جستجوی وسیعی برای بازداشت زاهدی آغاز شد و مبلغ یکصد هزار ریال جایزه برای دستگیری او تعیین گردید.<sup>۲۵</sup> نیروهای زرهی شکست خورده و شاه هراسان کشور را ترک کرد و به «بغداد» رفت و سپس به «رم» گریخت. با بازداشت نصیری طرح اجرای کودتا شکست خورد و روزولت و همکارانش مجبور شدند استراتژی جدید طرح کنند. زاهدی در یکی از خانه‌های امن «سیا» مخفی شد و مأموران سیا روز ۲۵ مرداد نسخه‌هایی از فرامین شاه را تهیه و پخش کردند و چون مصدق چنین فرمانی را تأیید نکرده بود، مردم از تصمیم شاه مطلع شدند.<sup>۲۶</sup> همچنین بیانیه‌ای مبنی بر دعوت نیروهای مسلحانه حمایت از شاه تهیه و منتشر شد. هیئت مستشاری آمریکا، طرفداران زاهدی را مسلح کرده و برای کسب پشتیبانی پادگان‌های نظامی دیگر شهرستان‌ها اقدام شد.<sup>۲۷</sup>

دستور بعدی روزولت اعزام افرادی با فرمان شاه پیش فرماندهان نظامی «اصفهان» و «کرمانشاه» است. این افراد روز ۲۶ مرداد توانستند فرمانده نیروهای اصفهان را حداقل بی‌طرف کنند و موافقت قطعی "تیمور بختیار" (فرمانده پادگان کرمانشاه) را با کودتا جلب کرده و از او بخواهند که روز ۲۸ مرداد با تمامی نیروهای خود به سوی تهران حرکت کند.<sup>۲۸</sup>

روز ۲۷ مرداد چکی از سفارت آمریکا صادر شد که رونوشت و مشخصات آن چک بعداً از طرف دکتر مصدق در محکمه نظامی ارائه شد؛ با صدور این چک کودتای ۲۸ مرداد در تهران تدارک دیده شده بود، بدین ترتیب که وجوهی در بین گروهی از اراذل و اوباش و سردسته‌هایشان چون "طیب"، "رمضان یخی"، "شعبان بی‌مخ"، "محمود مسگر"، "ملکه اعتضادی" پخش شد.<sup>۲۹</sup>

شاه تصمیم به مقابله با مصدق گرفت و حاضر نشد ارتش را که در اختیار خودش بود در اختیار دولت (مصدق) بگذارد. بنابراین مصدق در ۲۵ تیر ۳۱ استعفاء داد و شاه "قوام السلطنه" را به نخست‌وزیری منصوب کرد. به دنبال استعفای مصدق موج اغتشاش سراسر کشور را فرا گرفت.<sup>۳۰</sup>

مردم شهر تهران به نفع مصدق در خیابان‌ها شعار می‌دادند و به طرف میدان بهارستان در حرکت بودند.<sup>۳۱</sup> به دنبال این اعتراضات قوام السلطنه مجبور به استعفا شد و دکتر مصدق به منصب خود بازگشت و وزارت جنگ را در اختیار گرفت و شاه عقب‌نشینی کرد.<sup>۳۲</sup>

این اقدامات ضربه شدیدی به روحیه شاه وارد کرد. مصدق مناسبات سیاسی بین انگلیس و ایران را قطع کرد و اوضاع ایران رو به وخامت شدیدی گذاشت. مصدق نامه‌ای به "پرزیدنت آیزنهاور" فرستاد و درخواست وام‌های بیشتری را برای حل مسأله نفت کرد؛ اما با پاسخ سردی مواجه شد و موقعیت داخلی مصدق بیش از پیش تضعیف شد.<sup>۳۳</sup>

مصدق می‌دید که فقط با عنوان کردن خطر مداخله «شوری» در ایران قادر است، آمریکا را وادار نماید در کمک اقتصادی‌اش به ایران عجله کند، لذا در نامه‌ای این مسأله را عنوان کرد. از این پیام نیز نتیجه معکوس حاصل شد؛ یعنی به جای اینکه آیزنهاور از خطر کمونیسم در ایران بهراسد و به مصدق کمک کند، تصمیم گرفت برای رفع خطر با انگلیسی‌ها در براندازی حکومت مصدق همکاری کند. در حقیقت آنها تصمیم گرفتند از راه زور حرکت مصدق را ساقط کنند و برای ضربه آخر کودتای مفصلی تدارک دیدند که همان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود.<sup>۳۴</sup>



## منابع

- [۱]. گاز یوروسکی، مارک؛ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷، چاپ اول، ص ۱۰.
- [۲]. یزدی، ابراهیم؛ کالبد شکافی توطئه کودتای ۲۸ مرداد، ۱۳۳۲، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۶۰.
- [۳]. گاز یوروسکی، مارک؛ پیشین.
- [۴]. یزدی، ابراهیم؛ پیشین، ص ۶۲.
- [۵]. امینی، علیرضا؛ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، تهران، انتشارات صدای معاصر، ۱۳۸۱، چاپ اول، ص ۲۳۹.
- [۶]. رویین، باری؛ جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمد مشرفی، تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۶۵.
- [۷]. رویین، باری؛ همان، ص ۷۱.
- [۸]. تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران پهلوی، ص ۲۴۰.
- [۹]. همان، ص ۲۴۱.
- [۱۰]. آوری، پیترو؛ سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۹۱ و ۹۰.
- [۱۱]. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد، ص ۳۵.
- [۱۲]. همان، ص ۳۵۸.
- [۱۳]. پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد، ص ۵۶.
- [۱۴]. همان.
- [۱۵]. خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، انتشارات اطلاعاتی، ۱۳۷۲، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.
- [۱۶]. تجربه ۲۸ مرداد، ص ۳۰۲.
- [۱۷]. مصدق، محمد؛ خاطرات و تأملات، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۶، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.
- [۱۸]. تجربه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۳۰۳.
- [۱۹]. همان، ص ۳۱۰.
- [۲۰]. خاطرات کیانوری، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.
- [۲۱]. مکی، حسین؛ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و رویدادهای متعاقب آن، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۸، چاپ اول، ص ۲۷۲.

- [۲۲]. پژوهشی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۴۸.
- [۲۳]. همان.
- [۲۴]. گازیوروسکی، مارک؛ همان، ص ۳۲.
- [۲۵]. همان، ص ۳۴.
- [۲۶]. همان، ص ۳۵؛ جوانشیر، ف.م؛ تجربه ۲۸ مرداد (نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران)، انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹، چاپ اول، ص ۲۹۲.
- [۲۷]. گازیوروسکی، مارک؛ پیشین، ص ۳۵.
- [۲۸]. جوانشیر، ف.م؛ پیشین، ص ۲۹۳.
- [۲۹]. خلیل الله مقدم، احمد؛ (حزب ایران) پژوهش در کودتای سیاه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۴۱.
- [۳۰]. روبین، باری؛ پیشین، ص ۷۵.
- [۳۱]. نجاتی، غلامرضا؛ جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸، ص ۲۲۷.
- [۳۲]. گازیوروسکی، مارک؛ سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۱۱۹.
- [۳۳]. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص ۱۰۷.
- [۳۴]. مدنی، سید جلال‌الدین؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱۴.